سرگذشتهاى تلخ و شيرين قرآن

نويسنده : غلامرضا نيشابورى

بسم الله الرحمن الرحيم

قال على عليه‌السلام : حق الولد على الوالد ان يحسن اسمه و يحسن ادبه و ظيعلمه القرآن .

على عليه‌السلام فرمودند: از حقوق فرزند بر پدر آنست كه اسم نيكو بر او انتخاب نموده و او را با آداب اسلامى آشنا كرده و قرآن به ياد دهد.

نهج البلاغه

## فضل القرآن

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله

اذاالتبست عليكم الفتن كفطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن ، فانه شافع مشفع و ماحل ، من جعله امامه قاده الى الجنه ، و من جعله خلفه ساقه الى النار، و هو الدليل بدل على خير سبيل ، و هو كتاب فيه تفصيل ، و بيان و تحصيل ، و هوالفصل اليس بالهزل ، و له ظهر و بطن ، فظاهره حكم و باطنه علم ، ظاهره انيق و باطنه عميق له نجوم و على نجومه نجوم لا تحصى عجائبه ، و لا تبلى غرائيه ، فيه مصابيح الهدى ، و منار الحكمه و دليل على المعرفه لمن عرف الصفه ، فليجل جال بصره ، وليبلغ الصفه نظره ، ينج من عطب و ينخلص من نشب .

پيامبر گرامى اسلام فرمودند:

هرگاه فتنه ها به شما رو آورد و محيط جامعه مانند شب تاريك سياه گردد. پس بر شما باد تمسك به قرآن زيرا قرآن شفيعى است كه شفاعتش پذيرفته درگاه الهى است و گواهى است كه شهادتش پذيرفته مى شود. هركس قرآن را فراروى خود قرار دهد او را سرانجام به بهشت رهنمود مى كند و هركه قرآن را پشت سرانداخت سرانجام در آتش سرنگون خواهد شد، قرآن راهنمايى است كه به بهترين راه دلالت مى كند. قرآن كتابى است كه سراسر روشنگرى است و قرآن كتاب خداست نه شوخى .

داراى ظاهرى است و باطنى ، ظاهر آن استوارى و حكمت است و باطن آن علم و آگاهى . ظاهر آن ظريف و ژرف است و باطن آن عميق و دقيق ، عجايب قرآن پايان ناپذير است و اسرار آن فرسوده ناشدنى .

نورافكن هاى هدايت و رهبرى در همه جاى قرآن به چشم مى خورد و مشعلهاى فروزان حكمت در همه جاى آن نمايان است . هر فرد آگاهى بايد به اين چشم انداز به دقت بنگرد تا راه و رسم آگاهى را فراگيرد. (١)

## پيشگفتار

### جاذبه داستانهاى واقعى

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه از قديم الايام در ميان تمام جوامع بشرى از هر قشرى و هر صنفى علاقمند بيشتر داشته است داستان و سرگذشت گذشتگان است و اكنون نيز با وجود گسترش علم و اطلاعات فرهنگى ، اجتماعى و اخلاق ، آنچه بيشتر موجب استقبال قرار گرفته داستانها و رمانهاست كه آثارى غيرمستقيم در روح و جان افراد بشر دارد و از اين طريق مى توان حقايق و معارف را به آنان منتقل ساخت . و قرآن كريم به همين نقش مثبت داستان اشاره كرده و مى فرمايد:

لقد كان فى قصصهم عبره لاولى الا لباب (٢)

در بيان آثار و سرگذشت گذشتگان عبرتى است براى صاحبان خرد.

و قرآن خود بصورت عملى آن را اجرا نموده و سرگذشت پيامبران و اصحاب آنان را بيان داشته و انسانها را تشويق كرده است و بيست بار با ذكر سرگذشت بدكاران ، بدسيرتان ، منحرفين ، منافقين و گفتار مشركين از نيات پليد آنان در طول تاريخ پرده برداشته و مسلمانان را به هوشيارى در مقابل آنان دعوت كرده است و به تبعيت از قرآن كريم ، بزرگانى همچون استاد شهيد حضرت آيت الله مطهرى به اين كار مهم دست زد و اولين كتاب خود را كه داستان راستان بود جهت ارتباط بيشتر نسل جوان با حوادث شيرين و آموزنده صدر اسلام منتشر كرد و آن را افتخارى براى خود به حساب آورد و در برابر كسانى كه با مساءله داستان نويسى با بى توجهى و كم ارزشى برخورد مى كردند بى اعتنا بود و ديديم آن حركت درس خوبى بود تا كسانى كه اين قدرت را دارند از طعنه ديگران نترسند و انجام وظيفه نمايند. داستانهاى قرآن و آنچه با قرآن ارتباط دارند از ويژگيهاى خاصى برخوردار است كه ما در اينجا به بعضى از آنها به اختصار اشاره مى كنيم .

## ويژگيهاى داستانهاى اين كتاب

### ١ - استوار بر حقايق

در طول تاريخ اذهان و كتابها پر از افسانه هاى خيالى است كه هيچ حقيقت و واقعيتى در خارج ندارند بلكه ساخته فكر سازندگانشان هستند و هر كسى بسته به نگرش و فكر خود افسانه هايى را ساخته و آن را نقل و ترويج كرده است و غالبا اين سعى ، بار مثبتى نداشته و فقط جنبه سرگرمى داشته است . بخصوص در دوران كهن و قديم ؛ و از صدر اسلام براى مقابله با قرآن ، افسانه هايى براى مردم بيان مى كردند تا بتوانند جلوى نفوذ و گسترش قرآن را بگيرند ولى داستانها و سرگذشتهايى كه در قرآن نقل مى شود از منابع تاريخى جمع آورى گشته و تماما حقيقت داشته و قابل پيروى و عمل بوده و مى توان از آنها درس و عبرت گرفت .

### ٢ - بيان ايدئولوژى حق و باطل

آنچه بصورت غيرمستقيم مى توان از ميان داستانها و سرگذشتهاى قرآن بدست آورد اين است كه هر گروه از حق و باطل ضمن ايفاء نقش ، فكر و ايده خود را بيان نموده و نيات قلبى خود را به ظهور مى رسانند. اگرچه بسيار اتفاق افتاده است كه آنان عملى را براى مقابله با اسلام و قرآن انجام مى دادند ولى هنگامى كه در خلوت با همدستانشان شروع به صحبت مى كردند به حقيقت قرآن و عظمت آن اعتراف مى نمودند. ولى در مجموع با خواندن اين سرگذشتها مى توان ايدئولوژى ايمان و كفر را نيز ياد گرفت و ياران حق و باطل را شناخت و با پافشاريها و جانبازيها و رشادتهاى آنان در حمايت از حق آشنا شد.

### ٣ - تنوع ياران حق

از ويژگيهاى مهم ياران حق ، عموميت شركت كنندگان است . زيرا قرآن و معارف قرآن مطابقت كامل با فطرت انسان دارد و همه را به طرف خود جذب مى نمايد و اين نكته در داستانهاى قرآن بخوبى پيدا و هويداست ، از كودك در گهواره همچون عيسى بن مريم عليه‌السلام و يا موسى بن عمران عليه‌السلامو خواهر خردسال او تا پيامبران بزرگ همچون شيخ الانبياء حضرت نوح عليه‌السلام نام برده مى شود. در حماسه سراسر شور و عشق عاشورا از كودك شش ماهه همچون على اصغر و نوجوانى به نام قاسم و جوانى به نام على اكبر و پيرمردهايى چون حبيب بن مظاهر شركت دارند و در ميدان حفظ قرآن چه كودكانى كه قبل از رسيدن به سن تكليف تمام قرآن را حفظ كرده اند و موجبات شگفتى تمام شنوندگان و بينندگان را فراهم مى آورده اند و همچنين شاگردانى در مكتب ائمه تربيت شده اند كه كثيرى از آنان مانند فضه خادمه ، بيست سال در تمام عمر خود جز با قرآن سخن نگفت و آنچه خود مى خواست و آنچه در جواب ديگران مى گفت فقط با قرآن مى فهماند در حالى كه در صف باطل ، شركت كنندگان از صنفهاى مشخص هستند و عموما قاسطين ، ناكثين و مارقين و يا طرفداران زر و زور و تزوير مى باشند و طرفداران و حاميان و تربيت شدگان آنان از افراد عقب افتاده و احمقى هستند كه كوركورانه و بدون هيچ گونه تفكرى از آنان پيروى كرده و براى راه خود هيچگونه هدفى را منظور نكرده و منطقى جز منطق زور نداشته و در گمراهى خود اصرار دارند.

### ٤ - تازگى و ايجاد ارتباط

از ويژگيهاى مهم و اساسى قرآن ، تازگى و طراوت آنست چه در زمان نزول قرآن و چه بعدها توانست قلوب انسانها را تسخير كند. در آن زمان نه تنها قلوب انصارى را تسخير كرد بلكه يهود كه مردمانى لجوج و اهل عناد بودند وقتى قرآن را مى شنيدند وجدانشان بيدار شده و نمى توانستند خود را كنترل نمايند و بى اختيار به زمين افتاده و سجده مى كردند: چنانچه فرمود:

ان الذين اوتو العلم من قبله اذا يتلى عليهم يخرون للاذقان سجدا .

وقتى قرآن براى مؤ منين به تورات خوانده مى شد با چانه هاى خود سجده كنان به زمين مى افتادند.

اسلام با عرضه كردن واقعيت دين و احكام و مبانى آن همراه با استدلالهاى روشن و بدون هيچگونه تحميل عقيده و تقليد كوركورانه ، قلوب مردم را فتح كرده و آنها را جذب خود مى كند و همين شناخت باعث مى شود تا آنان با فداكارى و از خودگذشتگى در راه پيشبرد اهداف عاليه اسلام جان نثارى كنند.

ولتر از قول بولن ويلى ديه مى گويد:

آيين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله چنان خردمندانه است كه براى تبليغ آن هيچ نيازى به جبر و قهر نيست . كافى است كه اصول آن را به مردم بفهمانند تا همه بدان بگرايند. اصول دين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله چنان با عقل انسانى سازگار است كه در مدتى كمتر از پنجاه سال اسلام در قلب نيمى از مردم روى زمين جاى گرفت .

برنارد شاو مى نويسد:

من هميشه نسبت به دين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله بواسطه خاصيت زنده بودن شگفت آورش نهايت احترام را داشته ام . به نظر من اسلام تنها مذهبى است كه استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغير زندگى و مواجهه با قرون مختلف را دارد من چنين پيش بينى مى كنم (و هم اكنون هم آثار آن پديدار شده است) كه ايمان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله مورد قبول اروپاى فردا خواهد بود.

چه نوع داستانى را بخوانيم ؟

اما حال كه ضرورت و اهميت داستان نويسى مشخص گرديد بايد به اين سؤال پاسخ گفت كه چه داستانى را بايد مطالعه كرد؟ آيا هر داستان و يا هر كتاب داستانى قابل مطالعه است ؟ آيا نبايد در خوراك فكر توجه كرد؟ همانگونه كه امام باقر عليه‌السلامفرموده : تعجب مى كنم از كسانى كه در خوراك تن و بدن دقت مى كنند ولى در خوراك روح خود فكر نمى كنند! آيا مى شود به هر كتابى و به هر نويسنده اى اعتماد كرد و يا اينكه بايد با دقت كافى ابتدا به هدف نويسنده و اهدافى كه داستان دنبال مى كند پى برد.

چه بسا ديده و شنيده مى شود افراد و جوانانى با خواندن يك داستان آموزنده و زندگى سعادتمندانه اى را در پيش گرفته و هدايت شده اند و همچنين مسير فكرى عده اى با خواندن يك داستان تغيير پيدا كرده و براى هميشه گمراه گشته اند. چه خوب است حالا كه مى خواهيم اوقات فراغت خود را پر نموده و در اين راه از خواندن و مطالعه استفاده نماييم از داستانهايى استفاده كنيم كه واقعيت داشته و براى گذشتگان تجربه شده است . اما اينك ما در صدد آن هستيم كه از ميان هزارها داستان تلخ و شيرين اتفاق افتاده در صدر اسلام ، بعضى از آنها را براى شما نقل نماييم تا با تاريخ قرآن و سرگذشتهاى آن بيشتر آشنا شويد و ايمانمان به يقين تبديل شود و اينجانب به شما عزيزان اين اطمينان را خواهم داد كه ممكن نيست كسى اين كتاب را مطالعه نمايد و در پايان تصديق به حقانيت مكتب مقدس ‍ اسلام و كتاب مقدس آسمانى ما قرآن و آورنده آن ننمايد و به عظمت آن اعتراف نكند.

بديهى است در زمان ما كه صنعت و تكنولوژى پيشرفت چشم گيرى نموده است و جوانان بدنبال آن هستند كه زندگى آينده خود را انتخاب نمايند. ديده مى شود عده اى از جوانان فريب خورده براى ارضاء خود و تاءمين گمشده خود به دنبال مدها و لباسها و رفتارهاى زودگذر مشغول مى شوند غافل از آنكه هيچ يك از آنها نمى تواند نياز او را تاءمين كرده و پاسخ مثبت دهد - بلكه روز به روز عطش او بيشتر شده و آنقدر ادامه مى دهد كه بعضا موجب هلاكت او مى شود - بحمداله پيرو فعاليتهاى بسيار كه به بركت نظام مقدس جمهورى اسلامى و هدايتهاى آن پير فرزانه رهبر معظم انقلاب اسلامى حضرت امام خمينى (قدس سره الشريف) و رهبريهاى مقام معظم رهبرى ولى امر مسلمين حضرت آيت الله العظمى خامنه اى مدظله العالى و تشويقهاى معظم له و تلاش دولت خدمتگذار در جايگزينى و احياء فرهنگ قرآن و تشكيل محفلهاى قرآنى و شبى با قرآن ، نمايشگاههاى علوم قرآنى ، و سرمايه گذاريهاى خوب در اين زمينه ، اميد آن مى رود تا روزى شعاع نورانى قرآن بتواند تمام دلها را جذب و نورانى نمايد. بدين منظور اينجانب نيز فكر كردم نقشى در اين حركت الهى داشته باشم و بتوانم با تدوين كتابى تحت عنوان سرگذشتهاى تلخ و شيرين قرآن ، خاطرات و رشادتهاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و ياران و اصحاب آن حضرت در جهت تبليغ قرآن و حفظ آن را بار ديگر زنده نمايم و بدينوسيله قلوب جوانان را به اين طريق سيراب كرده و آنان را با گذشته قرآن آشنا نمايم .

ضمنا اگر به مطلبى برخورد نمودم كه احساس مى كردم مفيد است آنها را نيز نقل كرده ام . از عموم عزيزان تقاضا دارم اينجانب را از نظرات و انتقادات خود بهره مند نمايند.

اميد است مقبول درگاه حق واقع شود. و من الله التوفيق

حاج شيخ غلامرضا نيشابورى

اسد آباد - ٢٠/٧/١٣٧٤

## قرآن شفاعت مى كند

كافى در كتاب شريف خود از يوسف بن عمار نقل مى كند كه او مى گويد: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

در قيامت سه نوع دفتر ثبت وجود دارد كه نعمتهاى خدا در آن ثبت شده است و دفترى كه حسنات در آن است و نامه اى كه سيئات در آن نوشته شده است . دفتر نعمتها و حسنات در مقابل هم قرار مى گيرند و نعمتها، حسنات را در خود غرق مى كنند. (زيرا هرچه انسان انجام داده باشد، در مقابلش خداوند نعمتى عطا كرده است و نعمتهاى اضافى نيز بخشيده است ، علاوه بر اينكه هرچه حسنه انجام داده است با نعمتهاى خداوند انجام داده است).

دفتر سيئات نيز تنها و بدون مقابل باقى مى ماند (كه فرد بايستى به محاسبه كشيده شود و درباره آنها از او سؤ ال شود)، آنگاه از فرزندان آدم آن كه مؤ من است براى حساب دعوت مى شود.

قرآن در اينجا، در بهترين حالت پيشاپيش او قرار مى گيرد و مى گويد:

پروردگارا!من قرآنم و اين بنده توست ، كه خود را با تلاوت من رنج داده و شبهاى دراز، مرا به ترتيل خوانده و در بيدارى صبحگاهان ، اشك از ديدگانش جارى شده ، پس او را خشنود كن همانگونه كه او مرا خشنود نموده است .

در اينجا امام صادق عليه‌السلام فرمودند: پس خداوند با عزت و جبروت مى فرمايد:

اى بنده من ، دست راستت را باز كن . پس آن را از رضوان و خشنودى خود پر مى كند و دست چپش را از رحمت خود مملو مى سازد. سپس گفته مى شود: اين بهشت براى توست ، پس قرآن بخوان و بالارو، و هنگامى كه آيه اى قرائت مى كند، درجه اى اوج مى گيرد. (٣)

## اهتمام حضرت آيت الله العظمى گلپايگانى به قرآن كريم

اين مرجع بزرگوار به قرائت قرآن كريم بسيار مقيد بودند و قرائت قرآن هنگام صبح و پايان شب جزء برنامه هاى تخلف ناپذير ايشان بوده است . يعنى روزشان را با قرآن آغاز و بيدارى خود را نيز با قرآن به پايان مى رساندند.

هيچگاه مطالعه ، رسيدگى به امور و كارهاى ديگر مانع اين كار ايشان نشده و در ساعت مخصوص قرائت - كه بعضى از دوستان و آشنايان ، نزديكان و خويشاوندان قصد حضور داشتند - صريحا مى گفتند: مى خواهم قرآن بخوانم . و اين برنامه ايشان از دوران كودكى و نوجوانى بوده و روزى به تعويق مى گفتند: يك وقتى از ايشان شنيدم كه مى فرمود: اين قرآنها را كه از كشورهاى مختلف برايم مى فرستند - به عنوان دارلقرآن - توفيقى است كه هر كدام را مى خوانم و تلاوت مى نمايم .

معظم له بسيارى از سوره ها و آيات نورانى قرآن را حفظ بوده و در موارد گوناگون حتى مطالب عرفى ، به آيه اى يا قسمتهايى از آن متمثل مى شدند.

پيامهاى آن جناب مشحون از آيات قرآن بوده و حتى در برخى اعلاميه ها بيش از پنج آيه به چشم مى خورد كه اين كمال تسلط بر معانى قرآن و حضور ذهن قوى ايشان را نشان مى دهد. يكى از مؤ سسات وابسته به ايشان دارالقرآن كريم است كه نشانگر اهتمام و احترام به قرآن مى باشد. اين مؤ سسه كه سالها پيش به خواست ايشان و همت والاى مرحوم حجه الاسلام مهدى گلپايگانى بنا گذاشته شد، به امر نشر و ترويج و ترجمه و گردآورى نسخه هاى خطى و چاپى و طبع و تشكيل كتابخانه تخصصى قرآن و ديگر كوششهاى قرآنى مى پردازد و هم اينك يكى از مؤ سسات موفق و پيشرفته قرآنى كشور به شمار مى رود. (٤)

## حره ، پاسدارى از حريم ولايت با سلاح قرآن

وى دختر حليمه سعديه ، از دوستان و مواليان امير المؤ منين عليه‌السلام است و در برابر پيشواى ستمگر، با زبان جهاد كرد. مناظره اى دارد با حجاج بن يوسف ثقفى ، كه با تكيه بر آيات قرآنى ، حريم ولايت را پاس مى دارد.

### شرح ماجرا:

وقتى بر حجاج وارد شد، حجاج پرسيد: تو حره دختر حليمه هستى ؟

حره گفت : فراست از غير مؤ من !

حجاج گفت : خدا تو را اينجا آورد، مى گويند تو على را از ابوبكر، عمر و عثمان برتر مى دانى . گفت ، دروغ گفته اند، آنان كه گفته اند من على عليه‌السلامرا تنها از اينها برتر مى دانم . حجاج گفت : ديگر از چه كسانى او را برتر مى دانى ؟

گفت : از آدم ، نوح ، لوط، ابراهيم ، داوود، سليمان و عيسى بن مريم عليهم‌السلام

حجاج گفت : واى بر تو! او را از صحابه و هفت پيامبر بزرگ برتر مى دانى ؟ اگر دليل اقامه نكنى ، سرت را از تنت جدا مى كنم .

گفت : خداوند در قرآن او را بر اين پيامبران مقدم داشته ، من از خود نگفتم . خدا درباره آدم عليه‌السلام فرمود:

و عصى آدم ربه فغوى (٥)

آدم عصيان پروردگار كرد، پس گمراه شد.

و در حق على فرمود:

و كان سعيكم مشكورا(٦)

سعى على ، فاطمه ، حسن ، حسين ، و فضه مشكور و مقبول است . (٧)

حجاج گفت : آفرين ! به چه دليل او را بر نوح و لوط ترجيح مى دهى ؟

گفت : خدا درباره آن دو پيغمبر فرموده است :

ضرب الله مثلا للذين كفروا امراه نوح و امراه لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا فخانتاهما فلم يغنيا عنهما من الله شيئا و قبل ادخلا النار مع الداخلين .

تحريم / ١٠.

خدا براى كافران زن نوح و زن لوط را مثال آورد كه تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آنها خيانت كردند و آن دو شخص نتوانستند آن زنان را از قهر خدا برهانند و حكم شد آن دو زن را با دوزخيان به آتش درافكنيد.

اما همسر على عليه‌السلام فاطمه است كه خدا با خشنودى او خشنود مى گردد و از خشم او به خشم مى آيد.

حجاج گفت : آفرين ! به چه دليل او را از ابراهيم برتر مى بينى ؟

گفت : خدا فرموده است :

و اذ قال ابراهيم رب ارنى كيف تحى الموتى قال او لم نومن ، قال : بلى و لكن ليطمئن قلبى .

و چون ابراهيم گفت : پروردگارا، به من نشان ده كه چگونه مردگان را زنده مى كنى ؟ خداوند فرمود آيا ايمان ندارى ؟ گفت : چرا، ليكن مى خواهم مطمئن شوم .

اما مولايم امير المؤ منين فرمود:

لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا.

اگر پرده ها كنار رود، بر يقين من افزوده نخواهد شد.

و اين سخن را نه كسى قبل از او گفت و نه بعد از او.

حجاج گفت ، آفرين ! چرا او را بر موسى مقدم مى دارى ؟

گفت : خداوند فرموده :

فخرج منها خائقا يترقب .

موسى از شهر مصر با حال ترس و نگرانى از دشمن به جانب شهر مدين روآورد.

اما فرزند ابوطالب ، ليله المبيت بر بستر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله خوابيد و هراس در او راه نيافت و خدا در حقش اين آيه را نازل كرد:

و من الناس من يشرى نفسه ائتغاء مرضات الله .

برخى از مردم ، در راه خشنودى خدا، از جان خود در مى گذرند.

حجاج گفت : آفرين بر تو اى حره !، چرا او را بر داوود و سليمان ترجيح مى دهى ؟

گفت : خداوند او را برتر دانسته است . در كتابش فرموده :

انا جعلناك خليفه فى الارض فاءحكم بين الناس بالحق و لا نتبع الهوى فليضلك عن سبيل الله .

اى داوود ما تو را خليفه در زمين قرار داديم ، پس ميان مردم به حق قضاوت كن ، و از هوا پيروى مكن تا تو را از راه خدا گمراه نكند.

حجاج سؤ ال كرد: اين آيه اشاره به كدام قضاوت داوود است ؟

گفت : مردى باغ انگورى داشت و ديگرى گوسفند داشت . گوسفندان به باغ انگور رفته و آنجا چريدند. اين دو مرد نزد داوود براى شكايت آمدند، داوود چنين قضاوت كرد كه گوسفند را بفروشند و پول آن را در بهبودسازى باغ انگور صرف كنند تا به شكل اول بازگردد، فرزند داوود گفت : پدر، از شير گوسفندان به صاحب باغ دهند، تا باغ را آباد كند، خداوند فرموده است : قفهنمناها سليمان . (ما آن را به سليمان فهمانديم).

اما اميرالمؤ منين فرموده است : از من بپرسيد از مطالب فوق عرش ، از من سؤ ال كنيد درباره زير عرش ، سؤ ال كنيد از من قبل از آنكه مرا از دست بدهيد.

و نيز روز فتح خيبر، به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد، رسول خدا به حاضرين فرمود: برترين شما، داناترين شما و بهترين قضاوت كننده على است .

حجاج گفت ، آفرين ! چرا او را از سليمان برتر مى دانى ؟

گفت : سليمان از خدا خواست :

رب هب لى ملكا لاينبغى لاحد من بعدى .

پرودگارا به من مملكتى ده كه بعد از من سزاوار كسى نباشد.

اما على عليه‌السلام فرمود: اى دنيا، من تو را سه بار طلاق داده ام ، و نيازى به تو ندارم . آنگاه اين آيه در موردش نازل شد:

تلك الدار الاخره نجغلها للذين لايريدون علوا فى الارض و لافسادا . اين خانه آخرت را، براى كسانى كه اراده علوم سركشى در زمين را ندارند اختصاص داده ايم .

حجاج او را تحسين كرد و گفت : چرا او را از عيسى برتر مى دانى ؟

گفت خدا درباره عيسى گفته است :

اذ قال يا عيسى بن مريم اءنت قلت للناس اءتخذونى و امى الهين من دون الله ؟ قال : سبحانك ما يكون لى ان اقول ما ليس الى بحق ان كنت قلته فقد علمنه تعلم ما فى نفسى و لا اعلم ما فى نفسك انك انت علام الغيوب ماقلت لهم الا ما امرتنى به .

و ياد كن آنگاه كه خدا به عيسى بن مريم گفت : آيا تو مردم را گفتى كه من و مادرم را دو خداى ديگر سواى خداى عالم اختيار كنيد، عيسى گفت : خدايا تو منزهى ، هرگز مرا نرسد كه چنين سخنى ناحق گويم . چنانچه من اين گفته بودم تو مى دانستى ، كه تو از اسرار من آگاهى و من از سر تو آگاه نيستم ، همانا تويى كه به همه اسرار غيب جهانيان كاملا آگاهى ، من به آنها هرگز چيزى نگفتم جز آنچه تو مرا بدان امر كردى .

عيسى قضاوت درباره كسانى كه او را از خدا دانستند به قيامت واگذاشت ، اما على عليه‌السلام كسانى كه را درباره او غلو كردند، محاكمه كرد و قتل رسانيد.

اينها فضايل على است و ديگران را با او قياس نيست .

حجاج او را تحسين كرد و گفت : خوب پاسخ گفتى وگرنه تو را مجازات مى كردم ، آنگاه او را گرامى داشت و به او هديه داد.

## تعليم و تعلم قرآن

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله :

من علم آيه فى كتاب الله تعالى ، كان له اجرها ما تليت .

مستدرك الوسائل ٤/٢٣٥

هر كه آيتى از كتاب خداى را به ديگرى بياموزد، ثواب آن آيت ، هر زمانى كه خوانده گردد بدو نيز رسد.

قال على عليه‌السلام:

تعلموا القرآن ، فانه احسن الحديث .

نهج البلاغه / ١٦٤، خطبه ١١٠

قرآن را فراگيريد زيرا كه قرآن نيكوترين سخن تازه باشد.

## علامه طباطبائى (ره)، مفسر نمونه

علامه در مراتب عرفان و سير وسلوك معنوى مراحلى را پيموده بود. اهل ذكر و دعا و مناجات بود در بين راه كه او را مى ديدم غالبا ذكر خدا را بر لب داشت و در جلساتى كه در محضرشان بوديم وقتى جلسه به سكوت مى كشيد ديده مى شد كه لبهاى استاد به ذكر خدا حركت مى كرد. به نوافل مقيد بود و حتى گاهى ديده مى شد كه در بين راه مشغول خواندن نمازهاى نافله است . شبهاى ماه رمضان تا صبح بيدار بود، مقدارى مطالعه مى كرد و بقيه را به دعا و قرائت قرآن و نماز و اذكار مشغول بود. در قم حداقل هفته اى يكبار به حرم حضرت معصومه مشرف مى شد و در ايام تابستان به زيارت حضرت رضا عليه‌السلام مى شتافت . شبها به حرم مطهر مشرف مى شد و در بالاى سر مى نشست و با حال خضوع به زيارت و دعا مى پرداخت . (٨)

## منافقى در محضر پيامبر

ابن اسحاق ، ابن منذر و اين ابى حاتم از عباس روايت كرده اند كه گفت : نبتل بن حارث در مجلس رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله مى نشست و به حرفهاى آن حضرت گوش مى داد و گفته هاى آن حضرت را به منافقان گزارش مى كرد.

همين شخص بود كه پيش منافقان اطهار داشت : محمد اذن است ، هركس ‍ چيزى به او بگويد تصديق مى كند.

خداوند اين آيه را درباره او نازل كرد:

و منهم الذين يوذون النبى و يقولون هو اذن قل اذن خير لكم يو من بالله و بومن للمومنين و رحمه للذين امنوا منكم و الذين يوذون رسول الله لهم عذاب اليم . (٩)

بعضى از منافقان آنانى هستند كه دائم پيغمبر را اذيت مى كنند و مى گويند او شخص ساده و زودباورى است . بگو اى پيغمبر، زودباورى من لطفى به نفع شماست - رسول به خدا ايمان آورده و به مؤ منان هم اطمينان دارد و براى مؤ منان حقيقى شما وجودش رحمت كامل الهى است و براى آنها كه رسول را آزار مى دهند از قهر حق عذاب دردناك مهياست .

## هفتاد ساله اى حافظ كل قرآن شد

تقريبا ١٥ سال قبل ، از جمعى از علماى اعلام قم و نجف اشرف شنيدم كه پيرمرد هفتاد ساله اى به نام كربلايى محمدكاظم كريمى ساروقى (ساروق از توابع فراهان اراك است) كه هيچ سوادى نداشته ، تمام قرآن مجيد به او افاضه شده بطورى كه تمام قرآن به طرز عجيبى كه ذكر مى شود حافظ شده است . عصر پنج شنبه كربلايى محمدكاظم به زيارت امامزاده اى كه در آن محل مدفون است مى رود، هنگام ورود دو نفر سيد بزرگوار را مى بيند كه به او مى فرمايند: كتيبه اى را كه اطراف حرم نوشته شده بخوان .

مى گويد: آقايان من سواد ندارم و قرآن را نمى توانم بخوانم . مى گويند: بلى ، مى توانى . پس از التفات و فرمايش آقايان حالت غيرطبيعى عارضش ‍ مى گردد و همانجا مى افتد تا فردا عصر كه اهالى ده براى زيارت امامزاده مى آيند او را افتاده مى بينند، پس او را بلند كرده بخود مى آورند. به كتيبه مى نگرد مى بيند سوره جمعه است . تمام آن را مى خواند و بعد خودش را حافظ تمام قرآن مى بيند و هر سوره از قرآن مجيد را كه از او مى خواستند از حفظ به طور صحيح مى خوانده است و از جناب آقاى ميرزاحسن ، نواده مرحوم ميرزاى حجه الاسلام شنيدم كه گفت : مكرر او را امتحان كردم هر آيه اى را كه از او پرسيدم فورا مى گفت از فلان سوره است و عجيبتر آنكه هر سوره اى را مى توانست به قهقرا بخواند يعنى از آخر سوره تا اول آن را مى خواند و نيز فرمود كتاب تفسير صافى در دست داشتم برايش باز كرده ، گفتم : اين قرآن است و از روى خط آن بخوان . كتاب را گرفت چون در آن نظر كرد گفت : آقا تمام اين صفحه قرآن نيست و روى آيه شريفه دست مى گذاشت و مى گفت : تنها اين سطر از قرآن است يا اين نيم سطر از قرآنست و هكذا و مابقى قرآن نيست . گفتم : از كجا مى گويى ؟ تو كه سواد عربى و فارسى ندارى ؟ گفت : آقا كلام خدا نور است : اين قسمت نورانى است و قسمت ديگرش تاريك است (نسبت به نورانيت قرآن) و چند نفر ديگر از علماء اعلام را ملاقات كردم كه مى گفتند: همه ما او را امتحان كرديم و يقين كرديم امر او خارق عادتست و از مبداء فياض به او چنين افاضه شده است .

در سالنامه نور دانش سال ١٣٣٥ عكس كربلايى محمدكاظم مزبور را چاپ كرده و مقاله اى تحت عنوان (نمونه اى از اشراقات ربانى) نوشته و در آن شهادت عده اى از بزرگان علماء را بر خارق العاده بودن امر او نقل نموده است تا جايى كه مى نويسد: از مجموع دستخطهاى فوق ، موهبتى بودن حفظ قرآن كربلايى ساروقى به دو دليل ثابت مى شود:

١ - بيسوادى او كه عموم اهالى ده به آن شهادت مى دهند و احدى خلاف آن را اظهار ننموده است . نگارنده شخصا از ساروقيهاى ساكن تهران تحقيق نمودم با اينكه موضوع بيسوادى او در جرايد كثيرالانتشار چاپ و منتشر شده معذالك هيچكس تكذيب نكرده است .

٢ - بعضى از خصوصيات حفظ قرآن او كه از عهده تحصيل و درس ‍ خواندن خارج است به شرح زير مى باشد:

١ - هرگاه يك كلمه عربى يا غيرعربى بر او خوانده شود فورا مى گويد در قرآن هست يا نيست .

٢ - اگر يك كلمه قرآنى از او پرسيده شود فورا مى گويد در چه سوره و در كدام جزو است .

٣ - هرگاه كلمه اى در قرآن مجيد آماده باشد تمام آن موارد را بدون وقفه مى شمارد و دنباله هركدام را مى خواند. (١٠)

٤ - هرگاه در يك آيه كلمه يا يك حركت غلط خوانده شود يا زياد و كم كنند بدون انديشه متوجه مى شود و خبر مى دهد.

٥ - هرگاه چند كلمه از چند سوره به دنبال هم خوانده شوند محل هر كلمه را بدون اشتباه بيان مى كند.

٦ - هر آيه يا كلمه قرآنى را كه به او بدهند بلافاصله نشان مى دهد.

٧ - هرگاه در يك صفحه عربى با غيرعربى يك آيه مطابق ساير كلمات نوشته شود آيه را تميز مى دهد كه تشخيص آن براى اهل فضل نيز دشوار است .

اين خصوصيات را خوش حافظه ترين مردم نسبت به يك جزء بيست صفحه فارسى نمى تواند داشته باشد تا چه رسد به ٦٦٦٦ آيه قرآنى . و پس ‍ از نقل شهادت چند نفر از علماء مى نويسد: موهبت قرآن كربلايى كاظم براى مردمى كه فكر محدود خود را در چهار ديوارى ماديات محدود كرده و منكر ماوراء طبيعت هستند اعجاب آور بوده و سبب هدايت عده اى از گمراهان گرديده است ولى اين امر با همه اهميتش در نظر اهل توحيد يك شعاع كوچك از اشعه بيكران افاضات خداوندى به وسيله انبياء و سفراء حق به كرات به ظهور رسيده و در تواريخ ثبت و ضبط است ؛ در عصر حاضر نيز كسانى كه به علت ارتباط و پيوند با مبداء تعالى ، صاحب كراماتى هستند وجود دارند كه اهميت آنان به مراتب از حافظ قرآن ما بيشتر است . نكته اى كه در پايان اين مقاله لازم است تذكر داده شود اين است كه در نتيجه انتشار شرح حال حافظ قرآن و معرفى او به مردم تهران از عده اى متدينين بازار شنيدم كه چند سال قبل يعنى در زمان مرحوم حاج آقا يحيى ، مرد كورى به نام حاجى عبود به مسجد سيد عزيزالله رفت و آمد داشت كه در عين كورى حافظ قرآن با خصوصيات كربلايى ساروقى بود، او نيز محل آيه را در عين كورى نشان مى داد و براى مردم با قرآن استخاره مى كرد...

مى گويند روزى كتاب لغت فرانسه به قطر قرآن مجيد را به او دادند تا استخاره كند فورا آن را پرت كرد و عصبانى شد و گفت : اين قرآن نيست . در مجلسى كه حافظ قرآن حضور داشت جناب آقاى ابن الدين استاد محترم دانشگاه خصوصيات حاجى عبود را تائيد نموده و اظهار كردند كه نامبرده را در منزل آقاى مصباح در قم در حضور آيت الله حاج شيخ عبدالكريم حائرى ملاقات و آزمايش كرده اند.

اينها از آثار قدرت حق است كه گاهى براى ارشاد مردم و اتمام حجت ظاهرى است . ذلك فضل الله يوتيه من يشاء و الله ذوالفضل العظيم

## عمر از خواندن قرآن عصبانى مى شود

مردى نزد عمر قرآن تلاوت كرد، عمر متغير شد، آن مرد گفت : من نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ‌و قرآن را قرائت كردم ولى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بر من متغير نشد. بالاخره هر دو نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمدند. آن مرد عرض كرد: اى رسول خدا مگر قرائت فلان و فلان آيه را اينگونه به من تعليم ندادى ؟ پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: آرى . عمر قلبا ناراحت شد و پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله اين حالت را در چهره او خواند و سه بار به او فرمود:

شيطان را از خود دور كن . سپس گفت : عمر، همه قرآن برابرند مادامى كه رحمتى را به عذاب و عذابى را به رحمت مبدل نسازى . (١١)

## استشهاد به آيات در كلام معصومين

امام صادق عليه‌السلام به فرزندش اسماعيل مى فرمايد:

هنگامى كه گروهى از مؤ منان در نزد تو شهادت دادند تصديقشان كن ، زيرا خدا مى فرمايد:

يومن بالله و يومن للمومنين . (١٢)

(پيامبر به خدا و مؤ منان عقيده و ايمان دارد).

امام صادق عليه‌السلام درباره زنى كه سه بار طلاق گرفته و به شوهرش حرام گرديده مى فرمايد: اگر اين زن با مرد ديگرى ازدواج كند و از او طلاق بگيرد در اين صورت مى تواند با شوهر اول خود دوباره ازدواج كند، گرچه آن مرد ديگر برده و غلام باشد، زيرا خداوند مى فرمايد:

فلا تحل له من بعده حتى تنكح زوجا غيره . (١٣)

(با همسر اول خود نمى تواند ازدواج كند، مگر اينكه قبلا با مرد ديگرى ازدواج نمايد).

همچنين مردى ناخن پايش افتاده و به عنوان معالجه مراره اى بر روى آن گذاشته بود، از امام صادق عليه‌السلام حكم آن را از نظر مسح سؤ ال نمود. امام در جواب وى فرمود: حكم اين مساءله و امثال آن در قرآن وجود دارد، زيرا خداوند مى فرمايد:

و ما جعل عليكم فى الدين من حرج .

(در دين خدا، سخت گيرى و حرج نيست)

آنگاه فرمود: در موقع وضو روى همان دارو را مسح كن .

## كليسا، مسيحيان را از حقايق قرآن دور مى كند

گوته در جايى نوشته است :

استعمار و كليسا نگذاشته اند قرآن و معناى دستورات آن به مردم برسد. و سپس چنين ادامه مى دهد:

ساليان دراز كشيشان از خدا بى خبر، ما را از پى بردن به حقايق قرآن مقدس ‍ و عظمت آورنده آن دور نگهداشته اند. اما هرقدر كه ماقدم در جاده علم و دانش گذارده و پرده جهل و تعصب نابجا را دريده ايم ، عظمت احكام مقدس اسلام كه قرآن مجموعه آن است ، بهت و حيرت عجيبى در ما بوجود آورده است و دور نيست كه اين كتاب توصيف ناپذير، توجه عالم را به خود جلب نموده ، تاءثير عميقى در علم و دانش جهان گذاشته و بالنتيجه جهان مدار گردد. (١٤)

اين بود شمه اى از گفتار غربى ها در مورد قرآن ، آنها حقيقتهاى قرآن را روشن و واضح بيان نموده اند، و اين ما هستيم كه بايد وقت را مغتنم بشماريم و از مكتب قرآن نهايت استفاده را بنماييم .

## عثمان سوزاننده مصاحف

نويسنده المبانى در مقدمه اين كتاب ، در دفاع از كار عثمان در مورد سوزاندن مصاحف ، داستانى جالب نقل مى كند و مى نويسد:

علقمه بن مرثد از عيزار روايت كرده است كه وقتى مختار بن ابى عبيده (ثقفى) وارد كوفه شد ما از جمله قبيله هايى بوديم كه نزد او شتافتيم و سويدين عطيه به مسجد ما آمد و خطاب به ما گفت : اى گروه تنعه (نام قبيله) مرا با شما از نظر خويشى و همسايگى و حقى كه بر من داريد پيوندى است ، شنيده ام به سوى اين مرد شتافته ايد، هم اكنون داستانى را براى شما نقل مى كنم كه از خود او شنيدم : ميان مكه و مدينه راه مى پيمودم ناگهان احساس كردم قضيب و چوبدستى روى شانه ام قرار گرفته است . روى برگرداندم ديدم مختار بن ابى عبيده است . به من گفت : يا شيخ درباره اين شيخ چه مى گويى ؟ گفتم كدام شيخ ؟ گفت : على بن ابيطالب . گفتم او را به گوش و چشم و زبان و دل دوست دارم و ولاى او را خواهانم . ولى او گفت : من با چشم و گوش و دلم به او كينه مى ورزم و بغض او را در دل دارم . وقتى اين داستان براى مردم بازگو شد مردم به سويدبن عطيه (يا علقمه) گفتند: اييت الا تثبيطا من ال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله و نصره النعثل حراق المصاحف (١٥) يعنى تو مى خواهى مردم را از آل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله منصرف سازى و به نصرت و دفاع از عثمان بر انگيزى عثمانى كه سوزاننده مصاحف است . سويد گفت : شما عثمان را سوزاننده حراق مصاحف مى خوانيد، ولى سوگند به خدا داستانى را برا شما بازگو مى كنم كه از زبان على بن ابيطالب عليه‌السلام شنيدم كه مى گفت : اى مردم از خدا بترسيد مبادا درباره عثمان دچار گزافه گويى و غلو گرديد، و از گفتن حراق المصاحف درباره او دست برداريد. سوگند به خدا او مصاحف را نسوزانيد مگر در حضور جمعى از ما كه ياران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بوديم . و ما آن را جمع نموديم . گفت : نظر شما درباره اين مصاحف (كه سوزانده شد) چيست ؟ چون مردم در قرائت قرآن دچار اختلاف بودند و هر يك از آنها به ديگرى مى گفت : قرائت من بهتر و افضل از قرائت تو است . و از اينگونه سخنها كه شبيه به كفر بود با هم مبادله مى كردند ما گفتيم : اى اميرالمؤ منين راءى تو چيست ؟ فرمود: از نظر من مصلحت در اين است كه مردم بر يك قرائت و بر يك مصحف ، متحد گردند زيرا وقتى شما هم اكنون درباره قرائت قرآن دچار اختلاف نظر هستيد، قطعا اختلاف مردمى كه از پس شما مى آيند شديدتر خواهد بود. گفتم : راءى شما خوب و پسنديده است . على عليه‌السلام گفت : سوگند به خدا اگر من در زمان عثمان زمامدار مى بودم همان عملى را درباره مصاحف پيش مى گرفتم كه عثمان بدان دست يازيد.

مردم به سويد گفتند: سوگند به آن خدايى كه جز او نيست تو را سوگند مى دهيم آيا اين سخن را از دهان حضرت على عليه‌السلام شنيدى ؟

سويد گفت : سوگند به آن خدايى كه بى همتاست من اين سخن را از على بن ابيطالب عليه‌السلام شنيدم .

نويسنده كتاب المبانى پس از گزارش اين قضيه ، يادآور مى شود كه اين حديث و تاريخچه آن ، دليل بر تاءكيد كار عثمان در تدوين مصحف و سوزاندن مصاحف ديگر است . و اين كار توسط همه صحابه صورت گرفت !نظير همى حكايت نيز در مقدمه شهرستانى آمده است . (١٦)

ولى بعضى از خاورشناسان مانند بلاشر و ديگران معتقدند كه على عليه‌السلام كار عثمان را منحصرا در جمع آورى و تدوين قرآن تاءئيد نموده ، و از وى دفاع كرده است و منظور آن حضرت ، دفاع از عثمان در سوزاندن مصاحف نبوده است على عليه‌السلام صرفا از آن جهت به دفاع از كار عثمان پرداخت كه به تعدد و تنوع مصاحف خاتمه بخشد. از جمله مصاحفى كه به صورت پراكنده بر روى برگها و پوست و استخوان شانه شتر و گوسفند و چوبهايى كه بر محمل اشتران مى نهادند و چريده هاى خرما كه به صورتى پريشان نگارش يافته بود، عثمان توانست بدينوسيله غائله اختلاف قرآن ها را از ميان بردن آثار پراكنده اى كه بيم آن مى رفت بسترد و مردم را بر يك مصحف متحد سازد و از اين طريق توانست در ميان مردم همبستگى ايجاد نمايد.

### نكته اى ظريف

زراره از امام صادق عليه‌السلام پرسيد:

از كجا فهميديد كه در وضو به قسمتى از سر بايد مسح كرد نه به همه آن ؟

امام عليه‌السلام در جواب وى فرمود:

لمكان الباء به جهت وجود باء كه در آيه وضو بكار رفته است و از ظاهر آن چنين بر مى آيد كه تنها مسح كردن قسمتى از سر لازم است نه تمام آن .

بايد از قرآن دليل بياورى و الا گردنت را مى زنم

حجاج بن يوسف ثقفى (استاندار خونخوار عبدالملك در كوفه) بوده و با شيعيان و ياران اميرالمؤ منين على عليه‌السلام دشمنى بسيار داشت و حتى ظن شيعه و طرفدار على عليه‌السلام بودن در مورد يك نفر كافى بود كه حجاج او را به قتل برساند. عامر شعبى مى گويد: شبى حجاج مرا طلبيد، هراسان شدم ، برخاسته و نزدش رفتم ، ناگهان در كنار مسند او سفره اى چرمين ديدم پهن شده (رسم بود كه افراد را روى آن مى كشتند) و شمشير تيزى در كنار آن بود. سلام كردم ، جواب سلام مرا داد و گفت :

نترس به تو امشب تا فردا ظهر امان دادم . و مرا در كنار خود نشاند. سپس ‍ به يكى از دژخيمان اشاره كرد، او رفت و مردى را كه با طناب و زنجير بسته بودند، آورد و در برابر حجاج نشانيد. آنگاه حجاج به من رو كرد و گفت : اين شيخ (سعيد بن جبير) مى گويد: حسن و حسين دو پسر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله هستند. بايد از قرآن در اين باره دليل بياورد و گرنه هم اكنون (با اين شمشير روى اين چرم) سرش را از بدنش جدا مى سازم .

گفتم : لازم است كه او را زنجير و بند آزاد سازيد كه اگر دليل از قرآن آورد آزاد شود و گرنه با اين شمشير نمى توان كه زنجير را قطع كرد. خواه و ناخواه بايد اين زنجيرها را از بدنش جدا كرد و آنگاه او را كشت ، حجاج دستور داد بند و زنجير را از بدن او جدا كردند. خوب به او نگاه كردم ، ناگهان ديدم سعيد بن جبير مفسر قرآن و يار و شاگرد خاص امام سجاد عليه‌السلام است اندوهگين شدم و با خود گفتم : چگونه مى توان در مورد اينكه حسن و حسين عليه‌السلام پسران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله هستند استدلال كرد؟ ناگهان صداى حجاج بلند شد كه به سعيد مى گفت : دليل خود را از قرآن در مورد اينكه حسن و حسين پسران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله هستند چنانكه ادعا مى كنى بياور، و گرنه گردنت را مى زنم . سعيد گفت : به من مهلت بده . حجاج چند لحظه سكوت كرد و دگر بار گفت : دليل خود را بياور! سعيد گفت : اندك مهلت بده . حجاج پس از لحظاتى ، براى سومين بار گفت : به تو مى گويم ، دليل خود را از قرآن بياور كه چگونه مى توان گفت حسن و حسين دو فرزند پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله هستند؟ سعيد اندكى فكر كرد و سپس گفت :

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم . بسم الله الرحمن الرحيم و وهبنا له اسحاق و يعقوب كلا هدينا و نوحا هدينا من قبل و من ذريته داود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هارون و كذلك نجزى المحسنين و زكريا و يحيى و عيسى و الياس كل من الصاحبين .

و اسحاق و يعقوب را به او (ابراهيم) و هر كدام را هدايت كرديم و نوح را نيز قبلا هدايت كرده ايم و از فرزندان او (ابراهيم) داود و سليمان و ايوب و يوسف و هارون را (هدايت كرديم) و اين چنين نيكوكاران را پاداش ‍ مى دهيم و (همچنين) زكريا و يحيى و عيسى و الياس ، هر كدام از صالحان بودند. (١٧)

پس از خواندن اين آيات ، سعيد پرسيد: نام عيسى در اين آيه به چه عنوان آمده است ؟!

حجاج گفت : به عنوان اينكه از ذريه (فرزندان) ابراهيم است .

سعيد گفت : با اينكه عيسى پدر نداشت در عين حال به عنوان ذريه (فرزند) ابراهيم عليه‌السلام به شمار آمده است ، زيرا عيسى فرزند مريم دختر ابراهيم بود، از اين رو عيسى به عنوان فرزند ابراهيم خوانده شده بنابراين بطريق اولى ، مى توان گفت : حسن و حسين دو پسر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله هستند زيرا مادرشان دختر بدون واسطه پيامبر است .

حجاج از اين استدلال دقيق و محكم قانع شد، دستور داد ده هزار دينار به سعيد بن جبير دادند و او را آزاد ساخت . شعبى مى گويد: وقتى صبح شد، با خود گفتم شايسته است نزد اين (شيخ) بروم و از محضرش معانى قرآن را بياموزم . به سراغ او رفتم و او را در مسجد يافتم در حالى كه دينارها را در كنارش تقسيم كرده و آنها را به فقراء صدقه مى داد. مرا كه ديد فرمود: اينها همه به بركت حسن و حسين عليه‌السلام است ، اگر در يك مورد اندوهگين مى شويم ، هزاربار خشنود مى گرديم و از همه بالاتر خدا و رسولش خشنود مى شوند. (١٨)

## شرف الاشرف دختر سيد بن طاووس حافظ قرآن

وى در سن ١٢ سالگى تمام قرآن را حفظ كرد و همچون خواهرش فاطمه زنى اهل فضل و كمال بود. پدرش سيد بن طاووس به فرزند خود مى نويسد:

فرزندم خواهرت شرف الاشرف را، اندر زمانى قبل از بلوغ نزد خود فراخواندم ، به مقدار توان و آمادگيش دستورات دينى را برايش بيان كردم ، و به او خاطر نشان ساختم كه بلوغ ، شرافت و كرامتى است كه خداوند به بنده اش مى دهد، و اين افتخار نصيب تو نيز شده است .

در كتاب امان الاخطار شخصيت معنوى دخترش را چنين ترسيم كرده است . در كتاب سعد السعود خود نوشته است :

من قرآن كاملى بر دخترم شرف الاشرف كه حافظ قرآن است وقف نمودم ، او قرآن را در سن ١٢ سالگى حفظ كرده است . (١٩)

## كشتار معلمين قرآن در بئر معونه

سال سوم هجرت با تمام حوادث تلخ و آموزنده خود پايان يافت ، سال چهارم هجرت با هلال محرم آغاز گرديد، و ماه صفر همان سال ، ابوبراء وارد مدينه شد. پيامبر او را به آيين اسلام دعوت نمود، ولى او نپذيرفت ، و دورى هم نجست . به حضرتش عرض كرد: اگر سپاه تبليغ نيرومندى را روانه صفحات نجد كنيد، اميد است ايمان بياورند زيرا تمايلات آنها به توحيد زياد است . پيامبر فرمود: از حيله و مكر و عداوت و دشمنى مردم نجد خائفم ، مى ترسم فاجعه رجيع كه منجر به كشته شدن رجال علمى و تبليغى گرديد، تكرار شود. ابوبراء گفت : ستون اعزامى شما در پناه من هستند و من ضمانت مى كنم كه آنها را از هر حادثه سوء حفظ نمايم .

چهل تن از رجال علمى اسلام كه حافظ قرآن و احكام بودند به فرماندهى منذر رهسپار منطقه نجد گرديدند و در كنار بثر معونه منزل كردند. پيامبر نامه اى را كه مضمون آن دعوت به آيين اسلام بود به يكى از سران نجد به نام عامر بن الطفيل نوشت و يكى از مسلمانان ماءمور شد كه نامه رسول خدا را به عامر برساند. او نه تنها نامه رسول خدا را نخواند، بلكه حامل نامه را نيز به قتل رسانيد، و از عشاير و قبايل اطراف كمك طلبيد و منطقه اى كه سپاه تبليغى در آنجا فرود آمده بودند با نيروهاى عامر محاصره شد. سپاه تبليغى اسلام ، نه تنها مبلغان ارشد و زيردستى بودند بلكه مردمى شجاع و رزمنده به شمار مى رفتند؛ آنان تسليم را براى خود عار و ننگ دانستند، دست به قبضه شمشير بردند و پس از جنگى خونين ، همگى آنها شربت شهادت نوشيدند، جز كعب بن زيد كه با بدن مجروح خود را به مدينه رساند و جريان را اطلاع داد. (٢٠)-

اين فاجعه جانسوز و بزرگ ، عالم اسلام و مسلمانان را سخت ناراحت ساخت و مدتها پيامبر به ياد شهداى بئر معونه بود. اين حادثه جانگداز از نتايج سوء شكست احد بود كه جراءت قبايل اطراف را براى كشتن مسلمانان زياد كرده بود.

## قرآن و مفاتيح نورانى

در تاريخ شنبه آخر جمادى الثانى ٩٤ جناب حاج ملا على بن حسن كازرونى از كويت به شيراز آمدند و براى درمان بيماريشان به بيمارستان نمازى مراجعه كردند. همراه ايشان دو كتاب مفاتيح الجنان و قرآن مجيد بود كه در مورد آنها گفت كه به قصد شما آورده ام و اين دو هديه را داستانى زيباست .

مفاتيح شما كه مطلعيد كه من در كودكى بى پدر و مادر شدم و كسى مرا به مكتب نفرستاد و بيسواد بودم تا سالى كه به عزم درك زيارت عرفه به كربلا مشرف شدم ، روز عرفه برخاستم مشرف شدم از كثرت جمعيت راه عبور مسدود بود بطورى كه نمى توانستم به حرم مشرف شوم و هر چه فحص ‍ كردم يكنفر باسواد را كه مرا زيارت دهد و يا او زيارت وارده بخوانم كسى را نديدم شكسته و نالان حضرت سيد الشهدا را خطاب كردم :

آقا آرزوى زيارتت مرا اينجا آورده ، سوادى ندارم كسى هم نيست مرا زيارت دهد. ناگاه سيد جليلى دست مرا گرفت و فرمود:

با من بيا. پس از وسط انبوه جمعيت راه باز شد، پس از خواندن اذن دخول وارد حرم شديم ، زيارت وارث و امين الله را با من خواند و پس از زيارت به من فرمود: پس از زيارت وارث و امين الله را مى توانى بخوانى و آنها را ترك مكن و كتاب مفاتيح تماما صحيح است و يك نسخه آن را از كتابفروشى شيخ مهدى درب صحن بگير. حاج على ادامه مى دهد: در آن حال متذكر شدم لطف الهى و مرحمت حضرت سيد الشهداء را كه چطور اين آقا را براى من رسانيد و در چنين ازدحامى موفق شدم ، پس سجده شكرى بجا آوردم چون سربرداشتم آن آقا را نديدم هر طرف كه رفتم او را نديدم ، از كفشدارى پرسيدم ، گفت : آن آقا را نشناختم ، خلاصه چون از صحن خارج شدم و شيخ مهدى كتابفروش را ديدم پيش از آن كه از او مطالبه كتاب كنم اين مفاتيح را به من داد و گفت : نشانه صفحه زيارت وارث و امين الله را گذاشته ام ، خواستم قيمت آن را بدهم ، گفت پرداخته شده است و به من سفارش كرد كه اين مطلب را فاش نكن . چون به منزل رفتم پيش خود گفتم كاش از شيخ مهدى پرسيده بودم از كسى كه حواله مفاتيح براى من به او داده است . از خانه بيرون آمدم كه از او بپرسم فراموش كردم و از پى كار ديگرى رفتم . مرتبه ديگر به قصد اين پرسش از خانه بيرون شدم باز فراموش ‍ كردم ، خلاصه تا وقتى كه در كربلا بودم موفق نشدم .

سفرهاى ديگر كه مشرف مى شدم در نظر داشتم اين پرسش را بكنم تا سه سال هيچ موفق نشدم پس از سه سال كه موفق به زيارت شدم شيخ مهدى مرحوم شده بود. (رحمه الله عليه)

و اما قرآن پس از عنايت مزبور به حضرت سيد الشهداء متوسل شدم كه چون چنين عنايتى فرموديد خوب است توانايى قرآن خواندن را نيز مرحمت فرماييد. شبى آن حضرت را در خواب ديدم ، پنج دانه رطب دانه دانه مرحمت فرمود و من خوردم و طعم و عطرش قابل وصف نيست و فرمود مى توانى تمام قرآن را بخوانى .

پس از آن اين قرآن مجيد را شخصى از مصر برايم هديه آورد و من مرتب از آن مى خوانم و از آن پس هر كتاب حديث عربى را مى توانم بخوانم . (٢١)

## اشتياق به تلاوت قرآن در ميان اصحاب

اهتمام صحابه و ياران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در قرائت و حفظ قرآن در حد بسيار بالايى بود، چنانچه بخارى و مسلم با وسائطى از ابو موسى اشعرى نقل كرده اند كه مى گفت : من دوستان خود را از صداى آنها به هنگامى كه شبها در منزل بسر مى بردند مى شناختم و خانه هاى آنها را تشخيص مى دادم . در حالى كه در روز از پيدا كردن خانه هاى آنها عاجز بودم ، زيرا شبها قرآن مى خواندند و چون به صداى آنها آشنا بودم از طريق صوت قرآن در شب و تاريكى به خانه هاى آنها رهنمون مى شدم . (٢٢)

## اولى الامر چه كسانى هستند؟

جابرين عبدالله انصارى مى گويد: هنگامى كه آيه اطبيعوا الله و اطبيعوا الرسول و اولى الامر منكم (٢٣) نازل شد، به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله گفتم : ما خدا و رسولش را شناخته ايم ، اما اولى الامر كه اطاعت آنها بر ما واجب شده ، چه كسانى هستند؟ گفت : آنان جانشينان من و امامان پس از من هستند. نخستين آنها على است و سپس به ترتيب : حسن بن على ، حسين بن على ، على بن الحسين ، محمد بن على كه در تورات به باقر معروف است و تو زمان او را درك خواهى كرد، هر وقت او را ديدى سلام مرا به او برسان و پس از او به ترتيب : جعفر بن محمد، موسى بن جعفر، على اين موسى ، محمد بن على ، على ين محمد، حسن بن على و پس از او فرزندش كه نام و كنيه او با نام و كنيه من يكى است . خداوند او را بر همه جهان حاكم مى سازد و اوست كه از نظر مردم پنهان مى شود و غيبتش ‍ طولانى خواهد بود، تا آنجا كه تنها كسانى كه ايمانشان استوار و آموزنده و عميق است بر عقيده خود به امامت او باقى مى مانند. (٢٤)

## برنارد شاو فيلسوف شهير انگليسى

او مى نويسد:

محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله بزرگترين پيامبران است و هرگاه بر دنياى كنونى حكومت مى كرد كليه عقده ها و مشكلات بشريت را يكى پس از ديگرى با سرانگشت حكمت و ردايت خود مى گشود من معتقدم كه دين محمد يگانه دينى است كه با تمام ادوار زندگى بشرى مناسب است و قابليت آن را دارد كه توجه هر نسلى را به خود جلب كند.

### اينگونه شما از آيات پند بگيريد

خيزران همسر مهدى ، خليفه عباسى و مادر هادى و رشيد بود. او در قصر مجللى زندگى مى كرد و عده زيادى از بانوان هاشمى و غير هاشمى از جمله زينب دختر سليمان بن على در خدمتش بودند. سن زينب از تمام زنان هاشمى بيشتر و نزد خليفه وقت مقامى از همه رفيع تر داشت . مهدى عباسى به خيزران دستور داده بود كه اغلب ملازم زينب باشد و از اخلاق و آداب او پيروى كند، مى گفت او پيرزن فهميده و دانايى است ، يك عمر در خاندان بنى عباس زندگى كرده و محضر گذشتگان ما را درك نموده است .

روزى يكى از خدمتگزاران خيزران ، نزد بانوى خود آمد و گفت : زن زيبا و جذابى را كه لباسى كهنه دربردارد و حاضر نيست نام خود را بگويد اذن حضور مى خواهد. خيزران اجازه داد. طولى نكشيد كه زنى در كمال صباحت و جمال با لباسى پست و بى ارزش وارد شد و با زبان شيرين و فصيح چند جمله صحبت كرد. خيزران پرسيد: شما كيستى ؟ جواب داد: من مزنه زن مروان بن محمد آخرين خليفه اموى هستم كه روزگار با من چنين كرده است ، به خدا قسم اين لباس كهنه اى كه دربردارم از آن خودم نيست و به عاريت گرفته ام . از وقتى كه خلافت به شما منتقل گرديد علاوه بر فقر و تهيدستى ، در آميزش و معاشرت با مردم نيز دچار ناامنى شده ام ، اكنون به اينجا آمده ام كه به من اجازه دهيد با هر صورت و كيفيت كه باشد در پناه شما زندگى كنم تا عمرم بسر آيد و دعوت الهى فرا رسد.

در مدتى كه مزنه صحبت مى كرد زينب دختر سليمان بن على همان پيرزن عالي مقام ، در كنار خيزران نشسته بود و به گفته هاى او گوش مى داد. خيزران جوان از سخنان آن زن تيره روز سخت متاءثر شد و اشك ريخت ولى زينب سالخورده نه تنها تاءثرى از خود نشان نداد، بلكه در كمال خشونت و دل سختى گفت : اى مزنه ، خداوند از بدبختيهاى تو نكاهد و آلام و مصائبت را كم نكند، آيا بخاطر دارى روزى را كه در حران بر همين بساط نشسته بودى ، من نزد تو آمدم و درخواست كردم كه جسد ابراهيم امام را به من بدهى تا به خاكش بسپارم ، تو دستور بيرون راندن مرا دادى و مى گفتى زنان را به مداخله در آراء رجال چه كار؟ اما شوهرت ، مروان بهتر از تو با من رفتار كرد زيرا نزد وى رفتم و جنازه را در اختيارم گذارد. مزنه به زينب گفت : اين بدبختى كه هم اكنون دامنگيرم شده بر اثر كارهاى ناروايى است كه مرتكب شده ام ، گويى تو اعمال بد مرا خوب و پسنديده تلقى كرده اى كه خيزران را به اعمالى نطاير آنها وا مى دارى با آنكه امر خليفه تو اين است كه او را به خوبى و نيكى تشويق كنى و نگذارى بدى را به بدى تلافى كند تا موقع و مقامش محفوظ بماند و مانند من بدبخت نشود. اين را گفت و با ديده گريان از مجلس خارج شد. خيزران كه نمى خواست آشكار با زينب مخالفت كند، به بعضى كنيزان خود با اشاره فهماند كه زن را به يكى از مقصوره هاى كاخ ببرند و محرمانه دستور داد لباس و وضعش را تغيير دهند و به وى احسان نمايند. مهدى عباسى پس از پايان كار روزانه ، نزد همسرش آمد و زينب از اتاق خارج شد. خيزران جريان آمدن مزنه و سخنان زينب و دستور خود را براى شوهر شرح داد، مهدى ، كنيز ماءمور پذيرايى را مزنه را احضار نمود و سؤ ال كرد: موقعى كه خواستى مزنه را به مقصوره كاخ ببرى چه مى گفت ؟ جواب داد: در فلان رهگذر باغ به او رسيدم كه نزديك بود از در خارج شود و ديدم اشك مى بارد و اين آيه را مى خواند:

و ضرب الله مثلا قريه كانت آمنه مطمئنه ياءتيها رزقها رغدا من كل مكان فكفرت با نعم الله فاذا قهاالله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون (٢٥)

خداوند شهرى را مثل مى زند كه در آن امنيت كامل حكمفرما بود، مردمش ‍ با اطمينان خاطر زندگى مى كردند و ارزاق فراوان از هر طرف به آن وارد مى شد تا آن كه اهل آن شهر كفران نعمت كردند، خداوند لباس بدبختى در برشان پوشاند و طعم گرسنگى و ناامنى را به آنان چشانيد و اين كفر را بر اثر اعمال نادرست خويش ديدند.

مهدى عباسى كه سخت تحت تاءثير قرار گرفته بود بسيار گريست و خيزران گفت : به خدا اگر درباره او اين دستور را نمى دادى و از وى نگاهدارى نمى كردى ديگر با تو حرف نمى زدم و سپس رفتار بى رحمانه و خشن زينب را تقبيح كرد و گفت : اگر نه اين بود كه زينب مسن ترين زنان خاندان عباسى است او را طرد مى نمودم و سوگند ياد مى كردم كه هرگز با وى سخن نگويم . (٢٦)

## تكريم حاملان قرآن

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله :

يا اباذر!من اجلال الله : اكرام ذى الشيبه المسلم و اكرام حمله القرآن العاملين به و اكرام السلطان المقسط .

مكارم الاخلاق / ٤٦٧، و امالى الطوسى ٢/١٤٩، و نوادر الراوندى /٧

اى ابوذر! از بزرگداشت خداست احترام سالخوردگان مسلمان ، و تكريم حاملان قرآن كه عمل به آن مى كنند، و گراميداشت زمامدار دادگر.

### الم ، جلوه اى از اوصاف خداوند است

ابو اسحاق ثعلبى در تفسير خود، روايتى از على بن موسى الرضا عليه‌السلام آورده است كه گفت : از امام جعفر صادق عليه‌السلام راجع به الم سؤ ال شد، آن حضرت در پاسخ گفتند: الف ناظر بر شش صفت از صفات خداوند است :

١ - ابتدا : زيرا خداوند است كه آفرينش همه مخلوقات را آغاز كرد و الف نيز ابتدا و آغاز حروف تهجى است .

٢ - استواء : چون خداوند عادل و مستوى و راست است و الف نيز راست بوده و ميل و انحرافى از طريق اعتدال و استوا در آن وجود ندارد.

٣ - انفراد : خداوند فرد و تنهاست ، چنان كه الف نيز چنين است .

٤ - اتصال خلق با خداوند : چون خداوند هيچگونه اتصال و پيوند و احتياجى به خلق ندارد بلكه اين خلقند كه وابسته به او و متصل به وى مى باشند.

٥ - انقطاع خداوند از غير : الف نه تنها با حروف ديگر پيوندى ندارد و از آنها منقطع است بلكه حروف ديگر بدو پيوسته و محتاج به آن مى باشند، خداوند نيز با تمام صفات خود از خلق مباين و جداست .

٦ - الفت : معنى الف الفت نيز هست و همانگونه كه خداوند منشاء الفت مردم و خلق با يكديگر است ، الف نيز مبداء تاءليف حروف مى باشد، پس ‍ الف عامل اصلى ائتلاف حروف است .! (٢٧)

## فاطمه مالك مفسره اى عاليقدر

اين خانم نويسنده كتاب گنجينه سعادت يا تفسير سوره مباركه نور است . اين اثر در سال ١٣٨٢ قمرى در ١١٩ صفحه نگاشته شده است و تاكنون در دو نوبت به چاپ رسيده است . آيت الله العظمى نجفى مرعشى بر اين نوشته تقريظى دارند كه قسمتى از آن چنين است :

... تفسيرى كه از رشحات مخدره مكرمه ، عالمه فاضله ، حضرت عليه خانم مالك طهرانيه زيد توفيقها و كثر امثالها مى باشند، تفسيرى است بسيار سليس و روان ، با عبارات شيرين و الفاظ دلنشين ، و بسى جاى شكر است كه امثال ايشان ، موفق به تربيت و تعليم مخدرات محترمات بوده باشند. و چقدر بجا و بموقع است كه بانوان زمان ، تاءليفى از خود به يادگار بگذارند، حقير از ساحت قدس الهى توفيق بيشترى را به جهت اين نويسنده عاليقدر عليه النساء فى عصرها مسئلت مى نمايم ... در اينجا ترجمه و تفسير مختصر يكى از آيه هاى اين سوره مباركه از اين كتاب نقل مى شود.

(از مقاتل مرويست كه اسماء بنت ابى مرشد را غلامى بود، وقتى به خانه درآمد، اسماء لباسش را بيرون كرده بود، نخواست غلام با آن حال او را ببيند، پس از آمدن او كراهت يافت . به رسول خدا معروض داشت كه اين غلامان و خدمتكاران ما، در سراى ما مى آيند، در اوقاتى كه ما را از آن كراهت مى باشد)، اين آيه نازل شد:

يا ايها الذين امنوا ليستاذنكم الذين ملكت ايمانكم والذين لم يبلغوا الحلم منكم ثلاث مرات من قبل صلوه الفجر وحين تضعون ثباتكم من الظهيره و من بعد صلوه العشاء و ثلاث عورات لكم . (٢٨)

اى كسانى كه ايمان آورده ايد از مردان و زنان ، بايد غلامان و كنيزكان و فرزندان شما در موقع ورود به جايگاه شما اجازه بطلبند و بعد داخل شوند، بخصوص در سه موقع كه شما خلوت مى كنيد.

يكبار قبل از نماز صبح كه تازه از خواب برمى خيزيد، زيرا آن زمان وقت تغيير لباس است و داخل شدن اشخاص مذكور مورد ندارد.

و بار دوم وقت ظهر است كه براى استراحت لباسهاى خود را در مى آوريد.

و بار سوم بعد از نماز عشاء كه نزديك نصف شب است . چون آنوقت هم ، موقع خواب و استراحت عمومى است و نبايد كسى بى اجازه داخل جايگاه خواب شود.

چون اين سه ، موقع خلوت و سبب خاطر جمعى ، ممكن است قسمتى از بدن كه عورت است پوشيده نباشد، زيرا ستر عورت لازم مى باشد.

پس در اين مواقع ، اشخاص بدون اجازه نمى توانند داخل شوند، و اين اذن خواستن براى غلامان و كنيزان و فرزندان است ، اما غير از اينها در غير اين سه وقت هم بدون اجازه نمى توانند وارد منزل و يا جايگاه كسى شوند. (٢٩)

## زيد بن ثابت نويسنده وحى

خارجه بن زيد مى گفت : عده اى بر زيد بن ثابت وارد شدند و از او درخواست كردند حديثى و داستانى را از زبان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بازگو نمايد.

زيد بن ثابت گفت : چه داستانى از زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله گزارش كنم ؟ من همسايه آن حضرت بودم و هر وقت وحى نازل مى گرديد مرا احضار مى كرد و من آن را مى نوشتم . (٣٠)

### بسم الله الرحمن الرحيم ، سم را خنثى كرد

هنگامى كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از جنگ خيبر با فتح و پيروزى بازگشت ، زنى از يهوديان گوسفندى را سر بريده و ذراع آن را بريان نمود. و مسموم گردانيد، سپس به حضور پيامبر آمده اظهار ايمان و مسلمانى كرد و آن ذراع مسموم را نزد آن حضرت گذاشت . پيامبر فرمود: اين چيست ؟ عرض كرد: پدر و مادرم فداى شما، من از رفتن شما به سوى خيبر نگران بودم زيرا من اين يهوديان خيبر را مردانى محكم و شجاع مى دانستم ، بره اى داشتم كه آن را همانند فرزندى براى خود مى پنداشتم و اطلاع داشتم كه شما به ذراع گوسفند علاقه داريد از اين روى نذر كردم كه اگر به سلامت مراجعت فرموديد آن بره را ذبح كنم و ذراع آن را بريان كرده براى شما بياورم و اكنون كه شما به سلامت برگشتيد من به نذر خود وفا كرده ام و اين ذراع همان گوسفند است . حضرت على بن ابيطالب عليه‌السلام و براء بن معرور نيز در حضور پيامبر بودند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نان طلبيد نان آوردند، براء دست برد و لقمه اى از آن ذراع برگرفت و در دهان گذاشت حضرت على عليه‌السلام فرمود:

اى براء، بر رسول خدا پيشى نگير. براء كه مردى بيابانى بود در جواب گفت : گويا پيامبر را بخيل مى دانى ! على عليه‌السلام فرمود: نه ، من رسول خدا را بخيل نمى دانم بلكه تجليل و احترام مى كنم .

نه براى تو و نه براى احدى روانيست كه در گفتار و كردار يا در خوردن و آشاميدن بر رسول خدا پيشى بگيرد. براء گفت : من رسول را بخيل نمى دانم . حضرت على عليه‌السلام فرمود: من از اين جهت نگفتم بلكه مقصود من اين است ذراع را زنى آورده كه يهودى بوده و اكنون وضع او درست روشن نيست . اگر به امر رسول الله از اين گوشت بخورى او ضامن سلامتى تو است ولى اگر بدون امر آن حضرت بخورى كار تو به خودت واگذار مى شود. در اثناء اين گفت و گو براء لقمه را جويد و پايين برد ناگهان ذراع گوسفند به زيان آمد كه يا رسول الله از من نخوريد كه مسموم هستم و در پى آن حال براء تغيير يافت و كم كم در حال جان دادن افتاد و پس از لحظاتى قالب تهى كرد و از دنيا رفت ، پيامبر امر كرد كه آن زن را بياورند.

حضرت به او روى كرد و فرمود: چرا چنين كردى ؟ پاسخ داد: براى اينكه از ناحيه شما رنج و آزار و ناراحتى زيادى متوجه من گرديده است چنانكه پدر، عمو، شوهر، برادرم و فرزندم را كشتى ، من با خود گفتم اگر محمد پادشاهى است كه من بدين وسيله او را مسموم كرده و انتقام خود را از او گرفته ام و اگر پيامبر خداست (چنانكه خودش ادعا مى كند و وعده فتح مكه و پيروزى را مى دهد) كه خداوند او را نگهدارى مى كند و اين سم به او آسيبى نخواهد رسانيد. پيامبر فرمود:

راست گفتى كه آنگاه افزود: مرگ براء تو را مغرور نسازد، زيرا او از رسول خدا پيشى گرفت خداوند او را بدين وضع دچار كرد و اگر به امر رسول خدا مى خورد خداوند او را حفظ مى كرد و از اين گوشت مسموم آسيبى نمى ديد. سپس رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله عده اى از اصحاب نيك خود چون سلمان ، مقداد، ابوذر، عمار، صهيب و بلال را طلبيد. وقتى كه آمدند به آنان امر كرد همگى بنشينيد و دور آن ذراع حلقه بزنيد. آنگاه پيامبر دست مبارك خود را روى آن گذاشت و فرمود:

بسم الله الشافى بسم الله الكافى بسم الله المعافى بسم الله الذى لا يضر مع اسمه شى و ال دواء فى الارض و لا فى السماء و هو السميع العليم . (٣١)

سپس گفت ، به نام خدا بخوريد و خود آن حضرت خورد و ياران نيز خوردند تا سير شدند و بعد هم آب نوشيدند و امر كردند آن زن را محبوس ‍ كنند. روز دوم دستور داد آن زن را آوردند، رسول الله به او فرمود: آيا نديدى كه همه اينها از آن ذراع مسموم خوردند پس چگونه ديدى عنايت پروردگار را در دفع شر آن از پيامبر و يارانش ؟ عرض كرد: يا رسول الله من تاكنون در نبوت شما در ترديد بودم ولى اكنون يقين پيدا كردم كه شما فرستاده خداييد و اينك شهادت مى دهم كه لا الله الا الله و حده لا شريك له و انك عبده و رسوله (٣٢).

## معاويه شاگرد ناخلف

اين ، محجوب از امام باقر عليه‌السلام درباره معاويه چنين نقل كرده است كه گفت :

وقتى معاويه در حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به نگارش وحى مشغول بود با دست خود و شمشير اشاره به بر و پهلوى معاويه كرد و گفت :

اگر كسى روزگارى را درك كند كه اين شخص امير و فرمانرواى مردم باشد او سزاست كه بر و پهلوى وى را با شمشير بدرد. (٣٣)

## اعزام معلم قرآن

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از اقراء برخى از بزرگان صحابه و اطمينان نسبت به قرائت صحيح آنها، آنان را به مدينه گسيل مى داشت تا قرآن را به مردم آن سامان تعليم دهند. طبق روايت بخارى نخستين كسانى كه به همين منظور وارد مدينه شدند، مصعب بن عمير و عبدالله بن ام مكتوم بودند، بعدها عمار و بلال نيز براى تعليم قرآن به مدينه رفتند. پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از فتح مكه ، معاذبن جبل را براى تعليم قرآن در آنجا گماشت و نيز هر كسى كه از مكه به مدينه مهاجرت مى كرد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وى را براى فراگرفتن قرآن به يكى از قراء و حفاظ قرآن مى سپرد. همزمان با حيات پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ، مركزى شبيه به كانون نعليم قرائت قرآن و حفظ و تمرين آن بوجود آمد كه آن حضرت بر آن نظارت مى كردند و مردم را به آن تشويق و ترغيب مى نمودند و صحابه نيز سخت در اين راه مى كوشيدند و حتى اكثر اوقات و فرصتهاى زندگانى بعضى از آنها به قرائت و حفظ قرآن مصروف مى گشت تا جايى كه هميشه براى ارائه محفوظات قرآنى خود آمادگى كافى و دقيق داشتند. (٣٤)

## قرآن با دو شاهد تاءييد مى شد

ابن ابى داود از قول يحيى بن عبدالرحمن بن حاطب چنين آورده كه : عمر بر ما وارد شد و گفت : هر كس چيزى از قرآن را، كه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به دست آورده ، بياورد. مردم آن زمان قرآن را بر صحيفه ها و لوحه ها و جريده هاى خرما مى نوشتند. عمر از هيچ كس چيزى را به عنوان قرآن قبول نمى كرد مگر آنكه دو شاهد در مقام گواه آن را تاءييد مى كردند. (٣٥)

## نويسنده وحى توبيخ مى شود!!

مجلسى به نقل از صدوق (ره) مى نويسد: در مورد معاويه امر بر مردم مشتبه شد (يعنى برخى او را از رجال صالح به شمار آوردند)، چرا كه وى را كاتب وحى مى شناختند ولى اين سمت بيانگر هيچگونه فضيلتى نيست زيرا معاويه از اين لحاظ با عبدالله بن سعد بن ابى سرح تفاوتى ندارد يعنى در عين حال كه اين دو داراى سمت كتابت وحى بوده اند از منافقين زمان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز به شمار مى رفتند. چون عبدالله بن سعد كسى بود كه مى گفت : سانزل مثل ما انزل الله او وحى را تحريف مى كرد به اين معنى كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به او مى فرمود: بنويس والله غفور رحيم ولى او مى نوشت والله عزيز حكيم يا به وى دستور مى داد كه بنويسد والله عزيز حكيم ولى او مى نوشت والله عليم حكيم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله چون مى دانست عبدالله سخن او را تحريف مى كند مى فرمودند: هو احد يعنى او يكى است و تفاوتى ايجاد نمى كند، اما عبدالله به مردم مى گفت : محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله نمى داند چه مى گويد، او چيزى مى گويد و من چيز ديگرى مى نويسم و در عين حال به من مى گويد هو واحد، هو واحد اگر گفته او با گفته من ، يكى باشد من هم مى توانم همانند آياتى كه خداوند متعال نازل كده ، نازل سازم . به همين جهت خداوند متعال ، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله خود را آگاه ساخت و آيه و من اظلم ممن افترى و من قال سانزل مثل ما انزل الله را در توبيخ عبدالله نازل گردانيد. آنگاه كه عبدالله از نزول اين آيه در مورد كار خود آگاهى يافت متوارى شد و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را هجو مى كرد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در مورد او چنين امر دادند: هر كه عبدالله بن سعد را بيابد اگر چه به پرده كعبه چنگ زده باشد بايد او را بكشد (يعنى رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله با چنين فرمانى عبدالله را مهدورالدم كرد).

صدوق پس از پايان داستان مى گويد: علت اينكه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به عبدالله آنگاه كه وحى را دگرگونه مى نوشت مى فرمود: هو واحد اين بود كه عبدالله آنچه را مى خواست بنويسد و وحى الهى را تحريف نمايد بهمان صورت نگارش نمى يافت ، بلكه همانگونه نوشته مى شد كه پيامبر اكرم املاء مى كرد، يعنى منظور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از اين گفتار چنين بود كه عبدالله چه بخواهد تحريف كند و يا نخواهد بى اثر است ، چون وحى به همان صورت نوشته مى شود كه من آن را املاء مى نمايم و اگر او تحريف كند، جبرئيل عليه‌السلام آن را اصلاح مى نمايد. (٣٦) (و تحريف وى را به من اعلام مى كند).

## شما فقط بك جمله بگوييد كافى است

آنها كه سالها بد مردم منطقه را در فقر، گمراهى ، ذلت و افكار خرافى نگاه داشته بودند و بدون مزاحمت با غرور، نفرت و خود محورى به ستمگرى ، استثمار و بوالهوسى خويش ادامه مى دادند، هرگز نمى توانستند تحمل كنند كه او با گفتار كوبنده و نداى ملكوتى خود جامعه را بيدار كرده و به قيام وادارد و بدين وسيله اساسى سيادت و چپاولگريهاى آنان را ويران و حكومت جابرانه اشان را واژگون سازد. بويژه وقتى كه مى ديدند او با سخنان شيرين ، فضايل اخلاقى ، سوابق درخشان ، شرافت و اصالت خانوادگى مخصوص به خود، از حقوق مظلومين دفاع كرده و با خرافات و ستمگريها مبارزه مى كند و حقايقى كه با فطرت و عقلشان سازگار است بيان مى نمايد و اين امور بيشتر موجب جذب مردم شده و هر روز بر تعداد مؤ منين و طرفدارانش افزود مى گشت . بيست و پنج نفر از بزرگان قريش از جمله وليد بن مغيره كه بزرگ آنها بود، ابوجهل ، ابى ، اميه ، عتبه و شبيه نزد ابوطالب آمده و گفتند: تو رئيس و بزرگ ما هستى ، نزد تو آمده ايم كه ميان ما و پسر برادرت (حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله) قضاوت كنى زيرا او خردمندان ما را بى عقل مى خواند و به خدايان ما دشنام مى دهد (اكنون ما يك پيشنهاد داريم) حضرت ابوطالب براى اينكه پاسخ آنها را داده باشد پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله را دعوت نموده ، عرض كرد: اى پسر برادر اينان قوم (و همشهرى) تو هستند از شما خواهشى دارند. آن حضرت فرمود: چه مى خواهند؟ سران قريش گفتند: (خواسته ما اين است كه) تو كارى به ما و خدايان ما نداشته باشى ، ما هم كارى با تو و خدايت نداريم .

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله (كه مى دانست آنها افرادى جاه طلب اند) فرمود: شما يك سخن بگوييد تا بواسطه آن اختيار دار (پيروز بر) عرب و عجم گرديد. ابوجهل كه از اين پيشنهاد بسيار خوشحال شده بود (ولى نمى دانست كه آن سخن چيست) گفت : خدا پدرت را خير دهد ما ده سخن در اين راه مى گوييم . آن حضرت فرمود بگوييد لا اله الا الله خداى جز خداى يكتا نيست آنان وقتى اين جمله را شنيدند چون آن را برخلاف عقايد و اهداف مادى خود مى ديدند سخت نگران شده گفتند:

آيا او چندين خداى ما را منحصر به يك خدا كرده ؟ اين بسيار شگفت انگيز است (٣٧) و با ناراحتى از جا بلند شده رفتند. پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز بدون اينكه از رفتار و گفتار آنها كوچكترين اثرى در وى بگذارد با كمال صداقت و قاطعيت به ابوطالب فرمود: اى عمو به خدا قسم اگر (بوسيله آنها با ديگران) خورشيد در دست راست و ماه را در دست چپم قرار گيرد من از اين سخن (دعوت به اسلام و يكتاپرستى) دست برنمى دارم تا اينكه آن را پياده كنم يا در اين راه شهيد گردم . ابوطالب نيز عرض كرد:

تو كار خودت را انجام بده كه به خدا قسم من نيز از يارى تو دست برنخواهم داشت (٣٨) آرى ، از نشانه هاى حقانيت ، صداقت و موفقيت و موافقيت رهبر، صحت عمل صراحت در گفتار و قاطعيت در اجراى هدفش است ، چنانكه در مورد پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در داستان يادشده ديديم و على عليه‌السلام نيز در برابر مخالفين خويش چنين بود و فرزند گرامى آن حضرت امام حسين عليه‌السلام هم در مقابل حكومت ستمگر و غاصب يزيد و در صحنه خونين كربلا همين روش را داشت و فرمود: من تن به ذلت نمى دهم و شهادت را براى خود سعادت مى دانم و امام خمينى نيز براى سرنگونى طاغوتيان ، شكست استكبار، پيروزى انقلاب و استقرار جمهورى اسلامى در ايران از همين صراحت و قاطعيت برخوردار بودند فرموده اند: ما مبارزه مى كنيم تا به احدى الحسينين نائل شويم يا پيروزى اسلام و نابودى دشمن و يا شهادت و جوار رحمت پروردگار و نيز در زمان تبعيد فرمودند: اگر هيچ دولتى مرا راه ندهد فرودگاه به فرودگاه مى روم و حرفم را مى زنم . و بالاخره در اوايل پيروزى انقلاب اسلامى با قاطعيت فرمود: جمهورى اسلامى نه يك كلمه كم و نه يك كلمه زياد.

هنگامى كه بعضى از اطرافيان مرحوم شيخ فضل الله نورى پيشنهاد كردند كه براى نجات جان خويش به يكى از سفارتخانه هاى بيگانه پناه ببرد، آن مرحوم يك بيرق خارجى را به آنان نشان داد و فرمود: اين را فرستاده اند كه من به درب خانه ام بزنم و در امان باشم ، اما رواست كه من پس از هفتاد سال كه محاسنم را براى اسلام سفيد كرده ام حالا بيايم بروم زير بيرق سفارت خارجى (٣٩).

## منزلت حاملان قرآن

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله :

حمله القرآن العاملون به ، حزب الله و اولياوه .

جامع الاحاديث / ٧٤

حاملان قرآن كه به آن عمل مى كنند، حزب خداى و دوستان اويند.

علامه محمدباقر مجلسى بر آن است كه حاملان قرآن سه مرتبه دارند كه به شرح زير آورده است :

اول ، آن است كه لفظ قرآن را درست ياد گيرد و اين اول مراتب حاملان قرآن است . و در اين مرتبه ، تفاضل به زيادتى علم قرائت و دانستن آداب و محسنات قرائت مى باشد و به زيادتى حفظ كردن و در خاطر داشتن سور و آيات قرآن .

دوم ، دانستن معانى قرآن است . و در زمان سابق چنين مقرر بوده است كه قاريان قرآن ، تعلم معانى نيز مى نمودند و اين مرتبه ، از دانستن لفظ بالاتر است . و تفاضل در اين مرتبه ، به زيادتى و نقصان فهم معانى قرآن از ظهور و بطون مى باشد.

سوم ، عمل نمودن به احكام قرآن و متخلق شدن به اخلاقى است كه قرآن بر مدح آنها دلالت دارد و خالى شدن از صفاتى است كه بر مذمت آنها دلالت دارد. پس حامل حقيقى قرآن كسى است كه حامل الفاظ و معانى آن باشد و به صفات حسنه آن ، خود را آراسته باشد.

مشكاه الانوار / ٧٣، و عين الحياه / ٤٤٩

## فاطمه دختر حاج سيد على كويتى

پدرش از مبلغان دين بود، از لارستان حركت كرد و در كويت رحل اقامت افكند، دخترش فاطمه اهل فضل و دانش و تقوى بود، پا به پاى پدر در تبليغ و ارشاد مردم ، گام بر مى داشت . در حسينيه اى كه پدرش به ارشاد مشغول بود، اين بانو بر منبر مى رفت و جمعيت بسيارى از زنان حضور مى يافتند. او حافظ قرآن بود و چنان بر آيات قرآن مسلط بود كه او را به كشف الايات تشبيه كرده بودند. هر آيه از قرآن كه تلاوت مى شد او مى گفت در كدام سوره است .

مؤ لف كتاب رياحين الشريعه چنين نقل كرده است :

چون حقير چند سالى در كويت ، محرم و صفر در حسينيه ايشان (پدر فاطمه) منبر مى رفتم از اين جهت بدين مطلب وقوف پيدا كردم كه اگر آيه اى را نمى دانستم در كدام سوره است و نيز كشف الابيات در نزد حقير نبود به حاج سيد على عرض مى كردم و ايشان از مشاراليها (يعنى فاطمه) مى پرسيدند و جواب گرفته مى آوردند. (٤٠)

## قرآن و ادوار سه گانه

يكى از مفسران معاصر كه در مورد جمع و ترتيب قرآن به تحليل تاريخى پرداخته ، معتقد است كه اين كار در سه دوره صورت گرفته است :

١ - در عصر پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله .

٢ - در زمان خلافت ابى بكر.

٣ - در دوره خلافت عثمان .

در دوره اول ، قرآن تواءم با شاءن نزول آيات جمع آورى و تدوين شد، در دوره دوم يكى از كتاب وحى يعنى زيد بن ثابت به دستور ابى بكر و به تشويق عمر به جمع و ترتيب قرآن اقدام نمود با اين تفاوت كه در اين دوره شاءن نزول آيات را به كتابت در نياوردند. ولى هنوز اختلافاتى ناستوده و بى بنياد در قراآت به چشم مى خورد. در دوره سوم زمان قرآنى فراهم و مرتب شد كه اختلافات قراآت در آن ديده نمى شد. (٤١)

## فاطمه خواهر عمر بن الخطاب پاسدار قرآن

روزى عمر شمشير برداشت و به عزم ريختن خون پاك پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله به راه افتاد. در راه مردى از قبيله بنى زهره به او برخورد و پرسيد:

عمر، كجا مى روى ؟

گفت : مى خواهم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله را به قتل برسانم .

آن مرد گفت : چگونه مى توانى او را بكشى و از دست بنى هاشم و بنى زهره در امان باشى ؟

عمر گفت : معلوم مى شود تو هم دست از دين خود برداشته و پيرو او شده اى ؟!

آن مرد گفت : مى خواهى تو را از امر عجيبى مطلع سازم ؟ به راستى كه خواهر و دامادت از دين تو دست كشيده و به دين جديد گرويده اند.

عمر با خشم و عصبانيت رهسپار خانه خواهر شد.

در اين زمان خباب - از مهاجران بزرگوار - در خانه آنان بود و به آنان قرآن مى آموخت ، خباب قبل از ورود عمر متوجه شد و خود را پنهان ساخت عمر به درون خانه آمد، پرسيد: اين صداى چيست كه از خانه شما شنيده مى شود؟ آنان مشغول تلاوت سوره طه بودند.

گفتند: چيزى جز گفتگويى كه ميان ما رد و بدل مى شده ، نبود.

عمر گفت : گويا شما به دين جديد رو آورده ايد؟

دامادش گفت : گمان نمى كنى غير از دين تو،نيز دين حقى وجود داشته باشد؟

عمر بر او حمله برد و او را زير مشت و لگد گرفت .

خواهر عمر، به دفاع از همسر خويش برخاست و عمر را از وى دور گردانيد عمر سيلى محكمى بر صورت وى زد كه صورتش خون آلود شد. خواهر با عصبانيت گفت : عمر، دين غير تو حق است . اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله .

عمر پس از نااميدى از آنان ، رو به آنها كرد و گفت : كتابى را كه مى خوانيد، به من دهيد تا من هم آن را قرائت كنم .

عمر خواندن را مى دانست ، خواهرش در پاسخ گفت ، تو پليدى لا يمسه الا المطهرون (٤٢) (و اين كتاب را جز پاكان نبايد مس كنند). برخيز و غسل كن با وضو بگير.

عمر برخاست ، وضو ساخت و كتاب را برگرفت . از آغاز سوره مباركه طه قرائت كرد تا به اين آيه رسيد:

اننى انا الله لا اله الا انا فاعبدنى و اقم الصلوه لذكرى . (٤٣)

بدرستى كه من معبودى هستم كه جز من معبودى نيست ، پس مرا عبادت كنيد و نماز را براى ياد من اقامه كنيد...

عمر گفت : مرا نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ببريد. خباب با شنيدن اين جمله از پناهگاه بيرون آمد و عمر را به منزل پيامبر برد و عمر بدين ترتيب اسلام آورد. (٤٤)

## تصميمى عجولانه و كفاره اى سنگين

مردى به نام اوس بن صامت (٤٥) همسرى داشت به نام خوله دختر خويلد يا (خوله ، دختر حكيم بن ثعلبه) و چون اوس بن صامت مردى عجول و تندرو بود و در يكى از ايام با عدم تمكين همسرش از لحاظ زناشويى مواجه گشت به شدت ناراحت و عصبى شد و به وى گفت :

انت على كظهر امى :

تو بر من بسان پشت مادرم بوده و بر من حرام هستى (٤٦)

اين مرد پس از آنكه خشمش فروكش كرد و به حالت طبيعى بازگشت از اين سخن ، يعنى اظهار نادم و پشيمان شد. و در حالى كه سخت افسرده خاطر بود به همسرش گفت : از اين پس تو بر من حرام هستى و پيوند ما از يكديگر گسيخته است . زن به او گفت : دست از اين سخن بدار و چنين مگو؛ تو مى توانى نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بروى و مشكل خود را با او در ميان گذارى . مرد گفت : من خويشتن را چنين مى بينم كه از طرح اين مشكل در حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ، در درونم احساس حياء و آزرم مى كنم . زن گفت : پس راضى شو كه من شخصا نزد آن حضرت بروم و اين زن حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله رسيد؛ در حالى كه عايشه مشغول شستشوى سر خود بود، زن به آن حضرت عرض كرد: شوهر من اوس بن صامت - آنگاه كه مرا به همسرى خود درآورد - من دخترى جوان و شاداب و صاحب اهل و مال و مكنت بودم ؛ اما او اموالم را صرف كرده و جوانيم تباه گشته و اهل و خويشاوندانم را از پيرامونم پراكنده است . اكنون كه سالخورده شده ام مرا ظهار كرده ؛ لكن از كار خويش پشيمان است . آيا براى حلال شدن ما نسبت به يكديگر و بازگشت به زندگانى نخست ، راهى وجود دارد؟ فرمود: اكنون تو بر او حرام مى باشى . آن زن عرض كرد: آن خدايى كه قرآن كريم را نازل كرد مگر سخنى از طلاق و جدايى به ميان نياورد، او مرا طلاق نداده و رهايم نكرده است ، او پدر فرزندان من و محبوب ترين افراد از ديدگاه من است . رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: آنچه هم اكنون مى توانم بگويم اين است كه تو بر او حرام هستى ، و در زمينه كار و مشكل تو هيچ حكم جديدى از جانب خداوند به من نرسيده است .

اين زن پياپى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مراجعه مى كرد و همان پاسخ را مى شنيد كه تو بر او حرام هستى . زن از اين وضع سخت دچار افسردگى خاطر شده و آه از نهاد مى كشيد و بانگ و ناله برمى آورد و مى گفت : از پريشانى و بينوايى و نگون بختى و نياز و گرفتارى خويش به درگاه خدا شكوه مى برم ؛ بار خدايا به زبان پيامبر خود (راهى فراسوى مشكل و گرفتارى من بگشا) حكم و دستورى در اين باره فروفرست .

اين حادثه نخستين ظهارى بود كه پس از اسلام روى داد؛ بارى آنگاه عايشه از شستشوى سر خود فارغ شد، اين زن به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله عرض كرد: اى پيامبر خدا راجع به حل مشكل من چاره اى بينديش . عايشه گفت : سخن كوتاه كن و از ادامه مجادله با پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بپرهيز آيا به جهره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نمى نگرى كه به هنگام نزول وحى ، حالت رخوت و سستى در آن پديدار مى گردد. (و هم اكنون آن حضرت در حال دريافت وحى به سر مى برد؛ بنابراين سكوت اختيار كن) (٤٧)

آنگاه كه وحى به پايان رسيد به آن زن فرمود: برو شوهرت را بياور شوهر به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و آن حضرت اين آيات را بر او تلاوت فرمود:

قد سمع الله قول التى تجادلك فى زوجها و تشتكى الى الله و الله يسسع تحاور كما ان الله سميع بصير، الذين يظاهرون منكم من نسائهم ما هن امهاتهم ان امهاتهم الا اللائى و لدنهم و انهم ليقولون منكرا من القول و زورا وان الله لعفو غفور و الذين يظاهرون من نسائهم ثم يعودون لما قالوا فتحرير رقبه من قبل ان بتماسا ذلكم تو عظون به والله بما تعملون خبير. فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين من قبل ان بتماسا فمن لم يستطع فاطعام ستين مسكينا ذلك لتؤ منوا بالله و رسوله و تلك حدود الله و للكافرين عذاب اليم .

تحقيقا خداوند متعال سخن زنى را - كه با تو درباره شوى خويش مجادله و منازعه مى كرد - شنيد زنى كه شكوه به درگاه خدا برده و از او داورى و مدى مى جست . آرى خدا گفتگوى شما را با يكديگر شنيد و خدا شنواى بينا است .

آن كسانى كه از زمره شما مسلمين از زنان و همسران خويش از طريق ظهار بيزارى مى جويند، اين زنان به عنوان مادرانشان به شمار نمى آيند. مادران آنها فقط عبارت از كسانى هستند كه آنها را زاييده اند، اينان سخنى زشت ناپسند و دروغين و تهى از واقعيت را بر زبان مى رانند و خداوند داراى گذشت مى باشد و آمرزشگر است . آن كسانى كه از رهگذر ظهار زنان و همسران خويش را از نظر زناشويى از خود بيگانه مى سازند و آنگاه نادم و پشيمان شده و از گفته خويش باز مى گردند بايد قبل از تماس جنسى با يكديگر، برده اى را آزاد سازند؛ اين سخنى است كه شما از طريق آن پند مى گيريد (و شتاب زده و تحت تاثير خشم تصميم نگيريد) و خداوند بر كردار شما آگاه است . اگر كسى در خود توانى براى آزاد كردن برده نيابد (و يا نتوانست برده اى در دسترس بيابد)، بايد قبل از تماس با همسران خويش ‍ دو ماه پياپى روزه بگيرد و اگر كسى قادر بر روزه گرفتن نبود بايد شصت فرد مسكين و بينوا را اطعام كند و اين حكم و كيفر براى آن است كه به خدا و رسول او ايمان بياوريد و سراسيمه به ظهار دست نيازيد و اين است حدود و مرزهاى قوانين الهى براى كافران و ناسپاسان شكنجه اى دردآور و رنج آفرين در پيش است . (٤٨)

## مقدس اردبيلى تنديس پارسايى

فقه ، كه علم به احكام و قوانين و وظايف فردى و اجتماعى هر مسلمان است از قرآن مجيد سنت ، اجماع و استدلال عقلى به دست مى آيد. چهار دليل كه هر يك مؤ يد و جبران كننده ابهام و اجمال ديگرى است و هميشه در كنار هم راهگشاى پيچيده ترين و ريزترين مسائل و قوانين زندگى بشرى هستند تا آنجا كه هيچ بن بستى در قوانين اسلام وجود ندارد. در عصر نبوى ، مسلمانان تكاليف خود را مستقيما از قرآن مجيد استفاده مى كردند و اگر حكمى مجمل بود بيانش را از نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى خواستند و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ، مسلمانان را با عمل و گفتار به كيفيت و اجراى هر يك از تكاليف رهبرى مى فرمود و مجملات را براى صحابه شرح مى داد و صحابه در تفسير آيات از گفته هاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بهره مى گرفتند و گاهى نيز آن مطالب را مى نوشتند.

پس از وفات نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله ، آيات قرآنى و احاديث و افعال نبوى كه دو شاهد عادل بر شنيدن يا ديدن آن از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله گواهى مى دادند، اساس حكم و داورى قرار گرفتند، گاه برخى از صحابه نيز از خود، اظهار راءى مى كردند، ولى به صراحت مى گفتند كه اين حكم راءى من است و همه صحابه متفق بودند كه هيچ كس در فقه قضاء برتر از على بن ابيطالب عليه‌السلام نيست . آن حضرت بهتر از ديگران به احكام شرعى احاطه داشت ولى برخى بدون آگاهى ، از همان دوران حيات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در تاءويل و تفسير آيات ، اظهار راءى و نظر مى كردند و اين امر بعد از وفات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و افتراق امت ، فزونى يافت و روز به روز بر تعداد مفسران بى مايه افزون گرديد. چنانچه در دوره خلافت امويها جعل حديث و تاءويل به دلخواه آيات توسط آن احاديث مجهول به قوت بيشترى رسيد و نيز در دوره عباسيان تا آنجا كه پيش رفت كه احاديث نبوى عليه‌السلامبدون تاءييد ائمه طاهرين ، ارزش خود را از دست داد. بنابراين امامان شيعه كه از همان اول متوجه اين قضيه بودند، براى حفظ آثار نبوى و در نهايت ، حفظ معارف قرآنى و حذر از تحريف و تاءويل و تفسيرهاى جاهلان در هر فرصت و زمانى به توضيح آيات و تاءويل و تفسير آن همت مى گماشتند و به مرور زمان گنجينه بزرگى از سخنان امامان اثنى عشر گرد آمد كه بشريت را از اين اضطراب رها ساخت تا آنجا كه امروز فقه تشيع ، غنى ترين و اساسى ترين قانون اساسى زندگى بشرى است و به راحتى مى تواند افقهاى فكر بشرى را درنورديده و به سؤ الات و شبهات و خواستهاى بشرى ولو در قرن فضا و اتم و كامپيوتر جواب دهد. از اين رو فقهاى عظام و دانشوران كرام و شاگردان با وفاى مكتب جعفرى از همان ابتدا به جمع آورى و تدوين كتب فقهى بر مبناى آيات قرآن و احاديث همت گماشتند.

در اين رهگذر، فقيه محقق ، ملا احمد مقدس اردبيلى در عصر خود، گوى سبقت را از دانشمندان معاصر خود ربوده و به جمع آورى و تدوين آيات و احكام پرداخت و كتابى پر ارج براى جامعه اسلامى به يادگار گذاشت كه در نوع خود بى نظير است و در طول تاريخ از كتب مرجع علماء و مجتهدين در هر نسل و عصرى به شمار مى رود و علماى زيادى بر اين اثر ارزنده ، پاورقى و شرح و توصيف نوشته اند كه هر يك حائز اهميت و درخور توجه (٤٩) مى باشد.

## زنى كه يك شبه قرآن را تلاوت كرد

عبدالله بن مسعود گويد: چرا بر كسانى كه خدا در قرآن بر ايشان لعن فرستاده لعنت نفرستم ؟ يعنى زنان خال كوبنده (واشمه) و زنانى كه نزد آنان براى خال كوبى مى روند (مستوشمه) و آرايشگرانى كه موى برخى زنان را به سر بعضى ديگر وصل مى كنند (واصله) و كسانى را كه براى اين عمل نزد آنها مى روند (مستوصله). (٥٠)

زنى اين سخن ابن مسعود را شنيد، تمام قرآن را قرائت كرد، ولى اين گفته اين مسعود را در آن نيافت . روز بعد نزد او آمد و گفت : شب گذشته ، تمام قرآن را تلاوت كردم و آنچه را تو گفتى در آن نيافتم ، خداوند كه زنان و اشمه را لعنت نكرده است . ابن مسعود گفت : مگر خداوند نفرموده است :

وما اتاكم الرسول فخذوه و مانها كم عنه فانتهوا (٥١)

و رسول خدا فرموده :

خداوند زنهاى واشمه و مستوشمه را لعن كرده است . (٥٢)

در اين روايت تاريخى چند نكته برجسته و قابل توجه ، به چشم مى خورد:

١ - ميزان دقت و توجه يك زن به روايتها و نقل مطالب . اين خانم وقتى احساس كرد مطلبى به قرآن نسبت داده شده كه در آن نيست ، به تفحص و تحقيق پرداخت .

٢ - تلاوت قرآن در يك شب . اين بانو براى ارزيابى درستى و نادرستى سخن ابن مسعود در يك شب تمام قرآن را تلاوت كرد.

٣ - ادب اعتراض . قبل از بررسى و كسب اطمينان زبان به اعتراض نگشود.

٤ - پيگيرى . پس از بررسى نزد گوينده رفته و او را متوجه خطايش كرد، گرچه ابن مسعود از سلاح توجيه استفاده كرد، ولى او وظيفه خويش را به انجام رسانيد.

## جامعيت علمى قرآن

قال على عليه‌السلام:

ما من شى ء الا و علمه فى القرآن و لكن عقول الرجال تعجز عنه .

ينابيع الموده / ٤١٢

چيزى نيست كه دانش آن در قرآن نباشد و ليكن عقل آدميان از درك آن عاجز باشد.

قال على عليه‌السلام:

سلونى عن القرآن فان فى القرآن بيان كل شى ء فيه علم الاولين و الاخرين .

تفسير فرات / ٦٨

از من درباره قرآن بپرسيد كه در قرآن بيان هر چيزى آمده است و در قرآن دانش پيشينيان و پسينيان است .

مصحف على عليه‌السلام:

مصحف منسوب به حضرت على عليه‌السلام كه هم اكنون نيز چند نسخه از آن موجود است ، در نقاط مختلف دنيا وجود دارد.

مرحوم ابوعبدالله زنجانى مى نويسد:

من در ماه ذى حجه سال ١٣٥٣ ه .ق در كتابخانه اميرالمؤ منين عليه‌السلام نجف ، قرآنى به خط كوفى ديدم كه در پايان آن آمده بود: كتبه على بن ابيطالب فى سنه اربعين من الهجره يعنى اين قرآن را على عليه‌السلام در سال چهلم هجرى نوشته است .

زنجانى مى گويد: چون كلمه ابى و ابو در شيوه نگارش كوفى ، يكسان نوشته مى شود افرادى كه به خط كوفى آشنايى ندارند پايان اين مصحف را به صورت كتبه على بن ابوطالب ... خوانده اند. (٥٣)

على عليه‌السلام اولين مصحف را نوشت

سيوطى مى نويسد: از طريق ابن سيرين نقل شده است كه گفت : على عليه‌السلام هنگامى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله رحلت فرمود، گفتند:

اليت ان لا آخذ ردائى الا لصلوه و جمعه حتى جمع القرآن فجمعته (٥٤) .

سوگند باد كردم كه ردا در بر نگيرم جز براى نماز جمعه تا آنگاه كه قرآن را جمع آورى نمايم و در نتيجه موفق به جمع قرآن شده ام .

سيوطى پس از نقل اين روايت چنين اضافه مى كند:

پس از بيعت مردم با ابوبكر، على عليه‌السلام در خانه خود نشسته بود، به ابى بكر گفتند: على عليه‌السلام نمى خواهد با تو بيعت كند، ابى بكر شخصى را نزد آن حضرت فرستاد و به او گفت : آيا بيعت با مرا مكروه مى دارى ؟

على عليه‌السلام فرمود: من ديدم كه در كتاب خداوند (يعنى قرآن) چيزهايى افزوده مى شود، پس با خودم گفتم كه جز براى نماز ردا در بر نگيرم تا قرآن را جمع آورى كنم .

ابى بكر گفت : كار شايسته اى انجام داده اى (٥٥).

و نيز ابن نديم ، مدت و زمانى را كه على عليه‌السلام بعد از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در جمع آورى قرآن صرف كرد مشخص ساخته و در اين باره مى نويسد: آن حضرت سوگند ياد كرد كه ردا بر دوش نگيرد مگر آنگاه كه قرآن را فراهم آورد؛ سه روز از خانه بيرون نيامد تا توانست قرآن را جمع كند و آن نخستين مصحفى بود كه مجموع قرآن در آن فراهم آمد و آن مصحف نزد خاندان جعفر بود.

## پيامبر مسجد را به آتش كشيد

بنى عمرو بن عوف مسجد قبا را بنا كردند و از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله خواستند در آن مسجد اقامه نماز نمايند. حضرت به درخواست آنها پاسخ مثبت داد، و نماز را در آن مسجد اقامه مى كردند. جماعتى از منافقان - كه از بنى غنم بن عوف -، نسبت به بنى عمربن عوف در قلبشان احساس حسادت كردند و به هم گفتند: ما هم مسجدى بنا مى كنيم و نماز خود را در آنجا اقامه مى نماييم ، و لزومى ندارد در نماز جماعت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله حضور به هم رسانيم . مى گويند: اين جماعت منافقان ، متشكل از دوازده و يا پانزده نفر بودند كه مى توان اين افراد را از ميانشان نام برد:

خدام بن خالدين عبيد بن زيد، ثعلبه بن حاطب ، هلال بن اميه ، معتب بن قشير، ابو حبيبه بن ازغر، عبادبن حنيف ، جاريه عامر، فرزندان مجمع و زيد، بنتل بن حارث ، بجادبن عثمان ، و ديعه بن ثابت و...

وقتى اين گروه منافقين چنين مسجدى بر سرپا كردند (مسجد ضرار). حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمدند، آن هم در حالى كه آن حضرت عازم غزوه تبوك بود، آنها به عرض رساندند: ما به منظور رعايت حال بيماران و نيازمندان و با توجه به اينكه گاهى شبها بارانى و سرد مى گردد مسجدى را بنياد كرديم و دوست مى داريم شما نيز به اين مسجد تشريف بياوريد و در آنجا با ما نماز گزاريد. آن حضرت فرمود: من اكنون عازم سفر هستم آنگاه كه از سفر بازگشتم به خواست خدا نزد شما آمده و براى شما در اين مسجد اقامه نماز خواهم كرد. وقتى آن حضرت از غزوه تبوك مراجعت كرد آيه زير و آياتى كه پس از آن قرار دارد نازل گرديد:

والذين التخذوا مسجدا ضرارا و كفرا و تفريقا بين المؤ منين و ارصادا لمن حارب الله و رسوله من قبل و ليحلفن ان اردنا الا الحسنى و الله يشهد انهم لكاذبون (٥٦)

و آنانكه به منظور گزند و زيان رسانى و كفرورزى و ايجاد تفرقه ميان مؤ منين و تمهيد كمينگاه براى كسانى كه قبلا با خدا و رسول او به محاربه و نبرد برمى خواستند مسجدى را بنا و انتخاب كردند و سوگند آوردند جز خيرخواهى نظر ديگرى نداشتيم ، خدا گواهى مى كند كه تحقيقا آنان دروغگويانى بيش نيستند.

اين آيه تا آيه ١١٠ سوره توبه در جهت افشاء نيات پليد منافقين - در پشت سنگر مسجد ضرار نازل شد. منافقين اين مسجد را به منظور آسيب رساندن به مسجد قبا و تقويت كفر بنياد كردند، و هدف آنها در بناى مسجد ضرار اين بود كه مى خواستند ميان افراد با ايمانى كه در مسجد قبا گرد هم مى آمدند تفرقه ايجاد كنند، و سنگر و كمينگاهى براى ابوعامر راهب كه از پيش در حال محاربه با خدا و رسول به سر مى برد - تدارك ديده باشند.

خداوند متعال در طى اين آيات به پيامبرش اعلام كرد كه اگر چه آنها سوگند ياد مى كنند و مى گويند: ما در بناى اين مسجد جز خيرخواهى و دلسوزى نسبت به ضعفاء هدف ديگرى در سرنداريم ، و آن هدف اين است كه مى خواهيم مسجدها رو به فزونى گذاشته و در دسترس نيازمندان قرار داشته باشد و معابدى كه مردم خداى را در آنها بندگى كنند و به خانه هاى افراد با ايمان نزديك باشد! آرى خدا به پيامبرش اعلام كرد كه اين منافقان در اين ادعا و سوگند خود دروغ مى گويند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از بازگشت از غزوه تبوك و نزول اين آيات به عاصم بن عوف و جلانى و مالك بن رخشم - كه به سوى اين مسجد مى رفتند (مسجدى كه اهل آن ستمكاران و خائنان هستند)؛ فرمود: اين مسجد را درهم كوبيده و ويرانش سازيد، و همه مصالح قابل احتراقش ‍ را بسوزانيد و خاكسترش را به باد دهيد. گويند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله عمار بن ياسر و وحشى را ماءمور چنين كارى ساخته بود. آن دو نيز مسجد ضرار را به آتش كشيدند، و سرانجام آن حضرت دستور داد كه مسجد مزبور را به عنوان كناسه و زباله دانى مورد استفاده قرار داده تا مردارها و زباله ها را بدآنجا برند.

مرحوم طبرسى در ذيل و ارصادا لمن حارب الله و رسوله مى نويسد: آنكه براى نبرد با خدا و رسولش در كمين نشست ابو عامر راهب بود. آنگاه مى گويد: داستان ابو عامر چنان بود كه در دوره جاهليت ، پيشه اش رهبانيت بوده و پلاس در بر مى كرد. وقتى نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله وارد مدينه شد نسبت به آن حضرت حسادت مى ورزيد، و اتحاد و همبستگى گروههاى مختلف اسلامى را دچار تزلزل ساخته و آنها را از هم مى پراكند. ابو عامر پس از فتح مكه به طائف گريخت و چون ديد مردم طائف ايمان آوردند به صوب روم رهسپار گرديد و دوباره آشكارا به آيين نصرانيت درآمد. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله ابوعامر را فاسق و به عنوان فردى گرفتار جرمهاى سنگين ملقب و معنون فرمود (٥٧).

## نقشه اى مؤ ثر

مى نويسند: زياد بن سميه كه والى بصره بود از ابى الاسود دئلى (م - ٦٩ ه .ق) درخواست كرد تا قاعده و راه و رسمى براى اصلاح زبان عربى و به ويژه روشى براى قرائت صحيح قرآن وضع نمايد و به وى يادآور گرديد كه : ان هذه الحمراء قد كثرت و افسدت من السنه العرب (اختلاط عجم و تازيان رو به فزونى نهاده و زبان تازى را به تباهى كشانده است)، سپس به وى گفت : چقدر به جا و به مورد است روش و قاعده اى فراهم آورى تا مردم بتوانند بدان وسيله زبان و لغت خود را اصلاح نموده و كلام الهى را با اعراب و نشانه هاى حركات و سكون بخوانند. ابى الاسود از انجام اين كار امتناع ورزيد؛ زياد بن سميه شخصى را ماءمور كرد كه در مسير رفت و آمد ابى الاسود بنشيند، تا وقتى ابى الاسود، به وى نزديك شد قرآن را با صداى بلند بخواند (و طورى وانمود كند كه منظورش اين نيست كه ابى الاسود صداى او را بشنود) وقتى ابى الاسود نزديك شد اين شخص كلمه رسوله را در آيه ان الله برى من المشركين و رسوله به كسر لام قرائت كرد، اين طرز قرائت (كه معناى نادرست و زننده اى داشت) بر ابى الاسود گران آمد و گفت : خداوند متعال ، منزه و بزرگوارتر از آن است كه از رسول و فرستاده خويش بيزار گردد. ابى الاسود بلافاصله نزد زياد ابن سميه آمد و گفت : همين الان حاضرم به درخواست شما جامه عمل بپوشانم و اين كار به نظرم پسنديده است . بنابراين نويسنده اى برايم فراهم آور تا به اعراب گذارى قرآن همت گمارم . زياد بن سميه ٣٠ نفر نويسنده براى ابى الاسود در نظر گرفت و آنها را نزد وى فرستاد و او نيز از ميان آنها يك تن را كه از قبيله عبد قيس بود انتخاب كرد و به وى گفت : قرآن را برگير و با رنگى متفاوت از رنگ خط قرآن طبق گفته هاى من نشانه گذارى كن . ابى الاسود به او گفت : وقتى ديدى لبهايم را در مورد حرفى گشوده و بالا بردم يك نقطه روى آن حرف قرار بده (فتحه) و هر گاه درباره حرفى ، لبهايم را پائين آوردم ، نقطه اى زير آن بگذار (كسره) و وقتى لبهايم را در مورد حرفى بستم يك نقطه در وسط آن بنويس (ضمه) و در صورتى كه همراه با اين كلمات و حركات حرفى را با غنه ادا كردم ، دو نقطه در همان موضع بگذار (تنوين).

ابى الاسود با تاءنى و شمرده شمرده آيات قرآن را مى خواند و نويسنده مذكور حروف و كلمات قرآن را به منظور مشخص كردن اعراب آنها نقطه گذارى مى كرد، سپس هر برگى از قرآن كه نقطه گذارى آن انجام مى گرفت ، ابى الاسود در آن تجديد نظر مى فرمود و به همين ترتيب تمام قرآن نقطه گذارى شد و ديگران نيز در نگارش قرآن از اين روش پيروى مى كردند.

## جاودانگى قرآن

قال الكاظم عليه‌السلام:

ان رجلا ساءل ابا عبدالله عليه‌السلامما بال القرآن لا يزداد عند النشر و الدراسه الا غضاضه ؟ فقال : لان الله تبارك و تعالى لم ينزله لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس ، فهو فى كل زمان جديد، و عند كل قوم غض الى يوم القيامه .

العيون ٢/٨٧، و اعلام الدين /٢١١

مردى از امام صادق عليه‌السلام، پرسيد: از چه روى قرآن به هنگام گشوده شدن و مطالعه در آن ، همواره تازگى دارد؟ فرمود، زيرا خداوند تبارك و تعالى قرآن را براى زمان خاص و مردمان خاص فرو نفرستاده است آن كتاب در هر زمانى جديد است و تا روز قيامت نزد هر قومى تازه باشد.

## فرشته اى ميان آسمان و زمين

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در مورد فترت وحى سخن مى گفت ، پس ‍ فرمود:

در حالى كه راه مى رفتم صدايى از آسمان شنيدم ، سر برداشتم ، ناگهان ديدم فرشته اى كه در غار حرا بر من نازل شده بود، در ميان زمين و آسمان نشسته است ، از اين منظره مرا رعب فراگرفت . به منزل بازگشتم و گفتم مرا بپوشانيد! پس مرا پوشانيدند و خداوند اين سوره را نازل فرمود:

يا ايهاالمدثر قم فانذر و پس از آن وحى پياپى مى رسيد و انقطاعى حاصل نمى شد. (٥٨)

اين حديث در كتاب وحى محمدى بدون ذكر منبع آن آورده شده است . (٥٩)

## معلمين اعزامى

بعد از جمع آورى قرآن ، ٥ تن از معلمين قرآن جهت تعليم مردم ، به ميان آنان اعزام گرديدند.

بدين ترتيب كه زيد بن ثابت ماءمور تعليم قرآن در مدينه شد و عبدالله بن سائب به مكه و مغيره بن شهاب به شام و ابوعبدالله سلمى به كوفه و عامد بن عبدالقيس به بصره اعزام شدند.

اينان كسانى بودند كه قرائت قرآن را مستقيما از رسول خدا آموخته بودند. (٦٠)

## استشفاء از قرآن مجيد

سيد محمود حميدى گفت : در مرض عمومى آنفولانزا (محرم ١٣٣٧ ه .ق) كه بيشتر اهالى شيراز بدان مبتلا شدند، من و اهل خانه ام همه مبتلا شديم . من از شدت مرض بيهوش شدم و در آن حال سيد جليل مرحوم سيد ميرزا (امام جماعت مسجد فتح) را ديدم كه در مسجد وكيل پس از نماز جماعت به يك نفر گفت : به مردم بگو دست راست خود را بر دو شقيقه خود گذارند و آيه شريفه :

و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤ منين و لا يزيد الظالمين الا خسارا (٦١).

را هفت مرتبه بخوانيد و اين آيه را بر هر كه بخوانيد خدا شفا مى دهد. چون به خود آمدم آيه شريفه را هفت مرتبه خواندم ، فورا خدا شفا داد؛ برخاستم و دست بر شقيقه فرزندم گذاردم ، او هم فورا خوب شد و از بستر بيمارى برخاست .

بدين ترتيب تمام اهل خانه در همان روز خوب شدند و پس از آن سال هر كس از خانواده ام به سردردى دچار مى شد، همين آيه شريفه را بر او مى خواندم فورا شفا مى يافت (٦٢).

## رقيب و عتيد كيستند؟

اسحاق بن عمار گويد: وقتى ثروتم زياد شد، غلامى را مامور كردم بر در خانه بنشيند و مستمندان شيعه را كه مراجعه مى كنند برگرداند. در همان سال به مكه مشرف شدم . خدمت حضرت صادق عليه‌السلامرسيدم . سلام عرض كردم جوابم را از روى گرفتگى خاطر و سنگينى داد. گفتم : فدايت شوم چه باعث شد كه از من گفته هستيد و رو گردانيد؟ چه چيز لطف شما را نسبت به من تغيير داده ؟

فرمود: همان چيز كه باعث تغيير عقيده تو درباره مومنان شده است .

عرض كردم : به خدا سوگند كه حق آنها و حقيقت اعتقادشان را مى دانم . ولى از اين مى ترسم كه مشهور به انفاق شوم و بر من هجوم آوردند.

فرمود: مگر نمى دانى هرگاه دو مومن با يكديگر ملاقات كرده مصاحفه كنند ميان دو انگشت آنان صد رحمت از خدا روى مى آورد كه نود و نه رحمت متعلق است به آن يكى كه برادر دينى خود را بيشتر دوست دارد. و اگر از فرط علاقه يكديگر را ببوسند، به آنها از آسمان خطاب مى رسد كه گناهان شما آمرزيده شد و وقتى با هم به راز دل مى نشينند، ملائكه موكل بر آنها و كاتبان كرام به يكديگر مى گويند: از اين دو مومن دور شويم . شايد با هم سخنى دارند كه خداوند نمى خواهد ما از راز دل آنها اطلاع پيدا كنيم . سخن حضرت به اينجا كه رسيد عرض كردم : ممكن است آن دو ملك كاتب كه سخن آنها را مى شنوند دور شوند و گفتارشان نشوند و ننويسند با اينكه خداوند مى فرمايد:

ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد. يعنى تلفظ نمى كند سخنى مگر اينكه دو ملك رقيب و عتيد براى ضبط آن آماده اند. از شنيدن سخن من ، حضرت صادق عليه‌السلام لحظه اى سر به زير انداخت آنگاه سربرداشته قطرات اشك از ديدگان فرو مى ريخت ، فرمود: اسحاق ! اگر ملائكه نويسنده ، نشنوند و ننويسند خداوند عالم و دانا به اسرار و پنهانى هاست . او اگر شك كنى كه آيا او تو را مى بيند، كافر خواهى شد و در صورتى كه يقين داشته باشى كه خدا ترا مى بيند و باز مرتكب گناه شوى ، پس او را پست تر از همه ناظرين قرار داده اى (چرا كه از او خجالت نمى كشى ! تعالى الله عن ذلك علواكبيرا) (٦٣).

## غار حرا و اولين نزول وحى

از زبان رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله مى شنويم كه فرمود: در غار حرا در خواب به سر مى بردم كه جبرييل بر من وارد شد و برايم پاره اى از ديبا كه كتابى و نوشته اى در آن بود آورد و گفت : بخوان . گفتم : خواندن نمى دانم . جبرييل مرا فشرد و رها كرد و گفت : بخوان . تا سه بار اين وضع تكرار شد و در آخر بار به من گفت : بخوان . گفتم : چه چيزى بخوانم ؟ گفت : اقرا باسم ربك الذى خلق خلق الانسان من علق ... (٦٤) پس از آن جبرييل از كنارم دور شد و من بيدار شدم چنانكه گويى نقشى بر قلبم نوشته شد، از غار بيرون آمدم و به نيمه راه كوه رسيدم ، در اين اثنا ندايى به گوشم رسيد كه مى گفت : اى محمد تو رسول خدايى و من جبرييل هستم ، به راه خود ادامه بده . و هرگامى كه برمى داشتم با ترس و بيم آميخته بود تا به خانه رسيدم .

خديجه همسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى گويد: وقتى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله وارد خانه شد رنگ پريده و خسته به نظر مى رسيد، پرسيدم : چرا رنگ پريده اى ؟ حضرت قضيه را براى همسرش بازگو كرد، خديجه سر اين داستان را از ورقه بن نوفل - كه مردى آگاه و بصير بود پرسيد. ورقه او را بشارت داد كه او پيامبر اين مردم است و سپس به خديجه گفت كه به آن حضرت بگويد: پايدار باشد.

نوشته اند وقتى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از غار حار بازگشت مدتى وحى منقطع گرديد ولى اين مدت به سر آمده و زمان انقطاع وحى منقضى شد. جابر بن عبدالله انصارى در اين باره نقل مى كند كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت : پس از آن كه چندى در غار حرا مجاور بودم از آنجا بيرون آمدم و به وادى رسيدم ، ندايى از آسمان به گوشم رسيد و همان فرشته اى را كه پيش از اين ديده بودم در آسمان مشاهده كردم و بيمناك شدم و به سوى خانه بازگشتم ، وقتى كه به خانه رسيدم گفتم مرا بپوشانيد (و اين جمله را سه بار تكرار كردم) مرا پوشاندند، در اين اثنا اين آيات نزول يافت : يا ايهاالمدبر قم فانذر (٦٥) پس از آن وحى پيوسته ادامه يافت و آيات قرآنى تا پايان عمر آن حضرت نازل گرديد (٦٦).

## جوان صداى فرشتگان را مى شنود

يكى از بزرگان چنين نقل مى كند: در اوقاتى كه در زنجان بودم يك روز صبح جوانى كه از تربيت شدگان مكتب اسلام بود و برنامه زيارت عاشوراى او هرگز ترك نمى شد، سراسيمه به خدمت حاج ملا آقا جان آمد و گفت : من هنگامى كه در اتاق نشسته بودم و زيارتم را تمام مى كردم ، ناگهان عطر عجيبى تمام فضاى اتاق را پر كرد و سپس مانند آنكه صدها زنبور در اتاق به حركت در آمدند و من صدايى شنيدم ، حاج ملا آقا جان گفتند: فردا نيز همين حالت برايت پيش مى آيد خوب گوش بده ببين چه مى گويند. فرداى آن وز آن جوان آمد و گفت : گمان مى كنم كه ذكر لا اله الا الله الحق المبين را تكرار مى كردند. معظم له گفت : بعد از اين تو نيز با آنها اين ذكر را بگو تا حجاب بيشترى از تو برطرف شود آن جوان پس از دو روز آمد و گفت : حدود دو ساعت با آنها كلمه لا اله الا الله الملك الحق البين را تكرار كردم يك مرتبه چشمهايم به اشك افتاد و انوار سفيدى چون جرقه آتش ‍ ولى سفيد را ديدم كه تمام فضاى خانه را پر كرد. ترسيدم و ديگر ادامه ندادم .

چنين است كه وقتى روح ، حواس (ذائقه و شامه و سامعه) را تحت تاءثير قرار داد نوبت به قوه بينايى نيز مى رسد. (٦٧)

## هدايت قرآن

ان هذا القرآن يهدى للتى هى اقوم

الاسراء /٩

همانا اين قرآن به استوارترين راه هدايت مى كند.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله :

اذا التبست عليكم الفتن ، كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن .

الكافى ٢/٥٩٩ و تفسير العياشى ١/٢

هنگامى كه فتنه ها، همچون پاره هاى شب تاريك ، شما را در خود فرو گرفت ، بر شماست كه ملازم قرآن شويد.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله :

ليس القرآن بالتلاوه و لا العلم بالروايه و لكن القرآن بالهدايه و العلم بالدرايه .

كنز العمال ١/٥٥٠

نه قرآن به تلاوت باشد و نه دانش به روايت و ليكن قرآن به هدايت باشد و دانش به درايت .

## بحر العلوم هديه قرآن را نپذيرفت

آغا محمد خان قاجار، قرآنى به خط ميرزاى تبريزى كه خطاط معروفى بود با جلدى كه به ياقوت و الماس و زبرجد و ساير سنگهاى گرانبها تزئين شده بود به رسم هديه براى بحرالعلوم ارسال كرد وقتى قرآن را آوردند كه به ايشان برسانند درب منزل را زدند با كوبيدن حلقه در بحرالعلوم خود پشت درب منزل آمد و در را باز نمود، در حالى كه دست مبارك آن بزرگمرد بالا و قلم به دستشان بود. خطاب به آنان فرمود:

چه كار داريد؟ گفتند: حضرت سلطان ، قرآنى براى شما فرستاده اند استاد نگاهى به جانب قرآن نمود و گفت : اين زينتها و دانه ها چيست كه بر جلد آن نصب شده است ؟ عرض شد: اينها سنگهايى گرانبهاست كه جلد قرآن را با آنها تزئين نموده اند. گفت : چرا بر كلام خدا چيزى آويخته ايد كه باعث زندانى شدن و تعطيل آن مى گردد؟ آنها را از جلد قرآن جدا كنيد و بفروشيد و قيمت آن را، ميان مساكين قسمت كنيد. عرض كردند: قرآن را كه با خط خطاطى معروف است و ارزش زيادى دارد قبول فرماييد. گفت : قرآن را هركس آورده نزد او باشد و آن را تلاوت نمايد. اين را فرمود و در منزل را بست . (٦٨)

## بهترين شكر الحمدالله است

از حضرت على عليه‌السلام نقل شده است كه فرموده اند:

هرگاه براى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله كارى پيش مى آمد كه وى را شاد و مسرور مى ساخت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در ستايش و شكر به درگاه خداوند متعال مى فرمود:

الحمدلله الذى بنعمته تنم الصالحات

(سپاس و حمد مخصوص خدايى است كه به سبب او كارهاى خوب و شايسته صورت مى گيرد).

و هنگامى كه در كارى ، براى پيامبر ناراحتى و افسردگى پيش مى آمد مى فرمود: الحمدالله على كل حال .

(سپاس خداى را در هر پيشامد بد و ناگوار و ناراحت كننده (٦٩).

پيامبر از كوه صفا بالا مى رفت و صدا مى زد...

نام او عبدالعزى و از فرزندان عبدالمطلب بود، پس عموى پيامبر نيز محسوب مى شد و از اين جهت كنيه ابولهب بر او گذاشتند كه گونه هاى برافروخته و زيبايى داشته است . (٧٠) او از دشمنان سرسخت پيامبر بود. طارق محاربى نقل مى كند كه : روزى در بازار ذى العجاز (ظاهرا از بازارهاى مكه بوده است) جوانى را ديدم كه مى گفت :

ايها الناس قولوا لا اله الا الله تفلحوا و مردى از پشت سر، به پاى او سنگ مى زد و پاى او را مجروح ساخته بود و فرياد مى زد: ايهاالناس انه كذاب ، او دروغ مى گويد، سخنى از وى باور نكنيد. پرسيدم : اين شخص ‍ كيست ؟ گفتند: آن محمد است كه خود را پيامبر معرفى مى كند و اين عمويش ابولهب است كه او را تكذيب مى كند. (٧١) در شاءن نزول آيات بالا از ابن عباس نقل كرده اند كه : روزى پيامبر از كوه صفا بالا رفته و صدا زد: يا صاحباه ! اى دوستان و بستگان من !... جمعى از قريش دور او جمع شدند و گفتند: براى چه منظورى از ما دعوت كردى ؟ گفت : اگر به شما بگويم صبح يا عصر دشمنى به سراغ شما مى آيد، آيا گفته مرا باور مى كنيد يا نه ؟! گفتند: آرى . فرمود: انى نذير لكم بين يدى عذاب شديد ، من به شما پيش از رسيدن عذاب شديدى اعلام خطر مى كنم ! ابولهب حاضر بود و گفت : تبا لك اءلهذا دعوتنا جميعا؟: نابود شوى ! آيا به خاطر اين منظور ما را دعوت نمودى ؟! سپس اين سوره نازل شد: تبت يدا ابى لهب و تب ...: نابود باد دستان ابولهب و خود او....

## مژده ورودى پيروزمندانه

لقد صدق الله رسوله الرؤ با بالحق لتد خلن المسجد الحرام انشاء الله امنين محلقين روسكم و مقصرين لاتخافون فعلم مالم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحا قريبا (٧٢)

خوابى را كه خداوند بر فرستاده خود نماياند، رؤ ياى صادقه قرار داد. بى گمان در كمال آزادى به خواست خدا وارد مسجدالحرام خواهيد شد و پس از فراغت از اعمال ، سرهاى خود را خواهيد تراشيد و ناخن ها را خواهيد چيد، در حالى كه ترسى از دشمن نخواهيد داشت خداوند مى داند آنچه را كه شما نمى دانيد و علاوه بر اين پيروزى ، پيروزى نزديكترى نيز (يا پيروزى ديگرى را هم در همين نزديكى) براى شما قرار داده است .

در سال ششم هجرى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله خوابى ديد كه رؤ ياى رحمانى بود (و تمام رؤ ياهاى انبياء رحمانى است) و مطابق آن پيش بينى شده بود كه با كمال آزادى ، با مسلمانان وارد مسجدالحرام خواهد شد و آيات قرآن هم صداقت و روحانى بودن آن خواب را خبر داده و تاءييد كرد مسلمانان پس از دريافت اين مژده به همراهى پيامبر به سوى مكه (به قصد زيارت) حركت كردند و پس از ممانعت اهل مكه ، مسلمانان با رهبر خود بيعت جنگ نمودند (بيعت رضوان) و در نتيجه اهل مكه مرعوب گرديده و حاضر شدند كه قرارداد متاركه جنگ نوشته شود و به امضاى طرفين برسد. مسلمانان بازگشتند و در سال بعد با كمال آزادى ، عمره اى به جاى آوردند و به عنوان خروج از احرام سرها را تراشيده و ناخن هاى خود را چيدند (حلق و تقصير نمودند) و مفاد آيه كاملا عملى گرديد. بايد دانست كه صلح حديبيه بسيار مهم بود زيرا در نتيجه آن خاطر مسلمانان از طرف دشمن شماره يك و خطرناكشان آسوده شد و توانستند به حساب دشمنان ديگر برسند. بنابراين صلح حديبيه ، فتح قريب بوده است ؛ بعضى هم فتح خيبر را مصداق فتح قريب مى دانند و علامه طباطبايى اين قول اخير را با سياق آيه ناسازگار مى داند. (٧٣)

## فضيل بن عياض و توبه

در بعضى تفاسير نوشته شده كه فضيل بن عياض مدتى از عمرش را در طغيان و عصيان گذراند تا اينكه شبى به قصد دستبرد به قافله اى حمله كرده و قافله را تعقيب مى نمود كه ناگاه صداى خواننده قرآن به گوشش خورد كه اين آيه را مى خواند:

الم يان للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله ... (٧٤).

آيا نرسيده وقت آنكه كسانى كه ايمان آورده اند، دلشان براى ياد خدا خاشع شود؟

اين آيه شريفه فورا دلش را بيدار كرد و گفت : بلى ، وقتش رسيده . از همان راه بازگشت و توبه كامله نمود و اداء حقوق كرد و هر كس بر او حقى داشت ، او را از خود راضى ساخت و بالاخره از نيكان روزگار شد.

## فاطمه عليها‌السلام به قرآن عمل كرد

شب زفاف دختر جوان و والاى پيغمبر فرا رسيده بود، بنا بود كه بانوى بزرگ اسلام را به خانه همسرش امام على عليه‌السلام ببرند، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله پيراهنى تازه و نوين براى شب زفاف و عروسى فاطمه عليها‌السلام فراهم كرده بود زيرا فاطمه عليها‌السلامدر خانه پدر بيش از زفاف پيراهنى وصله دار به تن داشت . اتفاقا در شب زفاف سائلى بر درب خانه فاطمه سس اظهار نتگدستى و گرفتارى نمود و گفت :

از بيت نبوت پيراهنى كهنه مى خواهم . حضرت فاطمه عليها‌السلام در آغاز تصميم گرفت كه همان پيراهن وصله دار خود را به او بدهد، ناگهان به ياد اين فرموده خداوند افتاد: لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون . از اين روى پيراهن نو و زيباى خود را به آن مستمند داد و باز همان پيراهن كهنه و پيشين را به تن كرد و پوشيد، اما هنگام زفاف كه فرا رسيد جبرئيل فرود آمد و به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

خداوند به تو سلام مى رساند و به من امر فرموده كه به فاطمه عليها‌السلامسلام كنم و هديه اى از جامه هاى سندس سبز به وسيله من براى فاطمه عليها‌السلام فرستاده است . پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله سلام خداوند را به فاطمه عليها‌السلام

 ابلاغ نمود و آنگاه جامه اى را كه جبرئيل آورده بود بر تن او كرد. (٧٥)

## حافظين قرآن در عهد رسول الله كيانند؟

در زمان پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله عده فراوانى بودند كه كمى قرآن مجيد را حفظ كرده و بخاطر سپرده بودند و از ايشان به حفاظ القران ، قراء القرآن و يا جماع القرآن ياد مى شود.

ابن نديم در كتاب الفهرست (ص ٤١، مصر، ١٣٤٨ ه .ق) تحت عنوان الجماع القرآن على عهد النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله على عليه‌السلام، سعد بن نعمان ، ابوالدرداء، معاذ بن اوس و تنى چند از ديگر صحابه را از حافظان قرآن در زمان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله معرفى مى كند. (٧٦)

## خداوند پيامبر را دلدارى مى دهد

سيوطى سوره شريفه كوثر را در شمار سوره هايى كه يكجا نازل شده است آورده و از مسلم و او از انس روايت كرده كه روزى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله خواب خفيف و مختصرى نمود و پس از بيدار شدن فرمود:

اين سوره همين الان بر من نازل شد و تا آخر آن را قرائت فرمود. نيز در كتاب اسباب النزول از ابن المنذر و او از ابن جريح نقل مى كند: روايت است وقتى كه ابراهيم فرزند پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از دنيا رفت ، قريش گفتند: پيغمبر پس از اين ، ابتر و بى دنباله مى ماند پس سوره انا اعطينا نازل شد تا براى آن حضرت تسلى باشد و على بن ابراهيم در تفسير خود مى نويسد: وقتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وارد مسجد شد و عمروبن العاص و حكم بن ابى العاص در مسجد بودند، عمر اظهار داشت يا ابالابتر (در جاهليت كسى را كه اولاد نداشت ابتر مى خواندند) و سپس گفت : من پيغمبر را مبغوض مى دارم پس سوره شريفه كوثر نازل شد كه : اى پيغمبر ما به تو كوثر عطا كرديم . (كوثر: خير كثير و از جمله كثرت اولاد است) و كسى كه ترا دشمن مى دارد او ابتر است در نتيجه كسى كه بى نصيب از خير است ، او ابتر است نه تو.

بنابر آنچه كه در اسباب النزول آمده (گفته شده كه سند آن هم صحيح است) كه ابن عباس مى گويد: كعب بن اشرف وارد مكه شد، پس قريش به او گفتند:

تو سيد و بزرگ قريشى ولى اين كسى كه بالاى منبر است مى گويد كه از ما بهتر است و با اينكه ما اهل حج و سقايت و دربان خانه خدا هستيم . كعب گفت : نه شما بهتر از نيكانيد. پس آبه ان شانئك هوالابتر نازل شد پس ‍ بايد گفت : هرگاه كسى به اين حديث اعتماد كند بايد بگويد: مراد اين است كه اين آيه نازل شده است ولو در ضمن سوره ، تا با احاديث ديگر كه دلالت بر نزول يكجايى سوره داشتند منافات پيدا نكند.(٧٧)

## قرآن اينگونه ادب مى كند

جنگ تبوك پيش آمد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مسلمانان را به جهاد ترغيب و تشويق نموده و با سپاهى حركت كرد. سه نفر از مؤ منينى كه سابقه نفاق نداشتند تخلف كرده و به همراه لشكر اسلام نرفتند. كعب بن مالك شاعر، يكى از متخلفين بود كه مى گفت در آن روزها نبرد و قدرتم بيش از پيش بود و سابقه نداشت در يك زمان دو وسيله سوارى داشته باشم مگر در همان اوان جنگ تبوك هر روز با خود مى گفتم امروز خواهم رفت ، آن روز مى گذشت و نمى رفتم . باز فردا همين طور بالاخره سستى نموده و از حضور در جنگ خوددارى كردم . با هلال بن اميه و مواره بن ربيع مصادف شدم آنها هم مانند من تخلف كرده بودند و آن طور كه خودشان مى گفتند، وضع كار آنها نيز پيچيده بود. تا اينكه شنيديم سپاه اسلام به همراه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مراجعت كرد، از كرده خود پشيمان شديم و به استقبال بيرون آمديم . وقتى خدمت رسول خدا رسيديم به آن جناب سلام عرض ‍ كرديم و براى اين كه سالم است تبريك و تهنيت گفتيم . ولى آن حضرت جواب ما را نداد و از ما رو برگردانيد به دوستان و آشنايانمان سلام كرديم آنها هم جواب ندادند. اين خبر به گوش خانواده هاى ما رسيد. ايشان نيز از حرف زدن با ما خوددارى كردند. وضع عجيبى پيش آمد به مسجد كه وارد مى شديم با هركس صحبت مى كرديم جواب نمى داد.

زنان ما خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله رفته ، گفتند: شنيده ايم از شوهران ما رو برگردانيده اى آيا ما نيز از آنها جدا شويم ؟ رسول خدا به آنها فرمود: كناره گيرى نكنيد ولى نگذاريد با شما نزديكى كنند. كعب و دو رفيقش با مشاهده اين وضع گفتند: بودن ما در مدينه چه فايده دارد اكنون كه با ما سخن نمى گويند بهتر است كه از مدينه خارج شويم و در كوهى به راز و نياز و توبه و استغفار مشغول گرديم . با خداوند توبه ما را مى پذيرد و يا به همين حال از دنيا مى رويم .

آنان به جانب يكى از كوههاى مدينه رفته روزها روزه مى گرفتند و شبها را به مناجات مى گذارندند. خانواده آنها برايشان غذا مى بردند ولى صحبت نمى كردند. پنجاه روز به اين حال سپرى شد و آنها گريه و استغفار مى كردند. روزى كعب به دوستان خود گفت : اكنون كه مورد خشم خدا و پيامبر و خانواده و دوستان قرار گرفته ايم پس چرا ما خود بر ديگران خشم نگيريم ؟ بياييد از هم جدا شويم هر كدام دور از ديگرى مشغول راز و نياز و توبه و بازگشت شويم و با هم صحبت نكنيم تا بميريم يا خدا توبه مان را قبول كند.

سه روز از يكديگر فاصله گرفتند، شبها در دل كوه هر كدام به گوشه اى راز و نياز داشته به طورى دور بودند كه همديگر را نمى ديدند. شب سوم حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله در خانه ام سلمه بود و اين آيات نازل شد:

لقذ تاب الله على النبى و المهاجرين و الانصار الذين انبعوه فى ساعه العسره من بعد ما كاد يزيغ قلوب فريق منهم ثم تاب عليهم انه بهم رئوف رحيم و على الثلثه الذين خلفوا حتى اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت و ضاقت عليهم انفسهم وظنوا ان لاملجا من الله الا اليه ثم تاب عليهم ليتوبوا ان الله هو التواب الرحيم (٧٨).

خدا بر پيغمبر و شما امت و اصحابش از مهاجر و انصار كه در ساعت سختى كه نزديك شود دلهاى فرقه اى از آنها از رنج و تعب بلغزد (در سختيهاى جنگ تبوك و غيره) و آنها پيروى از رسولش كردند باز لطف فرمود و از لغزشهاشان درگذشت كه او درباره رسول و مؤ منان به يقين مشفق و مهربانست و بر آن سه تن (فراه و هلال و كعب) كه (از توبه يا از جنگ تبوك) تخلف ورزيدند تا آنكه زمين با همه پهناورى بر آنها تنگ شد و بلكه از خود دلتنگ شدند و دانستند كه از غضب خدا جز به لطف او ملجا و پناهى نيست پس خدا بر آنها باز لطف فرمود تا توبه كنند كه خداوند او ملجا و پناهى نيست پس خدا بر آنها باز لطف فرمود تا توبه كنند كه خداوند بسيار توبه پذير و در حق خلق مشفق و مهربان است .

بدين ترتيب خداوند توبه آنان را قبول نمود و آنها را به رحمت بى منتهاى خود بخشيد. (٧٩)

## جبرئيل در تشييع جنازه او حاضر شد

امام صادق عليه‌السلام فرمود، پيامبر بر جنازه سعد بن معاذ نماز خواندند و نود هزار فرشته كه جبرئيل هم با آنان بود اقتداء كردند. رسول خدا به جبرئيل فرمود:

براى چه سعد بن معاذ استحقاق پيدا كرد كه تو با آن همه فرشته بر جنازه اش نماز بگذاريد؟ جبرئيل گفت :

سعد همواره سوره توحيد را نشسته ، ايستاده ، پياده و سواره در سفر و حضر مى خواند. (٨٠)

## درسى اجتماعى از يك آيه

روزى امام حسن عليه‌السلام از محلى عبور مى كرد، چشمش به جوانى افتاد كه قاه قاه مى خنديد، نزد جوان رفت و فرمود، اى جوان ، آيا شنيده اى كه در روز قيامت ، همه مردم وارد دوزخ مى شوند؟ جوان گفت : آرى شنيده ام و دانسته ام . امام حسن عليه‌السلام فرمود، از كجا شنيده اى و دانسته اى ؟ آن جوان جواب داد: از اينكه خداوند در قرآن مى فرمايد:

و ان منكم الا واردها كان على ربك حتما مقضيا .

همه شما (بدون استثناء) وارد جهنم مى شويد، اين امرى است حتمى و فرمانى است قطعى از ناحيه پروردگارتان (كه بعضى آن را مربوط به پل صراط مى دانند).

امام حسن عليه‌السلام فرمود:

آيا تو اطمينان دارى كه از آن افرادى نيستى كه تو را در جهنم نگه دارند؟ جوان پاسخ داد: نه ، چنين اطمينانى ندارم . امام حسن عليه‌السلام فرمود: پس كسى كه نمى داند بهشتى است يا جهنمى اين گونه نمى خندد (و همه دهان را براى خنديدن نمى گشايد). آن جوان از اين نصيحت دلسوزانه امام حسن عليه‌السلام پند گرفت و بعد از آن روز ديگر آن جوان را خندان نديد. (٨١)

## تعليم و تعلم قرآن

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله :

ان هذا القرآن مادبه الله . فتعطموا مادبته ما استعطعتم .

تفسير الامام / ٦٠ و محمع البيان ١/١٦ و جامع الاخبار/ ٤٧ و تفسير ابى الفتوح ١/١١

اين قرآن ضيافت خداوند است پس بياموزيد ضيافتش را چندانكه توانيد.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله :

تعلموا القرآن و علموه الناس .

جامع الاحاديث /٦٧

قرآن را فراگيريد، و آن را به مردم بياموزيد.

منظور از ظلم شرك است

ابن مسعود مى گويد: وقتى آيه :

الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم (٨٢) نازل شد كار بر مردم دشوار گشت . به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله گفتند:

ما كداميك به خود ظلم نكرده ايم ؟

رسول خدا فرمود: معناى اين آيه آنچنان كه شما گمان مى بريد، نيست . آيا نشنيده ايد كه لقمان صالح گفت :

ان الشرك لظلم عظيم (٨٣) بنابراين منظور از ظلم ، شرك است (٨٤).

## بلاغت و شيوايى الفاظ قرآن

مردى از قريش پيش از اسلام آوردن عمر بن خطاب به وى گفت : خواهر تو از دين بيرون شد (و به دين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله پيوست). عمر به خانه خواهر خود مى رود و به صورت او سيلى سختى مى زند، بطورى كه چهره او را مجروح مى سازد. پس از چند لحظه اى كه خشم عمر فرو مى نشيند. نگاهش به صحيفه اى مى افتد كه در زاويه خانه قرار داشت و روى آن نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم سبح الله ما فى السموات و ما فى الارض و هو العزيز الحكيم ...

و بر صجيفه اى ديگر خواند:

بسم الله الرحمن الرحيم طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى ...

عمر پس از توجه و تفطن به بلاغت قرآن و شيوايى الفاظ و عبارات آن اسلام آورد. وجود اين صحيفه ها در خانه خواهر عمر حاكى از آن است كه وى به خواندن آشنايى داشته است . (٨٥)

## پيامبر پيوسته اين آيه را مى خواند

ابوذر غفارى همنشين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى گويد: شبى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ما را به عبادت واداشت و خود آن حضرت در آن شب پيوسته بيدار بود و همواره اين آيه را مى خواند: ان تعذيهم فانهم عبادك و ان تغفرلهم فانك انت العزيز الحكيم (٨٦). اكنون اى پيروان راستين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله بنگريد كه اين آيه كريمه چقدر در روح و جان پيغمبر اثر كرده و نفوذ داشته و در نظر و ديد وسيع رسول الله شكوهمند و پرفروغ بوده كه به نقل ابن صحافى بزرگوار و راستگو يك شب تمام را با قرائت آن تمام كرده و به پايان رسانيده اند.قرآن را غلط مى خواند و افتخار مى كرد

بنى اميه به انتشار دين اسلام اهميت نمى دادند و از پيروزى ها غنيمت و اموال مى خواستند، از آن رو در زمان آنان . انتشار اسلام در جاهاى دوردست مانند تركستان و هند متوقف ماند، در صورتى كه مردم آن نواحى به اسلام تمايل داشتند و بدرفتارى خلفاى اموى آنان را از اسلام بيزار مى كرد و همين كه مختصر محبتى مى ديدند، مسلمان مى شدند و سپس از بيداد ماءمورين متنفر شده مرتد مى گشتند!

عده اى چاپلوس و در عين حال مستبد و ستمگر در دستگاه بنى اميه گرد آمدند كه با انواع تملق گويى خلفاى بنى اميه را بيش از آنچه كه بودند خودكام و ستمگر ساختند و اولين آنان حجاج است كه خليفه را خليفه الله خواند و خلافت را از نبوت برتر شمرد... و همان طور كه عمال خليفه از خليفه تملق مى گفتند، سايرين هم از عمال خليفه تملق مى گفتند و آنان را از اهانت بر اسلام ، جرى مى ساختند.

مى گويند، خالد قسرى (عامل هشام) مرد بى اطلاعى بود قرآن نمى دانست و اگر آيه اى از حفظ مى خواند چند جاى آن غلط بود، روزى براى مردم خطابه مى خواند و در وسط خطابه چند خطا و غلط از او سر زد به قسمى كه سراسيمه خطبه را بريد، اما در آن ميان يكى از همان تملق گويان فرياد زد: اى امير، از چه هراس دارى ؟ بى جهت نگران مشو، مرد عاقل كه قرآن حفظ نمى كند، قرآن حفظ كردن كار احمقان است . خالد از اين سخن جان تازه گرفته گفت : راست گفتى خدا تو را بيامرزد. (٨٧)

## يك روز او به اندازه يك ماه رشد داشت

شيخ صدوق رحمه الله عليه به اسناد خود از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام روايت نمود كه فرمودند: چون حضرت عيسى عليه‌السلام متولد شد يكروز او به اندازه يك ماه رشد داشت و چون هفت ماهه شد گويى هفت ساله بود. مادرش دست او را گرفت و نزد معلم و مؤ دب و كاتب برد.

معلم گفت : بگو بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت عيسى عليه‌السلام تقرير نمود: بسم الله الرحمن الرحيم

مؤ دب گفت ، بگو ابجد.

حضرت عيسى عليه‌السلام سر بلند كرد و گفت : آيا مى دانى معنى ابجد چيست ؟

مؤ دب چوبدستى را بلند كرد و بر او بزند.

حضرت عيسى گفت : اى معلم اگر مى دانى مرا چرا مى زنى و اگر نمى دانى بپرس تا من بگويم و تفسير كنم .

معلم گفت : بگو ببينم .

حضرت عيسى گفت : الف نام الله است . ب نام بهجت الله است . جيم جمال الله است . دال دين الله است . هوز ه هول جهنم است . و ويل اهل آتش است . ز زفير جهنم است . ح حط و محود و محق خطاياى بندگان توبه كننده است . (كلمن) كلام خدا كه هيچ بدلى از كلمات ندارد و هيچ كس جاى آن را نمى گيرد. (سعفض) صاع به صاع و جزا به جزا است . (٨٨)

## صادقين در قرآن كيانند

روزى امير مؤ منان عليه‌السلام با جمعى از مسلمانان گفتگو داشت ، از جمله فرمود: شما را به خدا سوگند مى دهم آيا مى دانيد هنگامى كه خدا آيه :

يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين (٨٩) را نازل كرد؟

سلمان گفت : اى رسول خدا آيا منظور از آن عام است يا خاص ؟ و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

ماءمورين به اين دستور، همه مؤ منانند و اما عنوان صادقين مخصوص برادرم على عليه‌السلام و اوصياء بعد از او تا روز قيامت است . هنگامى كه على عليه‌السلام اين سؤ ال را كرد، حاضران گفتند:

آرى ، اين سخن را از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيديم (٩٠).

## ايثار به مسكين و يتيم و اسير

حضرت على عليه‌السلام شبى براى آبيارى نخلستان شخصى اجير شد تا در برابر آن مقدارى جو از صاحب نخلستان مزد بگيرد، آن شب را تا صبح به كارگرى و آبيارى پرداخت و آن مقدار جو را گرفت ، آن مقدار جو را سه قسمت كرده يك قسمت آن را آرد نمود و با آن نان تهيه كرد، هماندم مسكينى آمد و تقاضاى غذا كرد، حضرت آن نان را به او داد. با قسمت دوم آن جو نيز نان تهيه كرد، وقتى آماده شد يتيمى آمد و تقاضاى كمك كرد، حضرت آن نان را به او داد. با قسمت سوم آن جو، نيز نان تهيه كرد، وقتى كه آماده گرديد، اسيرى آمد و تقاضاى غذا كرد، حضرت ، آن نان را به او داد، و خود و همسر و فرزندانش گرسنه ماندند. خداوند آياتى از سوره دهر (هل اتى) را در شاءن آن حضرت و اهل بيتش نازل كرد، كه در آيه ٨ اين سوره چنين مى خوانيم :

و يطمعون الطعام على حبه مسكينا و يتيما و اسيرا :

و غذاى خود را در عين اينكه به آن علاقه و نياز دارند، به مسكين و يتيم و اسير مى دهند. (٩١)

## معلم قرآن را در پستوى خانه مخفى كردند

ابن هشام (٩٢) مى نويسد: از خاندان خطاب (پدر عمر) فقط دختر او فاطمه و شوهر وى سعيد بن زيد ايمان آورده بودند. چون روابط عمر با مسلمانان در آغاز اسلام بسيار تيره بود، به طورى كه از دشمنان سرسخت پيامبر اكرم به شمار مى رفت پس خواهر خليفه و شوهر او اسلام خود را همواره از او پنهان مى داشتند. مع الوصف - حباب بن ارت در مواقع معينى به خانه آنها مى آمد و به آن دو قرآن ياد مى داد. اوضاع درهم ريخته اهل مكه ، عمر را سخت عصبانى كرده بود، زيرا مى ديد كه دو دستگى و تفرقه ميان آنها حكمفرماست و روز روشن قريش به سان شام تيره شده است . بنابراين با خود فكر كرد كه برود ريشه اين اختلاف را با كشتن پيامبر قطع نمايد. براى اين هدف از محل پيامبر تحقيق نمود، گفتند: وى در خانه ايست در كنار بازار صفا و چهل تن مانند حمزه و ابوبكر و على و... حمايت او را بر عهده دارند.

نعيم بن عبدالله از دوستان صميمى عمر مى گويد: من عمر را ديدم كه شمشير خود را حمايل كرده بود، از مقصد او سؤ ال نمودم و او چنين پاسخ داد: دنبال محمد مى گردم كه ميان قريش دودستگى افكنده و به عقل و خرد آنها خنديده و آيين آنها را هيچ شمرده و خدايان آنها را تحقير نموده است ، مى روم كه او را بكشم (٩٣).

نعيم مى گويد: به وى گفتم خودت را گول زدى (٩٤) تصور مى نمايى فرزندان عبد مناف تو را زنده مى گذارند، اگر تو مرد صلح جويى هستى نخست خويشان خود را اصلاح كن . خواهر تو فاطمه و شوهر او كه مسلمان شده اند و از آيين محمد پيروى مى نمايند. گفتار نعيم طوفانى از خشم در سراسر وجود خليفه به وجود آورد و در نتيجه از مقصود خود منصرف گشت و به سوى خانه شوهر خواهر خود روانه شد. همين كه نزديك خانه آمد، زمزمه كسى را شنيد كه با آهنگ مؤ ثر قرآن محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله را مى خواند. طرز ورود عمر به خانه خواهر خود طورى بود كه او و همسرش فهميدند عمر وارد خانه مى شود، بنابراين معلم قرآن را در پستوى خانه جاى دادند كه از چشم عمر مخفى باشد. فاطمه نيز ورقه اى را كه قرآن در آن نوشته شده بود مخفى كرد.

عمر بدون سلام و تعارف گفت : اين زمزمه اى كه به گوش من رسيد چه بود؟ (٩٥) گفتند: ما چيزى نشنيديم ، عمر گفت : به من گزارش داده اند كه شما مسلمان شده ايد؟ و از آيين محمد پيروى مى نماييد. او اين جمله را با كمال عصبانيت گفت و به شوهر خواهر خود حمله نمود. خواهر وى به يارى شوهرش برخاست ، عمر خواهر خود را مورد حمله قرار داد و سر او با نوك شمشير سخت مجروح ساخت . زن بينوا در حالى كه خون از سرش ‍ مى ريخت با دلى پر از ايمان گفت : آرى ما مسلمان شده ايم و به خدا و رسول او ايمان آورده ايم . آنچه مى توانى درباره ما كوتاه نيا. منظره دلخراش ‍ خواهر كه با صورت خون آلود و ديدگان خونبار در برابر برادر ايستاده بود و سخن مى گفت ، لرزه بر اندام عمر انداخت و او را از كرده خود پشيمان ساخت . پس از وى تقاضا نمود كه آن صحيفه را به او نشان دهد تا در كلمات محمد دقت كند. خواهر از ترس اينكه مبادا برادر آن را پاره كند او را قسم داد كه پاره نكند و او نيز متعهد شد و سوگند ياد نمود كه پس از خواندن ، آن را بازگرداند. سپس لوحى را به دست گرفت كه در آن آياتى چند كه ترجمه آنها چنين است ، نوشته بود، ١ - طه ، اين قرآن را به تو نازل نكرديم كه خود را به زحمت بيافكنى ٢ - اين قرآن فقط وسيله يادآورى است براى كسانى كه مى ترسند ٣ - اين قرآن از جانب آنكه زمين و آسمانهاى بلند را آفريد نازل شده است ٤ - آفريدگار بر عرش ‍ (آفرينش) استيلاء دارد ٥ - هر چه در زمين و آسمانها است از او است ٦ - آشكار و نهان را مى داند (٩٦). اين آيات بليغ و سخنان فصيح و محكم عمر را سخت تحت تاءثير قرار داد، مردى كه تا چند لحظه پيش دشمن شماره يك قرآن و اسلام بود مصمم گشت كه روش خود را تغيير دهد و به سوى خانه اى كه قبلا اطلاع پيدا كرده بود كه رسول خدا در آنجا است روانه شد و در خانه را كوبيد. مردى از ياران رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله برخاست و از شكاف در نگاه كرد، ديد كه عمر شمشير را (خود) حمايل نموده و پشت در ايستاده و منتظر بازشدن در خانه است . فورا برگشت و پيامبر را از جريان آگاه ساخت . حمزه پسر عبدالمطلب گفت : بگذار وارد شود هرگاه با حسن نيت وارد شد مقدم او را گرامى مى داريم و در غير اين صورت او را مى كشيم .

طرز رفتار عمر با پيامبر اعتماد آنها را جلب كرد و چهره باز و اظهار ندامت و پشيمانى او از كرده هاى خويش تصميم نهائى او را ثابت نمود و بالاخره در محضر گروهى از ياران رسول خدا اسلام آورد و از آن پس در صف مسلمانان در آمد. ابن هشام در ص ٣٦٨ سيره خود اسلام آوردن عمر را به طور ديگرى هم نوشته است .

## مقايسه اى بيجا

چون آيه قل لا اساءلكم عليه اجرا الا الموده فى القربى نازل شد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به مشركان مكه فرمود: خويشاوندان مرا اذيت نكنيد، آنها نيز اين پيشنهاد را پذيرفتند، اما هنگامى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از بتهاى آنان بدگويى كرد، گفتند: محمد منصفانه با ما رفتار نمى كند، از يكسو از ما مى خواهد خويشاوندانش را آزار ندهيم ، ولى از سوى ديگر با بدگويى از خدايان ما آزارمان مى دهد. در اينجا آيه قل ما ساءلتكم من اجر فهو لكم نازل شد و به آنها گفت : آنچه من در اين باره از شما خواستم به نفع خود شما بود حال مى خواهيد آنها را آزار بكنيد يا نكنيد (٩٧).

## قرائت قرآن با صداى حزين

قال الصادق عليه‌السلام:

ان القرآن نزل بالحزن . فاقرؤ وه بالحزن .

الكافى ٢/٦١٤

همانا قرآن همراه با اندوه فرود آمده است . پس آن را همراه با حزن بخوانيد.

كان الكاظم عليه‌السلام اذا قراء يحزن ، و يبكى و يبكى السامعون لتلاوته .

الارشاد ٢/٢٣٥

هنگامى كه امام كاظم عليه‌السلام قرآن مى خواند، صدايش را حزن انگيز مى كرد و مى گريست و شنوندگان تلاوت حضرتش نيز مى گريستند.

قال الصادق عليه‌السلام:

كان الكاظم عليه‌السلام اذا قراء كانت قراءته حزنا و كانما يخاطب انسانا .

الدعوات /٢٣

وقتى امام كاظم عليه‌السلام قرآن مى خواند، قرائتش اندوهناك بود. و چنان بود كه انسانى را مورد خطاب قرار مى دهد.

## ببينيد چگونه آيه اى خطاكارى را هدايت مى كند

فضيل بن عياض در آغاز كار مردى بد عمل و خشن و بى رحم بود و بين سرخس (كه از شهرهاى خراسان است) و (ايبورد) راهزنى مى كرد. سبب توبه اش اين بود كه عشق به دخترى در دلش افتاد، شبى از ديوارها بالا رفت تا به معشوقه خود دست بيابد و از او كامياب گردد، ناگهان صداى يك نفر به گوشش رسيد كه در آن وقت شب قرائت قرآن مى كرد و اتفاقا اين آيه را مى خواند: الم ياءن للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله . فضيل گفت : بلى يا رب قرآن . بلى اى پروردگار من وقتش رسيده است و از آنجا برگشت و در آن شب به خرابه اى پناهنده شد كه كاروانى آنجا فرود آمده بود . يك وقت يكى از آنان گفت :

بار كنيم و برويم ، بعضى ديگر گفتند:

نه بايد بمانيم تا صبح شود زيرا اين منطقه زير فرمان و نظر فضيل است و ممكن است راه را بر ما ببندد. فضيل صداى آن آنان را شنيد او بكلى از كارهايش دست برداشته بود، گفت : شما در امانيد فضيل منم و ديگر از ناحيه من نگرانى نداشته باشيد. (٩٨)

## انگشتر قرآنى

عالم ربانى حاج ملا اسد الله بافقى يك انگشتر عقيق يمنى داشت كه بسيار زيبا و ديدنى بود و آن را دخت گرانمايه پيامبر، فاطمه عليها‌السلام به او عنايت فرموده بود و روى آن اين آيه شريفه نقش بسته شده بود:

... و من يتق الله يجعل له مخرجا و يرزقه من حيث لا يحتسب و من يتوكل على الله فهو حسب ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شى ء قدرا . (٩٩)

داستان دريافت اين نشان افتخار را خودش براى نگارنده اينگونه بيان كرد: مدتها من به آن بانوى بزرگ توسل جسته و به بركت او از خداى جهان آفرين خواسته خويش را مى خواستم . روزى در منزل نشسته بودم كه گفتند: بانويى درب منزل است و مرا مى خواهد. بيرون رفتم ديدم بانويى در چادر مشكى و كاملا پوشيده به گونه اى كه در بافق ما چنين لباس و پوششى معمول نبود، خطاب به من گفت :

اين بسته را بى بى به شما داده است . بسته را تحويل داده و بى درنگ رفت . من دچار غفلت شدم و نتوانستم بپرسم كه بى بى كيست ؟

بسته را گشودم ديدم اين انگشترى زيبا در ميان بسته اى كوچك است به خود آمدم كه اين زن از كجا به منزل ما آمد؟ و بى بى كيست كه او فرستاده ايشان باشد؟ پشت سر او با شتاب آمدم اما هر چه جستجو كردم اثرى از او نيافتم و مردم كوچه و خيابان و همسايه گفتند: زنى با نشانه هايى كه شما مى دهيد، نديده ايم .....

دريافتم كه اين عنايت و اعطايى و مدال افتخار آن بانوى دوسرا، حضرت فاطمه عليها‌السلام است .

## عمر معناى اءب را نمى دانست

روزى عمر بر منبر بود و آياتى از سوره عبس را تلاوت مى كرد تا به اين آيه رسيد: وفاكهه و اءبا (١٠٠): يعنى و ميوه و چراگاه ... براى شما آفريديم ، عمر گفت : معنى همه آيات در اين سوره را مى دانيم اما نمى دانيم معناى اءب چيست ؟! پس عصايى را كه در دست داشت رها كرد و گفت : به خدا سوگند كه اين يكنوع تكلف است ، چه اشكالى دارد كه معناى اءب را ندانيم ! شما مردم از چيزى از كتاب الله پيروى كنيد كه براى شما تبيين شده و به آن عمل نماييد و آنچه نمى فهميد به پروردگار موكول كنيد (١٠١).

## ابن ام مكتوم مردى نابينا

پيشواى بزرگ مسلمانان به خوبى مى دانست كه بت پرستى بسيارى از مردم ، جنبه تقليدى و پيروى از سران قبيله است و ريشه محكمى در دل آنها وجود ندارد، هرگاه انقلابى در ميان سران به وجود آيد و موفق گردد كه يكى دو نفر را با خود هم آهنگ سازد بسيارى از مشكلات را حل خواهد نمود. از اين رو اصرار زيادى در اسلام آوردن وليد بن مغيره - كه بعدها فرزند او (خالد بن وليد) از سران لشكر و كشور گشايان مسلمان گرديد - داشت ، زيرا كهنسال ترين و با نفوذترين شخص بود كه در ميان قريش عظمت و فرمانروايى داشت و او را حكيم عرب مى خواندند و نظر او را در موارد اختلاف محترم مى شمردند.

روزى پيامبر در فرصت مناسبى با او سخن گفت ، درست همان موقع اين ام مكتوم كه مردى نابينا بود حضور پيامبر رسيد و تقاضا كرد كه مقدارى قرآن بر او بخواند و در تقاضاى خود اصرار زياد نمود. اين مطلب بر رسول خدا گران آمد زيرا معلوم نبود كه چنين فرصتى بار دگر بدست آورده و بتواند در محيطى آرام با حكيم عرب سخن بگويد، به همين جهت از ابن ام مكتون روى برگردانيد و چهره درهم كشيد و او را ترك گفت . اين جريان گذشت ولى پيامبر در اين وضع فكر مى كرد كه ١٤ آيه زير كه در آغاز سوره عبس ‍ قرار گرفته نازل گرديد، اينك ترجمه قسمتى از آنها را مى آوريم :

چهره درهم كشيد و پشت بگردانيد كه چرا مرد نابينايى نزد وى آمد تو چه مى دانى شايد قلب او با پذيرفتن اسلام پاك گردد و تذكر به او سود دهد؟ اما آنكه بى نيازى نشان مى دهد تو بدو اقبال مى كنى با آن كه اگر اسلام نپذيرد بر تو گناهى نيست اما آنكه شتابان نزد تو آمده و مى ترسد، تو از او غفلت مى ورزى چنين مكن كه اين قرآن تذكرايست هر كه خواهد آن را ياد (١٠٢) گيرد!!....

## قرآن و قسم دروغ

جنگ تبوك كه در سال نهم هجرت واقع شد و در واقع يك مانور نظامى مسلمانان و اعلام آماده باش در مقابل ابرقدرت روم بشمار مى آمد، به طور خلاصه چنين بود:

به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله خبر رسيد ابرقدرت روم با چهل هزار جنگجوى مجهز در مرزها در حال نقل و انتقال است و قصد حمله به مسلمانان را دارد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله اعلام بسيج عمومى كرد و تعداد سى هزار نفر داوطلب از مسلمانان مدينه و اطراف ، كه شخص پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز همراه آنها بود از مدينه به سوى شام حركت كردند، تبوك آخرين نقطه و دورترين مكانى بود كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله براى اولين بار براى جلوگيرى از دشمن به سوى آن حركت مى نمود. وقتى خبر حركت سى هزار بسيجى آماده با روحيه عالى ، به قيصر روم رسيد، با اطلاع قبلى كه از دلاوريهاى مسلمانان داشت ، دستور عقب نشينى سپاه خود را صادر كرد و مسلمانان در اين جنگ از نظرات گوناگون با دشواريها و سختيها مواجه بودند، از اين رو به لشگر مسلمين در اين جنگ جيش ‍ العشره (ارتش درگير با دشواريها و سختيها) گفتند.

وقتى اين ارتش به نقطه تبوك رسيدند، فهميدند دشمن عقب نشينى كرده و زبونانه ، به وحشت افتاده و برگشته است . پس از مشورت ، به دستور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بى آنكه جنگى واقع شود، ارتش اسلام به سوى مدينه بازگشت . و براى ابرقدرت روم ثابت شد كه مسلمانان آمادگى كامل رزمى دارند، و نمى توان پنجه در پنجه آنها گذاشت . در اين بحران ، منافقان خواستند از فرصت استفاده كرده و ضربه خود را بزنند، اما مسلمانان با هوشمندى در كمين آنها آماده بودند، كه نقشه آنها را در نطفه خفه كنند.

يكى از اين مسلمانان عامر بن قيس در مدينه بود كه شنيد منافقى به نام جلاس نزد همپالگى هاى خود به ساحت مقدس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله جسارت كرده پس او زبان به ناسزا گشود و خطاب به منافقان گفت : سوگند به خدا اگر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله راستگو باشد شما بدتر از الاغ هستيد.

عامر (كه يك مسلمان آماده و رزمنده و قاطع بود) پاسخ دندان شكنى به او داد و به او گفت : آرى سوگند به خدا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله راستگو و حق است و شما بدتر از الاغ هستيد. هنگامى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به مدينه بازگشت ، عامربن قيس به حضور آن حضرت شتافت و نقشه منافقان و ناسزاگويى جلاس را به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله گزارش داد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله جلاس را خواست و جريان را به او گفت ، جلاس گفت : اى رسول خدا، عامر دروغ مى گويد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله عامر و جلاس را كنار منبر برد و فرمود: در اينجا سوگند ياد كنيد، جلاس ‍ سوگند ياد كرد كه به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ناسزا نگفته ، و عامر سوگند ياد كرد كه جلاس ، ناسزا گفته است . سپس عامر عرض كرد خدايا! آيه اى در مورد ما دو نفر درباره اينكه راستگوى ما كيست ، بر پيامبرت نازل كن پيامبر و مؤ منان آمين گفتند. قبل از آنكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و جمعيت متفرق ، جبرئيل نازل شد و آيه ٧٤ سوره توبه را نازل كرد (١٠٣):

يحلفون بالله ماقالوا و لقد قالوا كلمه الكفرو كفروا بعد اسلامهم و هموا بما لم ينالوا...

به خدا سوگند مى خورند كه در (غياب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ناسزا) نگفته اند، در صورتى كه (در حالى كه) قطعا سخنان كفرآميز گفته اند و پس از اسلام كافر شده اند ، و تصميم به كارى گرفتند كه به آن ترسيدند آنان فقط از اين انتقام مى گيرند كه خدا و رسول ، آنها را به فضل و كرمش بى نياز ساخته (در عين حال) اگر توبه كنند براى آنها بهتر است و اگر روى گردانند، مشمول مجازات سخت دنيا و آخرت الهى خواهند شد و در سرزمين ، ولى و حامى نخواهند داشت .

## قرآنى به دريا افتاد

امام صادق عليه‌السلام فرمود: قرآنى به دريا افتاد (امواج) دريا آن را به ميانه دريا برد، به دنبال آن بودند تا آن را پيدا كنند، پس از مدتى آن را يافتند كه همه اش از بين رفته بود، فقط آيه ٣٥ سوره شورى باقى مانده بود:

الا الى الله تصير الامور

آگاه باش كه همه كارها به سوى خدا باز مى گردد (١٠٤)

آرى مرجع و بازگشت همه كارها خداست . پس بايد هميشه به او توكل كرد و هيچگاه او را فراموش ننمود.

## نفوذ گفتار مرحوم ملا على كنى (ره)

ناصرالدين شاه تصميم داشت خيابان ناصرخسرو را بكشد و بايستى مسجد كوچكى كه در مسير بود، خراب مى كرد تا در جاى ديگر مسجد بزرگترى بسازد و به خيال خود تبديل به احسن نموده باشد چون خبر به حاجى على كنى رسيد اين سوره را برايش نوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم

الم تركيف فعل ربك باصحاب الفيل . الم يجعل كيدهم فى تجليل و ارسل عليهم طيرا ابابيل . ترميهم بحجاره من سجيل . فجعلهم كعصف ماءكول .

حاج على كنى با نقل اين سوره به شاه فهماند كه مسجد خانه خداست و كسانى كه بخواهند خانه خدا را خراب كنند، تباه مى شوند. شاه از خراب كردن مسجد صرفنظر كرد و دستور داد از محل موقوفات آن را ترميم كردند (١٠٥).

## خود را به ستون مسجد بستند

سال نهم هجرت بود، به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله خبر رسيد كه سپاه چهل هزار نفرى روم در تبوك (كه ٦١٠ كيلومتر با مدينه فاصله داشت) نقل و انتقالاتى مى كنند و تصميم ضربه زدن به مسلمين را دارند.

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله اعلام بسيجى عمومى كرد، با اينكه فصل تابستان و هنگام جمع آورى محصول بود و راه جبهه بسيار طولانى ، در عين حال سى هزار نفر از مسلمين همراه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به سوى سرزمين تبوك حركت كردند. سرانجام بدون درگيرى ، سپاه روم عقب نشينى كرد، و سپاه اسلام به مدينه بازگشت . سه نفر به نامهاى : ابولبابه - ثعلبه و اوس ، بر اثر سستى در سپاه اسلام شركت ننمودند. آياتى در مزمت متخلفين نازل شد، اينها آن آيات را شنيدند، بسيار ناراحت شده و پشيمان گشتند و يقين نمودند كه به هلاكت افتاده اند، هر سه نفر توبه كردند، و به مسجد رفتند و خود را به ستونهاى مسجد بستند و به گريه و زارى و مناجات با خدا پرداختند تا خداوند گناه آنها را بخشيد.

هنگامى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از سفر جهاد بازگشت ، از حال آنها خبر گرفت ، گفتند: آنها سوگند ياد كرده اند كه خود را از ستون مسجد باز نكنند تا شخص پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله چنين كند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: من نيز سوگند ياد مى كنم كه چنين كارى نكنم مگر اينكه خدا به من اجازه دهد. پس از مدتى آيه ١٠٢ سوره توبه نازل شد:

و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سيئا عسى الله ان يتوب عليهم ان الله غفور رحيم :

و گروهى ديگر به گناهان خود اعتراف كردند، و اعمال صالح و ناصالح را به هم آميختند، اميد است خدا توبه آنها را بپذيرد و خدا آمرزنده و مهربان است .

طبق اين آيه ، توبه آنها پذيرفته شد و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آنها را از ستون مسجد باز كرد.

ابولبابه و دو تن ديگر به شكرانه قبولى توبه شان تصميم گرفتند همه اموال خود را به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آورده تا در راه خدا مصرف كنند همين كار را كردند و گفتند: دلبستگى به همين اموال ما را از شركت در جنگ بازداشت ، اكنون اينها را از ما بگير و در راه خدا به مصرف برسان .

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: هنوز دستورى در اين باره به من نرسيده است ، چيزى نگذشت كه آيات ١٠٣ تا ١٠٥ سوره توبه نازل شد، كه دستور داده بود قسمتى از اموال آنها را بگير. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله قسمتى از اموال آنها را گرفت و در راه خدا به مصرف رسانيد. و مطابق روايات ، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله يك سوم اموال آنها را گرفت و به مصرف رسانيد.

اين تابلو تاريخى بيانگر چند امر است :

١ - ماهيت در جهاد در اسلام

٢ - توجه عميق مسلمين دست پرورده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به امر عظيم جهاد

٣ - ناراحتى شديد خطاكاران مسلمان كه چرا در جهاد شركت نكرده اند.

٤ - توبه حقيقى آنها.

٥ - جبران مالى آنها، بر اين اساس كه چون دلبستگى به مال آنها را از جهاد بازداشته بود، از همان اموال در راه خدا صرف نظر كردند (١٠٦).

## جامعيت علمى قرآن

و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شى ء .

النحل /٨٩

و فرو فرستاديم بر تو كتاب را كه بيانگر هر چيزى است .

ما فرطنا فى الكتاب من شى ء

انعام /٣٨

و فرو نگذاشتيم در كتاب چيزى را.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله :

من اراد علم الاولين و الاخرين فليور القرآن .

كنز العمال ١/٥٤٨

هر كه علم اولين و آخرين خواهد، بايد در قرآن بجويد.

## قبل از آتش جهنم در آتش دنيا سوخت

از كسانى كه متهم به معارضه با قرآن هستند عبدالله بن مقفع را مى توان نام برد. او از نويسندگان و ادباى معروف قرن دوم هجرى است . مى گويند در آغاز مجوسى بود و بعد اسلام آورد، او احاطه كاملى بر لغت عربى و فارسى داشت و تعدادى از كتابهاى فارسى را به عربى ترجمه كرده كه از آن جمله كتاب كليله و دمنه بود. در مقدمه اى كه بر كتاب كليله و دمنه نوشته با صراحت تمام اظهار اسلام مى كند، ولى مى گويند كلمات زننده اى گاه و بيگاه از او شنيده مى شده كه بواسطه همانها بالاخره به دست سفيان بن معاويه مهلبى امير بصره كه ظاهرا خرده حساب هايى نيز با او داشت كشته شد. هنگامى كه سفيان مى خواست او را در تنور آتش بيفكند گفت :

من تو را مى كشم و هيچ ايرادى بر من نيست ، چون تو زنديقى و عقايد مردم را خراب كرده اى ! اين حادثه در حدود سال ١٤٥ هجرى اوايل خلافت بنى العباس روى داد (١٠٧).

## آيه اى كه در مورد بلال بر پيغمبر نازل شد

بعضى نوشته اند وقتى بلال مؤ ذن پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله اذان مى گفت يهوديان او را مسخره مى كردند، چون بلال قيافه مناسبى نداشت ، سياه پوست بود و زبان او طورى بود كه ، حرف ش را درست نمى توانست تلفظ كند. بجاى اشهد، اسهد مى گفت و به همين جهت او را مسخره مى كردند! يهوديان مى گفتند: آدمى از اين بهتر پيدا نشد كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله او را به عنوان مؤ ذن خود انتخاب كرده است (١٠٨)؟

اما پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى خواست ، آن روز تبعيض نژادى را از بين برده و ارزشهاى معنوى را بالا ببرد، زيرا ارزشهاى آن زمان بر حسب ظواهر و مال و ثروت بود و بر عناوين اجتماعى تكيه مى شد. و پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى خواست در آن شرايط، آن مظاهر فريبنده را خرد كرده ، و ثابت كند ممكن است ارزشهاى انسانى و معنوى در چهره يك انسان سياه حبشى وجود داشته باشد. پس مى توان مؤ ذن پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله باشد. بهرحال ، چون مخالفين و يهوديان اعتراض مى كردند كه : اين كيست كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله او را فرستاده تا اذان بگويد؟ خداوند براى اينكه عملا نيز جواب آنها را داده باشد (١٠٩)، اين آيه را بر پيامبر نازل فرمود:

و من اسحن قولا ممن دعا الى الله و عمل صالحا و قال اننى من المسلمين (١١٠)

چه كسى نيكو سخن تر خواهد بود، از كسى كه دعوت به سوى خدا كند و عمل صالح انجام دهد و بگويد من از مسلمانان هستم ؟

پيامبر فرمود: شما بلال را آدم پستى مى دانيد؟ ولى بدانيد كه اين كسى است كه زبان او كار مى كند و مطلب حق مى گويد، و بيان او هم بهترين بيانهاست . شايد هم اين آيه اشاره اى به اين معنى داشته باشد كه ، به گفتار نگاه نكنيد، بلكه به اعمال و حقايق توجه داشته باشيد.

امام على عليه‌السلام نيز فرموده است : انظرالى ما قال ، ولاتنظر الى من قال (١١١).

به گفتار بنگريد، نه به گوينده آن ، و اين آيه هم فرموده : شما به سخن نگاه كنيد، كه سخن حق و شعار توحيد است .

## استخاره آيه الله حجت قدس سره شريف

حضرت آيت الله العظمى آقاى حجت از فقهاى نامدار شيعه و سالك الى الله بود. وى از چند سال قبل ، مرگ خود را پيش بينى كرده ، بنابراين روز به روز، كارهايش را مرتب و منظم مى نمود تا يك سال قبل ، به واسطه خوابى كه ديده بود به مرگ خود اشاره كرد. چند روز مانده به مرگشان براى همه خانواده و اطرافيان ايشان ، اين امر هم محسوس شد. آن بزرگوار، كسى را از پى نايب و دوست و وصى خود، حضرت حجه الاسلام و المسلمين آقاى حاج سيد احمد زنجانى مى فرستد. پس از حاضر شدن ايشان ، در جمعى كه بعضى از فضلاى ديگر هم نشسته بودند، گفتند: مهر اسم مرا بشكنيد (مهرى كه با آن ، ذيل نامه ها و فتواها را امضاء مى كردند) آقايان گفتند: چرا؟ ايشان گفت : براى اينكه كسى بعد از من از اين مهر سوءاستفاده نكند. عرض ‍ كردند: حالا چرا؟ او گفت ، از اين كسالت ، خوب نخواهم شد، و اصرار كردند. ولى حاضران جلسه تفاءل به نيك نگرفته و انكار كردند. ايشان قرآن خواستند تا براى اين كار استخاره كنند همه منتظر و خواهان اين بودند كه آيه اى بيابد كه وعده بهبودى حال ايشان را بدهد، اما تا قرآن را گشود و به اول صفحه آن نگاه كرد، تبسم نمود. و با وجد و نشاط و انبساط فراوان ، اين آيه را خواند: له دعوه الحق (رعد، آيه ١٤)، آقا قرآن را به دست حاضرين داد و همه با شگفتى ديدند كه اول سطر آيه كريمه له دعوه الحق بود.

پس ، ايشان را قانع كردند كه مهر را نشكند بلكه در ظرفى لاك و مهر، گرفته شد و به نحو امانت نزد آقاى زنجانى بماند. ايشان اجازه داده و قيچى خواستند تا بند آن را از گردن خودشان ببرند. حاضرين ، متاءثر از اين عمل ، ولى خود با روح باز، بند را بريد و مكرر مى گفتند: له دعوه الحق ، له دعوه الحق . پس از آن ، آقاى حاج غلامحسين اتفاق ، وكيل خود در تهران را خواست و در حضور آقاى زنجانى و بعضى ديگر، موجودى خود از وجوهات را حواله نمود كه به طلاب تبريز و نيز مبلغ دو هزار تومان براى چاپ كتاب الغدير آيت الله امينى بدهد.... از اول روز دوشنبه - و حتى قبل از آن - از هنگام ظهر مى پرسيدند، مثل كسى كه در نزديك ظهر، كار مهمى داشته باشد. حاضرين ، تصور مى كردند كه ايشان به خاطر نماز، سراغ ظهر را مى گيرند، تا اينكه در روز دوشنبه سوم ماه جمادى از يكى از دامادهايشان پرسيدند: امروز چند شنبه است ؟ او از پريشانى خاطر، اشتباه كرد و گفت : امروز يك شنبه ، دوم ماه است . آيت الله به زبان تركى از روى تعجب گفتند: پى (پى ، واژه اى تركى است كه در مواقع تعجب بكار مى برند). در اين موقع ، يكى ديگر از بستگان و نزديكانش گفت : خير، امروز دوشنبه ، سوم ماه است . حضرت آيت الله حجت - رحمه الله عليه - چون حساب خود را روشن و مطابق ديد، خوشحال شد و سر را به تصديق حركت داد و باز پرسيدند: چه وقت است و چقدر تا ظهر مانده ؟ آنگاه به فرزند برومند خود، جناب حجه الاسلام سيد حسن حجت دستور دادند براى من عديله بخوان . ايشان هم خواندند و اعتقادات مكرر نمودند تا رسيدند به استودعك دينى مكرر گفتند: خدايا دينم را به تو سپردم پس از عديله تربت سيدالشهداء - عليه‌السلام- طلبيده و قدرى ميل كردند و گفتند: آخرزادى من الدنيا التربه اوتربه الحسين .

حضرت آيت الله حاج شيخ مرتضى حائرى يزدى ، گفتند: من خدمت ايشان ، حاضر بودم و ديدم و شنيدم كه فرمود: در را باز كنيد، جدم على عليه‌السلام به عيادت من مى آيد.

من كرارا ديدم كه آيت الله زاده حائرى ، غبطه مى خورد و حسرت مى برد و به نحوه مردن آيت الله العظمى حجت ، و مى گفت : هنوز چنين مردنى نديدم . و به گفته واعظ شهيد آقاى حاج انصارى قمى ، اين گونه مردنها واقعا سرقفلى دارد. (١١٢)

## پيامبر از مردم پيمان گرفت

وقتى كه آيه ٢٣ سوره شورى : قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده فى القربى (بگو از شما پاداشى براى رسالت نمى خواهم جز دوستى با خويشان)، نازل شد (١١٣) پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مردم را جمع كرد و ايستاد و خطاب به آنها فرمود: خداوند براى من بر شما چيزى را واجب كرده ، آيا آنرا ادا مى كنيد؟ كسى پاسخ نداد و اين سخن پيامبر سه بار تكرار كرد و كسى جواب نداد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به آنها فرمود: آن چيز طلا و نقره و غذا نيست ، در اين وقت گفتند: بگو چيست ؟ فرمود: خداوند اين آيه ( ٢٣ شورى) را نازل كرده است . گفتند: ما آن را مى پذيريم . امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: سوگند به خدا از آن همه جمعيت هيچكس ‍ جز هفت نفر به آن عهد خود وفا نكردند. آن هفت نفر عبارتند از سلمان ، ابوذر، مقداد، عمار، جابر بن عبدالله انصارى ، بيت (غلام رسولخدا) و زيد بن ارقم . (١١٤)

## معنى سبحان الله

شخصى از عمر بن خطاب پرسيد: تفسير كلمه سبحان الله چيست ؟

عمر گفت : در باغ (اشاره به باغى كه در آنجا بود) مردى هست كه وقتى سؤال كنى ، پاسخ مى دهد، و وقتى سكوت كنى ، آغاز به سخن (در راه آموزش)، نمايد.

آن شخص به باغ رفت و ديد حضرت على عليه‌السلامدر باغ مشغول كار است ، به حضورش رفت و عرض كرد: معنى سبحان الله چيست ؟

على عليه‌السلام فرمود:

سبحان الله ، تعظيم مقام بلند و با عظمت خداست و منزه دانستن خداست از آنچه مشركان مى پندارند و وقتى كه بنده اى اين كلمه را مى گويد، همه فرشتگان بر او درود مى فرستند (١١٥).

پيامبر بعد از نزول آيه زكات او را قبول نكرد

ابى امامه باهلى گفت : ثعلبه بن حاطب انصارى خدمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده عرض كرد: يا رسول الله دعا كن خداوند به من ثروتى عنايت كند. فرمود: ثعلبه مقدار كمى كه سپاسگزارى آن را بكنى ، بهتر از ثروت زياد است كه توان سپاس آن را نداشته باشى . ثعلبه رفت ، باز دومرتبه مراجعه نمود و تقاضاى خود را تكرار كرد اين بار به او فرمود: ترا پيروى و اقتدا به من نيست ؟ به خدا سوگند اگر بخواهم كوهها برايم طلا شود و در اختيارم باشد خواهد شد. باز رفت ، سومين بار مراجعه نموده ، گفت : برايم دعا فرما لئن رزقتى الله مالا لا عطين كل ذى حق حقه اگر خدا مرا ثروتى بدهد هركه را حقى در آن مال باشد حقش را خواهم داد. آن جناب دعا كرد: خدايا به ثعلبه مالى عنايت كن . چند گوسفند تهيه كرد. كم كم گوسفندان او چنان رشد رو به افزايش گذاشتند كه شبيه موران توليد مثل مى نمودند (ابتدا ثعلبه تمام نمازهاى خود را پشت سر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به جا مى آورد)، بعد كه گرفتاريش زياد شد فقط ظهر و عصر را به مسجد مى آمد. بقيه نمازها را در محل گوسفندان مى خواند. اشتغال ثعلبه از زيادى گوسفندان كار را به جايى رسانيد كه روز جمعه به مدينه مى آمد و نماز جمعه را مى خواند كه آنهم بعد از مدتى ترك شد و روز جمعه نيز ديگر نمى آمد. بعضى روزها بر سر راه مى آمد از عابرين اخبار مدينه را مى پرسيد. روزى پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله جوياى حال ثعلبه شد، گفتند: گوسفندان او به اندازه اى زياد شده كه در اين نزديكى ، محلى كه گنجايش آنها را داشته باشد، نيست . سه مرتبه فرمود: واى بر ثعلبه ، واى بر او. آيه زكات نازل شد. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله دو نفر يكى از بنى سليم و ديگرى از جهنيه انتخاب نمود و دستور گرفتن زكات را براى آنها نوشت و فرمود: پيش ثعلبه و مرد ديگرى از بنى سليم برويد زكات مال آنها را بگيريد. پيش ثعلبه آمدند نامه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را برايش خواندند و درخواست زكات كردند. ثعلبه فكرى كرده گفت : اين جزيه يا شبيه جزيه است فعلا برويد از ديگران كه گرفتيد، برگرديد. پيش مرد سليمى رفتند، از جريان مطلع شد از بهترين شترهاى خود انتخاب نمود سهميه زكات را داد. به او گفتند: ترا امر نكرده اند شترهاى ممتاز را انتخاب كنى . گفت : من خود مايلم اين كار را بكنم . به ديگران نيز رجوع كرده ، زكات را گرفتند، آنگاه پيش ‍ ثعلبه برگشتند. گفت : نامه را بدهيد ببينم . پس از خواندن ، باز پاسخ داد كه اين جزيه يا شبيه آنست . برويد تا من در اين باره فكر كنم . فرستادگان خدمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمدند، قبل از نقل جريان ، آن جناب فرمود: واى بر ثعلبه و براى سليمى دعا كرد.

تفصيل پيش آمد را آنها عرض كردند، اين آيه بر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نازل شد:

و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنكونن من الصالحين . قلما آتاهم من فضله بخلوا به تولوا و هم معرضون فاعقبهم نفاقا فى قلوبهم الى يوم يلقونه . بما اخلفوالله ما و عدوه و بماكانوا يكذبون .

يكى از خويشاوندان ثعلبه هنگام نزول آيه ، حضور داشت جريان را شنيده پيش ثعلبه رفت ، او را از نزول آيه آگاه كرد. ثعلبه خدمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله شرفياب شد تقاضا كرد زكاتش را قبول فرمايد. آن جناب فرمود، خدا امر كرده زكات ترا نپذيرم . ثعلبه از آشفتگى و ناراحتى خاك بر سر مى ريخت . پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اين كفر عمل خودت هست . ترا امرى كردم نپذيرفتى . ثعلبه به جايگاه گوسفندان برگشت .

پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از دنيا رفت و زكات او را قبول نكرد. بعد از درگذشت آن حضرت ، به ابوبكر مراجعه نمود. او نيز گفت : چون پيغمبر نپذيرفته ، من هم نخواهم گرفت . در زمان عمر آمادگى خود را براى پرداخت زكات اعلام كرد. عمر هم نپذيرفت . خلافت به عثمان رسيد، به او نيز مراجعه كرد از گرفتن امتناع ورزيد. در زمان عثمان از دنيا رفت . گويند ثعلبه از كسانى بود كه در جنگ بدر حضور داشت . (١١٦)

## دو آيه اسيرى را آزاد كرد

عوف بن مالك اشجعى پسرى داشت كه اسير مشركان شده بود. مخفيانه نامه اى به پدرش نوشت كه من در بند هستم و در شدت گرسنگى به سر مى برم در تنگناى سختى قرار دارم ماجراى مرا به پيامبر خبر بده . وقتى نامه پسر بدست عوف رسيد، عوف جريان را به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله خبر داد. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرمود: جواب نامه او را بنويس و او را به تقوى و توكل به خدا توصيه كن و براى او بنويس هر صبح و شام اين آيه را بخواند:

لقد جائكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمومنين رئوف رحيم - فان تولوا فقل حسيى الله لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم . (١١٧)

رسولى از خود شما به سويتان آمد كه رنجهاى شما بر او سخت است و اصرار بر هدايت شما دارد و نسبت به مؤ منين رئوف و مهربان است . اگر آنها روى از حق برگردانند (نگران مباش) بگو، خداوند مرا كفايت مى كند. هيچ معبودى جز او نيست ، بر او توكل مى كنم و او پروردگار عرش بزرگ است .

عوف همين مطلب را براى پسرش نوشت . پسر هر صبح و شام دو آيه فوق را خواند و توكل به خدا نمود تا اينكه روزى در حالى كه نگهبانان غافل بودند بند پايش را گشود و به بيابان گريخت و از شترهاى كفار يك شتر را گرفت و بر آن سوار شد و خود را به مدينه رسانده به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و جريان خود را نقل كرد و سپس گفت : آيا اين شتر براى من حلال است ؟

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: آرى حلال است و اگر بخواهى خمسش را مى گيريم . آنگاه آيه (٢ و ٣) سوره طلاق نازل شد كه :

من يتق الله يجعل له مخرجها و يرزقه من حيث لا يحتسب و من يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيى قدرا .

كسى كه از خدا بترسد و تقوى پيشه كند خداوند راه گشايشى بر وى باز مى كند و به او از جايى كه گمان ندارد روزى مى رساند و كسى كه به خدا توكل كند خدا او را كافى است . بى گمان خدا امر او را تكميل مى كند و خداوند براى هر چيزى اندازه اى قرار داده است (١١٨).

## قرآن پرده از نيات فاسقى برمى دارد

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله وليد بن عقبه را براى جمع آورى زكات از قبيله بنى المصطلق اعزام داشت . هنگامى كه اهل قبيله با خبر شدند كه نماينده رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله مى آيد با خوشحالى به استقبال او شتافتند، ولى از آن جا كه ميان آنها و وليد در جاهليت خصومت شديدى بود تصور كرده كه آنها به قصد كشتن او آمده اند، بنابراين بدون تحقيق بازگشت و خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله رسيد و عرض كرد كه آنها از پرداخت زكات خوددارى كردند، و امتناع از پرداخت زكات يك نوع قيام بر ضد حكومت اسلامى تلقى مى شود!

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله سخت خشمگين شد و تصميم گرفت با آنها پيكار كند. ولى اين آيه نازل شده :

يا ايهاالذين آمنوا ان جاءكم فاسق بنيا فبيبوا ان تصبيو اقوما بجهاله فتصبحوا على ما فعلتم نادمين . (١١٩)

و بدينوسيله دستور داده شد هرگاه فاسقى خبر مى آورد درباره آن تحقيق كنيد و بعد وارد عمل شويد. (١٢٠)

## قرآن و احترام آن

مرحوم آقاى حاج شيخ عبدالكريم حائرى زياد اصرار داشت كه احترام ظاهرى قرآن كاملا محفوظ شود، همان طور كه اهل تسنن هنگام قرائت قرآن براى رعايت احترام سكوت مى كنند. ميان شيعه نيز اگر اين شيوه جارى شود بسيار خوب و بموقع است ، ولى در مجالس شيعه چون عادت برخلاف جارى بود ترك آن در نهايت دشوارى به نظر مى رسيد، اين بود كه فرمايش آن مرحوم عملى نمى شد. آنگاه مى فرمود:

پيغمبر دو چيز را در ميان ما گذاشت كتاب الله و عترت طاهره ولى ما با سنى ها دست به دست داده هر دو آنها را از بين برديم ما كتاب الله را از بين برديم آنها نيز عترت طاهره را (١٢١).

## اين كوهها را بوسيله قرآن عقب بران

جمعى از مشركان مكه در پشت خانه كعبه نشسته بودند و به دنبال پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرستادند. حضرت به اميد هدايت آنها به سوى آنها آمد. آنها گفتند: اگر دوست دارى از تو پيروى كنيم اين كوههاى مكه را بوسيله قرآنت عقب بران تا كمى اين زمين تنگ و محدود ما گسترش يابد! و زمين را بشكاف و چشمه ها و نهرهاى پديد آور تا درختان غرس كنيم و زراعت نماييم ! تو كه به گمان خود كمتر از داود نيستى كه خداوند كوهها را براى او مسخر كرده بود كه با او هم صدا بودند و تسبيح خداوند مى گفتند، پس باد را مسخر ما گردان كه بر دوش آن سوار شويم و به شام برويم و مشكلات خود را حل كنيم و مايحتاج را تهيه نماييم و همان روز بازگرديم كه خود را كمتر از سليمان نمى دانى ! و نيز تو كه خود را كمتر از عيسى نمى دانى مردگان ما را زنده كن تا درباره حقانيت تو از آنها سؤ ال كنيم ! اين آيه نازل شد:

و لقد استهزى برسل من قيلك فاميلت للذين كفروا ثم اخذتهم فكيف كان عقاب . (١٢٢)

و بدينوسيله به آنها گوشزد كرد كه آنچه را مى گويند از سر لجاجت است نه براى ايمان آوردن ، وگرنه معجزه كافى ارائه شده است . (١٢٣)

## قرائت قرآن

قال على عليه‌السلام:

من اءنس بتلاوه القرآن ، لم توحشه مفارقه الاخوان .

شرح غررالحكم ٥/٣٦٩

هر كه به تلاوت قرآن انس گيرد، دورى برادران ايمانى او را دلتنگ و تنها نسازد.

قال الصادق عليه‌السلام:

القرآن عهد الله الى خلقه . فقد يبغى للمرء المسلم ان ينظر فى عهده ، و ان يقراء منه فى كل يوم خمسين آيه .

الكافى ٢/٦٠٩

قرآن پيمان خداوند است با بندگانش . شايسته آن است كه انسان مسلمان در پيمان خود نظر كند، و هر روز پنجاه آيت از آن بخواند.

## اگر نجات پيدا كنم تفسيرى مى نويسم

درباره طبرسى صاحب مجمع البيان نوشته اند كه او بيهوش شده بود، و به گمان مرگ ، دفنش كرده بودند. پس در قبر بهوش آمده و ملتفت شده كه در گلوى مرگ گير كرده . نذر كرد كه اگر از اين ورطه نجان يابد تفسيرى بكلام الله بنويسد. از قضا توفيق الهى نباشى را رهنمون كرد كه براى اخذ كفن قبر او را شكافت ، خواست كفن از تن او بربايد دست نباش را گرفت ، نباش ‍ وحشت كرد و گفت : مترس من نمرده بودم اشتباها مرا دفن كرده اند خداوند تو را وسيله نجات من قرار داد. پس نباش او را به خانه خود آورده به كسان وى خبر كرد و خودش هم بوسيله وى از اين كار زشت توبه كرد و نجات يافت (١٢٤).

## چرا قرآن را با اين زينتها زندانى كرده ايد

روزى آيت الله وحيد بهبهانى در حالى كه مشغول مطالعه بود، درب منزل را مى كوبند و وى در حالى كه قلم در دست داشت بسوى درب مى رود و آن را مى گشايد: آه تو هستى ميرزا شمس الدين ، سلام .

سلام استاد. چند نفر با شما كار داشتند. گويا از فرستادگان شاه ايرانند، من آنها را راهنمايى كردم .

آقا در حالى كه به فرستادگان دربار چشم دوخته بود، مى پرسد چه شده ؟ كارى دارند؟

يكى از نمايندگان آغا محمد خان با سبيلهاى سياه تابداده ، هيكل درشت و قد بلند دست به سينه نهاده ، مى گويد: سلام قربان !

سلام عليكم .

سپس به اشاره مرد چهارشانه ، يكى از همراهانش كه ريش انبوه سياهى داشت ، در صندوقچه اى را گشوده ، در برابر ديدگان آقا قرار داد.

اين هديه اى است از سوى آغا محمدخان قاجار پادشاه ممالك مخروسه ايران . ايشان سلام رسانده ، فرمان دادند اين صندوقچه را به شما بسپاريم .

چه هست فرزندم ؟

قرآن قربان ، قرآنى بسيار نفيس به خط ميرزاى تبريزى . سپس قرآن را گشوده ، مى گويد: ملاحظه مى فرماييد قربان ، بى نظير است .

اين دانه ها چيست كه بر جلد قرآن چسبانده اند؟

قربان : اينها سنگهاى گرانبهاست كه جلد قرآن را زيبا ساخته و به ارزش آن افزوده اند.

فرزندم ، چرا كلام پروردگار را به پيرايه هاى مى آراييد كه به سبب آنها از دسترس مردم دور شود و در صندوقچه ها قرار گيرد؟ اين دانه ها را جدا كرده ، بفروشيد و بهاى آن را ميان دانشجويان و مردم تهيدست پخش كنيد.

آقا پس قرآن را كه به خط ميرزاى تبريز است بپذيريد.

هركس قرآن را آورده ، نزد او باقى بماند تا پيوسته در آن بنگرد و كلام خداوند را بخواند!

سپس در را بسته ، باز مى گردد. محمد على كه بر سر صندوق كتابهاست ، مى پرسد: كه بود پدر؟

فرستادگان دربار ايران . هديه اى آورده بودند.

چه هديه اى ؟

يك قرآن . چه روزگارى شده قرآنها را با طلا و زمرد و الماس آزين مى بندند و مى گويند بر ارزش كتاب خدا افزوده مى شود آيا چند تكه سنگ به اندازه اى ارجمند است كه مى تواند بر ارزش سخن پروردگار بيفزايد؟ مى بينى چگونه است ؟ محمد على فرصت ادامه گفتار را از پدر مى گيرد و مى پرسد: حالا كجاست آن قرآن ؟

كجاست ؟ نزد فرستاده دربار

نپذيرفتيد؟

نه ، ما كه قرآن براى خواندن داريم ، گفتم نزد خودش باشد تا پيوسته بخواند و سپس مشغول ادامه مطالعه خود شد و اعتنايى به فرستادگان نكرد. (١٢٥)

آيه اى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهشيى را با آن به صبح آورد

ابوذر مى گويد: پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شبى به عادت برخاست و همه وقت شب را با قرائت اين آيه گذرانيد:

ان تعذيهم فانهم عبادك وان تغفرلهم فانك انت العزيز الحكيم . (١٢٦)

اگر اينها را عذاب كنى پس اينها بندگان تواند و اگر آنان را بيامرزى پس تو عزيز و حكيمى .

و پيوسته اين آيه را تكرار مى فرمود (١٢٧)

## اشتباه در قبله

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله سريه اى را براى جنگ با كفار گسيل داشت كه من (جابر) نيز در آن سريه شركت داشتم . تاريكى شب در اثناء سفر فرا رسيد، و ما سمت قبله را نمى توانستيم شناسايى كنيم . گروهى از همسفران ما گفتنت :

قبله را بازيافتيم كه بدين سو و در طرف شمال قرار دارد. نماز را خواندند و خطوطى را در تاريكى بر روى زمين - در چنين سويى - رسم كردند. اما عده ديگرى از ميان جمع ما گفتند:

قبله در اين سو و در طرف جنوب قرار دارد (و همانسو نماز گذاردند) و خطوطى به عنوان نشانه بر روى زمين كشيدند. وقتى بامدادان بر ما فرا رسيد و آفتاب درخشيدن آغاز كرد، ديديم خطوطى كه اين دو گروه بر زمين رسم كردند هيچكدام به سمت قبله نبوده است . آنگاه كه از سفر بازگشتيم راجع به چنين پيشامدى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله سؤ ال كرديم . آن حضرت در برابر سؤ ال ما لختى ساكت ماند و از پى آن آيه : ولله المشرق والمغرب ... نازل گرديد (١٢٨).

## شب قدر بهتر از هزارماه

مسعودى مى گويد: جميع مدت سلطنت بنى اميه تا بيعت با ابوالعباس ‍ سفاح هزار ماه بود: چون بنى اميه ٩٠ سال و ١١ ماه و ١٣ روز سلطنت كردند. در تفسير راضى نقل شده كه قاسم بن فضل از امام مجتبى عليه‌السلام نقل كرده : كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در خواب ديد، بنى اميه مانند ميمون بالاى منبرش رفت و آمد مى كنند، اين عمل برايش ‍ گران آمد. خداى متعال سوره قدر (انا انزلناه ...) را نازل كرد و به رسول خدا فهماند كه يك شب قدر بهتر از هزار ماه سلطنت بنى اميه است . قاسم مى گويد. وقتى حساب كرديم ديديم سلطنت بنى اميه هزار ماه بود.

فاطمه عليهما‌السلام اولين عمل كننده به اين آيه

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه حضرت فاطمه عليهما‌السلامعليها فرمود: چون آيه : لاتجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضا ، نازل شد من هم شاءن والاى رسول الله را توقير و تنظيم كرده و ديگر از اينكه آن حضرت را بعنوان ياابه (اى پدر و اى بابا) بخوانم اجتناب كردم ، بلكه مى گفتم : يا رسول الله . پيغمبر يك يا دو يا سه بار از من اعراض ‍ كرد - بى اعتنايى فرمود - سپس رو به من آورده گفت :

اى فاطمه آن آيه درباره تو و بستگان تو و نسل و فرزندان تو نازل نشده ، تو از منى و من از تو، آيه درباره آن جفاكاران تندخو و خشن قريش نازل گرديده ، آنان كه اصحاب كبر و منيت و خودخواهى اند قولى يا ابه فانها احيى للقلب و ارضى للرب (١٢٩) تو به هنگامى كه مرا مى خوانى بگو: يا ابه (اى بابا - اى پدر) زيرا با گفتن تو، قلب مرا بيشتر زنده و شاداب مى كنى و بيشتر موجب جلب رضا و خشنودى خداوند متعال خواهد شد.

## او هر شب پانزده جزء قرآن مى خواند

محدث قمى مى نويسد:

از حدائق المقربين نقل است كه ميرداماد در تعبدات به نهايت رسيده بود قرآن مجيد را بسيار تلاوت مى نمود به طورى كه يكى از افراد مورد اعتماد براى من نقل كرده كه در هر شب پانزده جزء قرآن مى خواند. (١٣٠)

مقصود از يؤ منون بالجبت و الطاغوت چيست ؟

كعب بن اشرف يهودى - (كه در خيبر اقامت داشت) - همراه هفتاد نفر يهودى پس از واقعه احد سوار بر مركب رهسپار مكه شدند تا عليه رسول خدا پيمانى منعقد سازند و آن عهد و پيمانى را كه ميان يهوديان و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله قبلا منعقد گشته بود، نقض كنند. كعب بن اشرف بر ابوسفيان وارد شد و ابوسفيان نيز مقدم او را گرامى داشت و پذيرايى گرمى از وى به عمل آورد. همراهان كعب نيز در خانه هاى قريشان فرود آمدند. اهل مكه به اين يهوديان گفتند: شما اهل كتاب هستيد و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله هم صاحب كتاب است ؛ اما چون شما از نظر داشتن كتاب با محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله داراى نوعى سنخيت و تجانس مى باشيد مطمئن نيستيم كه مبادا نقشه اى در كار باشد و حق داريم كه اين ترديد را به خود راه دهيم كه ممكن است آمدن شما به مكه حيله و نيرنگى از سوى شما به ضرر ما باشد؟

اهل مكه آنگاه كعب بن اشرف را مخاطب قرار داده و گفتند: اگر مى خواهى در معيت تو و همراهان و هم مسلكهاى تو عليه مسلمين وارد عمل شويم و به دشمنى با آنها قيام كنيم بايد در برابر اين دو بت سجده كرده و به آن دو اظهار ايمان نمايى . كعب بن اشرف در برابر آندو بت به سجده افتاد.

منظور از يومنون بالجبت و الطاغوت عبارت از سجده و خاكسار شدن كعب در برابر اين دو بت است كه به جبت طاغوت نامبردار بودند.

آنگاه كعب بن اشرف رو كرد به اهل مكه و گفت : اى اهل مكه ! سى نفر از ما يهوديان و سى نفر از شما مشركين بايد در معيت يكديگر كنار كعبه برويم و شكم و پهلوى خود را به كعبه بچسبانيم و با صاحب خانه پيمان ببنديم كه در جهت قتال و نبرد با محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله مساعى و فعاليت خود را به كار گيريم . آنان با چنين كيفيتى با صاحب كعبه ، يعنى خدا پيمان بستند. وقتى از اين كار آسودند، ابوسفيان به كعب بن اشرف گفت : تو مردى آشنا به خواندن كتاب بوده و تورات را قرائت مى كنى و بهره اى از علم دارى . ما از خواندن و نوشتن و علم و فرهنگ بى بهره ايم ، به ما بگو: آيا ما راه راست را بهتر باز يافته و بهتر رهنمون شده ايم با محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و آيا ما با حق داراى قرب فزونترى هستيم يا او؟ كعب بن اشرف گفت اين سؤ ال را بر دين و آيين خود عرضه كنيد و با معيارهايى كه در دين شما وجود دارد بسنجيد. ابوسفيان گفت : ما براى حاجيان ، شتران بلند كوهان ، نحر و قربانى مى كنيم و سقايت آنها را به عهده گرفته و سيرابشان مى سازيم و به وظيفه ضيافت و مهماندارى خود در مورد حجاج و مسافرين پاى بنديم و اسيران و دربند كشيده ها را از قيد اسارت مى رهانيم ، و خانه پروردگارمان را بازسازى مى كنيم و طواف كعبه به جاى مى آوريم ، ما اهل حرم هستيم و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله از دين نياكان خود فاصله و بيگانگى برقرار ساخته و پيوند خويشاوندى را گسسته و حرم را ترك گفته است . دين و آيين ما كهن و ديرينه است ، اما دين محمد نوپا و تازه به دوران رسيده است . در پى اين سخنان مكارانه ماسك حق به جانب خورده ابوسفيان بود كه كعب بن اشرف گفت : شما - سوگند به خداوند به راهى راست تر از آن راهى كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله در پيش گرفته است رهنمون هستيد. به دنبال چنين رويدادى كه خداوند متعال آيه : الم ترالى الذين اوتو النصيبامن الكتاب يومنون بالجبت و الطاغوت ... را نازل كرد (١٣١).

## تفاوت على عليه‌السلامدر تفسير قرآن با خلفاى ثلاثه

بعضى گفته اند علت نقل روايات خيلى كم از سه خليفه ابوبكر و عمر و عثمان در باب تفسير قرآن اين است كه هر سه نفر آنان در ميان مردمى زندگى مى كردند كه همگى به آيات قرآن و تفسير آنها آگاهى داشتند، معانى و احكام آن را مى فهميدند و به خصوصيات زبان عربى آشنا بودند. اما على بن ابيطالب عليه‌السلام بعد از آنان آنقدر زندگى كرد تا آنكه مردم به وجود كسى كه قرآن را برايشان تفسير كند احتياج شديد پيدا كردند.

به علاوه امام (على بن ابيطالب عليه السلام) به برترى فكرى علم و دانش ‍ سرشار و اشرافات قلبى از ديگران ممتاز بوده است (در ضمن بايد توجه داشت كه اشتغال سه خليفه اول به امر خلافت و اجراى حكومت علت كمى نقل روايت از ايشان است) چنانچه معمر از وهب بن عيوب بن ابى الطغيل نقل مى كند كه گفت : على عليه‌السلام را ديدم كه خطبه مى خواند و مى گفت :

سلونى فوالله لما تسالونى عن شى ء الا اخبرتكم . و سلونى عن كتاب الله فوالله ما من آيه الا و اءنا اعلم ابالليل نزلت ام بالنهار؟ افى سهل ام فى جبل (١٣٢) ؟

در اينجا ذكر اين نكته ضرورى است كه سيوطى و زرقانى هيچيك به روشنى بيان نكرده اند كه اندك بودن روايات تفسيرى از سه خليفه (ابوبكر، عمر، عثمان) اگر به دليل عدم احتياج مردم به تفسير قرآن بوده است ، آيا اين عدم احتياج به سبب اكتفا به دانش خود بوده يا به مقدار كفايت از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله دريافت كرده بودند؟ در صورتى كه اختلاف در تفسير قرآن خود شاهدى گويا بر اين مطلب است كه اعراب آن زمان در شناخت همه قرآن با يكديگر برابر نبودند و در فهم محكم و متشابه آن ، حتى علما و دانشمندان آن زمان نيز متفاوت بودند و عده اى بر عده اى ديگر برترى داشتند (١٣٣) تا آنجا كه برخى همه قرآن را محكم و گروهى همه آن را متشابه مى دانستند.

آنچه از روايات تفسيرى فهميده مى شود اين است كه شخص پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله خود آيات مجمل قرآن را بيان مى نموده ، ناسخ و منسوخ آن را متمايز مى كرده و به اصحابش مى فهمانده است .

اما بحث و سخن اصلى در اين است كه آيا همه صحابه آن حضرت به كليه مطالبى كه پيامبر بر ايشان بيان مى نمود احاطه داشتند و تمام آنها را به درستى درك مى كردند يا خير؟ مگرنه اين است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله خود مى گفت :

رب حامل ففه ليس بفقيه (١٣٤) و مگر نه اين است كه بسيارى از علما و دانشمندان علوم اسلامى را عقيده بر آن بوده و هست كه عرب در فهم قرآن نمى توانست به شناخت لغت بسنده كند و بيشتر آنان در بسيارى از موارد احتياج به توضيح پيدا مى كردند.

## اوصاف حاملان قرآن

قال الصادق عليه‌السلام:

القراء ثلاثه : قارى ء القرآن ليستدر به الملوك و يستطيل به على الناس فذاك من اهل النار و قارى ء قراءالقرآن فحفظ حروفه و ضيع حدوده فداك من اهل النار و قارى ء قراء القرآن فاستتر به تحت برنسه فهو يعمل بمحكمه و يؤ من بمتاشبهه و يقيم فرائضه و يحل حلاله و يحرم حرامه فهذا ممن ينقذه الله من مضلات الفتن ، و هو من اهل الجنه و يشفع فيمن شاء .

الخصال ١/١٤٢

قاريان قرآن سه گونه اند: كسى قرآن خواند از براى آنكه از سلاطين منفعت طلبد و بر مردم فخر فروشد كه اين شخص از اهل دوزخ باشد. و كسى قرآن خواند و حروفش رعايت كند ولى حدودش ضايع كند. اين نيز از اهل دوزخ باشد. كسى قرآن خواند ولى به خود مشغول باشد و به محكم قرآن عمل كند و به متشابهش ايمان آرد و واجباتش به پا دارد و حلالش را حلال داند و حرامش را حرام سازد. اين شخص از كسانى باشد كه خداى آنان را از فتنهه هاى گمراه كننده برهاند و از اهل بهشت باشد و درباره هر كه خواهد شفاعت كند.

## تصرف ولايتى در حفظ قرآن

نامش محمدكاظم از اهالى ساروق ، از روستاهاى فراهان بود، در روستايى دورافتاده و در خانواده اى بى سواد و فاقد امكانات ديده به جهان گشود و در همان جا به كار كشاورزى اشتغال داشت . نه كتابى خوانده بود و نه مدرسه اى رفته و نه حتى حروف فارسى يا عربى را مى شناخت . آن وقتى كه او را ديدم ، مردى ساده با سرو قامتى كوچك ، پيشانى پرچين و كوتاه و رنگ تيره گندمى بود. به گونه اى كه روانشناسان مى گفتند:

در مغز او هيچ نيرو و استعداد براى حفظ و درك مطلب و مفاهيم به طور طبيعى ديده نمى شود عجيب اينكه با اين سابقه ناگاه با عنايتى از سوى خاندان وحى و رسالت تمامى آيات قرآن را يك باره حافظ شد آن هم به گونه اى حافظ بود كه مى توانست قرآن را از آغاز تا پايان و به عكس قرائت كند كه براى افراد عادى ميسر نيست .

به او آمادگى و قدرت عجيبى در اين مورد عنايت شده بود كه پس از دهها بار آزمايش از سوى علما و مراجع تقليد و بزرگان حوزه علميه ايران و عراق نشان داده بود كه نه تنها تمامى قرآن را بى هيچ غلط يا درنگ مى تواند از حفظ بخواند بلكه هر قرآنى به دست او مى دادند آيه مورد نظر افراد را از حفظ مى خواند و با يك اشاره آن را مى يافت و نشان مى داد و آيات قبل و بعد را مى خواند و مى گفت در كدام سوره است و آيه مشابه دارد يا ندارد و همه علماء امر او را غيرعادى مى نگريستند.

قرآن را بسيار سريع و بى غلط مى خواند و معمولا در شبانه روز دوبار قرآن را از اول تا آخر ختم مى كرد.

## على عليه‌السلام با قرآن است و از آن جدا نمى گردد

روزى سلمان و ابوذر و مقداد، در مدينه كنار يكديگر نشسته بودند. مردى كه از كوفه براى تحقيق و يافتن راه حق آمده بود، نزد آنها نشست و گفت : مرا راهنمايى كنيد، سلمان گفت : عليك يكتاب الله فالزمه ، وعلى بن ابيطالب فانه مع القرآن لايفارقه بر تو باد به كتاب خدا قرآن ، پيوند خود را با قرآن ، برقرار ساز و همچنين به على عليه‌السلام بپيوند و در راه او حركت كن ، زيرا على عليه‌السلام با قرآن است ، و از آن جدا نمى گردد. سپس گفت : من گواهى مى دهم كه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيدم ، فرمود: على عليه‌السلام با حق است و هر كجا حق بگردد، على عليه‌السلامهمان جا مى گردد، على عليه‌السلامراستگو و مشخص كننده حق و باطل است (١٣٥).

## منادى توحيد را كذاب خواندند

سالهاى آغاز بعثت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله بود، مردم در بازارچه ذى المجاز سرگرم خريد و فروش بودند، ناگاه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله را ديدند كه روپوش سرخى بر دوش افكنده و با صداى بلند مى گويد:

ايهاالناس قولوا لا اله الا الله تفلحوا

اى مردم ! بگوييد معبودى جز خداى يكتا نيست تا رستگار شويد.

در همان لحظه ديدند، ابولهب (عموى پيامبر) پشت سر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله حركت مى كند، و به سوى آن حضرت سنگ مى پراند، به طورى كه بر اثر سنگ اندازى او، پاى مبارك پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله پر از خون شده بود، گوش كردند، شنيدند ابولهب فرياد مى زند:

يا ايهاالناس لا تطيعوه قانه كذاب :

اى مردم ! از سخنان محمد پيروى نكنيد، زيرا او دروغگو است (١٣٦) .

## شيخ مفيد چهره درخشان تشيع

همان گونه كه مى دانيم شيخ مفيد از چهره هاى بسيار درخشان شيعه است . ابوعلى جعفرى كه داماد مفيد و يكى از شاگردان اوست ، گفته است شبها مختصرى مى خوابيد و باقى را به نماز يا مطالعه يا تدريس يا تلاوت قرآن مجيد مى گذرانيد؛ ما كان ينام من الليل الا هجعه ثم يقوم يصلى او يطالع اويدرس اويتلو القرآن . (١٣٧)

## خواندن قرآن هنگام غذا

امام رضا عليه‌السلام هنگامى كه كنار سفره مى نشست و مى خواست غذا بخورد، دستور مى داد سينى بزرگى كنار سفره مى گذاشتند، آنگاه از هر غذايى كه در سفره بود، از بهترين آنها برمى داشت ، و در آن سينى مى گذاشت ، سپس دستور مى داد آنها را براى نيازمندان ببرند.

آنگاه آيه ١١ به بعد سوره بلد را قرائت مى فرمود:

فلا اقتحم العقبه و ماادراك ماالعقبه فك رقبه او اطعام فى يوم ذى مسغبه يتيما ذا مقربه او مسكينا ذا متربه

ولى او (انسان ناسپاس) از گردنه مهم بالا نرفت - و تو نمى دانى آن گردنه چيست ؟ - آزادكردن برده است - يا اطعام كردن در روز گرسنگى يتيمى از خويشاوندان را، يا مستمندى به خاك افتاده را.

سپس مى افزود:

خداى متعال مى دانست كه همه به آزادكردن بردگان قادر نيستند. از اين رو، راه ديگرى (مانند غذارسانى به مستمندان) به سوى بهشتش قرار(١٣٨) داد

## فرياد زد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله كشته شد

و ما محمد الارسول قد خلت من قبله الرسل اءفان مات اءو قتل انقلبتم على اءعقابكم و من ينقلب على عقيبه فلن بضرالله شيئا و سيجزى الله الشاكرين (١٣٩).

محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله فقط فرستاده خدا بود و پيش از او فرستادگان ديگرى نيز بودند، آيا اگر او بميرد يا كشته شود شما به عقب برمى گرديد؟ و هر كس به گذشته بازگردد، هرگز ضررى به خدا نمى زند و بزودى خداوند شاكران را پاداش خواهد داد.

آيه فوق ، ناظر به يكى از فرازهاى جنگ احد است ؛ لحظاتى كه آتش جنگ ميان مسلمانان و مشركان به شدت شعله مى كشيد، ناگهان آوايى بلند شد و كسى فرياد زد: محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله كشته شد... و اين درست همان لحظه اى بود كه مردى به نام عمر وبن قميئه حارثى سنگى به سوى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله پرتاب كرد و نتيجه اصابت آن ، پيشانى و دندان آن حضرت شكست و لب پايين وى شكافت و خون صورتش را فراگرفت . در اين موقع ، دشمن درصدد برآمد كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله را به قتل برساند كه مصعب بن عمير يكى از پرچمداران ارتش ‍ اسلام ، جلو حملات آن را گرفت و خود در اين ميان به فوز شهادت نائل آمد. شباهت زياد وى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ، دشمن را بدين توهم دچار ساخت كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در خاك و خون غلطيده است و از اين رو فرياد برآوردند و خبر شهادت حضرت را با صدايى بلند به همه لشگرگاه رسانيدند.

انتشار اين خبر به همان اندازه كه در تقويت و روحيه مشركان مؤ ثر واقع شد در صفوف مسلمانان تزلزل و ضعف پديد آورد! جمعى كه اكثريت را تشكيل مى دادند به دست و پا افتاده و گريز از ميدان نبرد را به پايدارى و مقاومت ترجيح دادند و به سرعت صحنه نبرد را ترك كردند، حتى در انديشه برخى ، پناه آوردن به اردوى شرك و امان خواستن از سران مشركان به طور جدى مطرح گرديد! تنها اقليتى فداكار و پايدار همچون على عليه‌السلام و و ابودجانه و طلحه و برخى ديگر بودند كه با استقامت و جانفشانى ، ديگران را نيز به استوارى و ثبات در راه عقيده دعوت كردند. از جمله انى بن نصر به ميان آنان آمد و گفت : اى مردم ، اگر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله كشته شده خداى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله كشته نشده است ، بايستيد و پيكار كنيد و در راه آرمان الهى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله شربت شهادت بنوشيد! و در پى اين سخنان به دشمن حمله كرد و شهيد شد. ديرى نگذشت كه زنده بودن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بر همگان روشن شد و برگ برنده دشمن باطل گشت و مسلمانان به سوى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بازگشتند.

آيه فوق ، در چنين زمينه اى نازل گرديده و مسلمانان سست ايمان و زودباور را مورد نكوهش و سرزنش قرار داد (١٤٠).

## زبيده و قرآن گران قيمت

زبيده همسر هارون الرشيد قرآنى بسيار گران قيمت داشت كه آن را با زر و زيور و جواهرات تزيين كرده بود و علاقه فراوانى به آن داشت . يك روز هنگامى كه از همان قرآن تلاوت مى كرد به آيه لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون (١٤١) رسيد، با خواندن آيه در فكر فرو رفت و با خود گفت :

هيچ چيز مثل اين قرآن نزد من محبوب نيست و بايد آن را در راه خدا انفاق كنم . به دنبال جواهر فروشان فرستاد و تزيينات و جواهرات آن را بفروخت و بهايش را در بيابانهاى حجاز براى تهيه آب مورد نياز باديه نشينان مصرف كرد. مى گويند امروز هم بقاياى آن چاهها وجود دارد و به نام او ناميده مى شود (١٤٢).

## سيزده سال قرآن را با تدبر خواندم

زيد فرزند امام سجاد عليه‌السلام از مردان نمونه تاريخ است كه در تمامى ابعاد مانند عرفان ، زهد، جهاد، شجاعت ، علم و فقاهت ، بيدارى ، هجرت و... پس از امامان ، بى نظير بود. قابل ذكر است كه در نگين انگشتر او كه خط فكرى او را نشان مى داد، نوشته شده بود:

اصبر توجه اصدق تنجع :

استقامت كن تا به پاداش آن برسى ، و راستگو باش تا نجات يابى .

مادر او كنيز بود و حوراء يا غزاله نام داشت ، زيد به سال ٦٦ يا ٦٧ هجرى بعد از طلوع فجر متولد شد و در سال ١٢١ در سن ٥٥ سالگى بر ضد طاغوت زمانش ، هشام بن عبدالملك قيام كرد و سرانجام به شهادت رسيد. از سخنان اوست : سيزده سال قرآن را با تدبر خواندم ، چيزى در قرآن بهتر از آگاهى و عبادت نيافتم (١٤٣).

جالب اينكه قبل از تولد زيد، از ناحيه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و على عليه‌السلام از ولادت و سپس انقلاب او و كيفيت شهادت و نام و نشان او خبر داده بودند و به اين ترتيب در ذهن امام سجاد عليه‌السلام ترسيمى از زيد بود كه در آينده رهبر انقلاب مى شود. تا اينكه طبق معمول ، امام سجاد عليه‌السلام پس از اذان صبح ، نماز صبح را خواند و مشغول تعقيب گرديد و عادت آن حضرت اين بود كه تعقيب نماز را تا طلوع آفتاب ادامه مى داد. در اين هنگام خبر آوردند كه خداوند پسرى به آن حضرت عنايت فرموده است .

امام سجاد عليه‌السلام به اصحاب خود رو كرد و فرمود: اين كودك را جه نام بگذارم ؟ هر كسى نامى گفت ، حضرت قرآن طلبيد، قرآنى را به آن حضرت دادند، به قرآن تفاءل زد، آيه اول صفحه اول اين آيه آمد: و فضل الله المجاهدين على القاعدين اجرا عظيما : خداوند، مجاهدان را بر نشستگان به پاداش بزرگ برترى داد.

بار ديگر قرآن را گشود. اين بار در آغاز صفحه اول قرآن ، اين آيه آمد:

ان الله اشترى من المؤ منين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه يقاتلون فى سبيل الله فيقتلون و يقتلون وعدا عليه حقا فى التوراه و الانجيل و القرآن و من اوفى بعهده من الله فاستيشروا بيعكم الذى بايعتم به ذلك هو الفوز العظيم : (١٤٤)

خداوند جان و مال مؤ منان را در برابر بهشت ، خريدارى كرده ، مؤ منانى كه در راه خدا مى جنگند و يا خود كشته مى شوند و اين وعده قطعى در تورات و انجيل و قرآن است ، كيست كه باوفاتر از خدا در انجام وعده اش باشد، پس شما در اين معامله اى كه كرده ايد به خود مژده دهيد كه اين پيروزى سعادتى بزرگ است .

امام سجاد عليه‌السلاماين دو آيه را در ذهن خود بررسى كرد و ديد هر دو در مورد جهاد و ايثار در راه خداست ، و از آن ترسيمى كه در مورد زيد، رسول خدا و على عليه‌السلام فرموده بود كه در صلب امام سجاد پديد مى آيد، نتيجه گرفت اين كودك همان زيد است ، آنگاه مكرر به حاضران فرمود: سوگند به خدا اين فرزند، همان زيد است ، و نام او را زيد گذاشت . (١٤٥)

## با اين آيه حال پيامبر دگرگون شد

وقتى آيه وجى ء يومئذ بجهنم ... نازل شد، رنگ چهره مبارك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دگرگون گشت . اين حالت بر اصحاب گران آمد، بعضى به سراغ على عليه‌السلام رفتند و ماجرا را بيان كردند.

على عليه‌السلام آمد و ميان دو شانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را بوسيد و فرمود: اى رسول خدا، پدر و مادرم به فدايت باد، چه حادثه اى روى داد؟ فرمود: جبرئيل اين آيه بر من تلاوت كرد. على عليه‌السلام گفت : چگونه جهنم را مى آورند؟ فرمود: هفتاد هزار فرشته آن را هفتاد هزار مهار مى كشند و مى آورند! و آن در حال سركشى است كه اگر او را رها كنند همه را آتش ‍ مى زند، سپس من در برابر جهنم قرار مى گيرم و او مى گويد: اى محمد! مرا با تو كارى نيست ، خداوند گوشت تو را بر من حرام كرده است . على مى فرمايد: در آن روز هر كس در فكر خويش است ، اما محمد مى گويد

رب امتى ، رب امتى

پروردگارا! امتم امتم .

## قرائت از روى قرآن

قال الباقر عليه‌السلام:

افضل العباده ، القراءه فى المصحف .

الغايات /١٨٧

برترين عبادت ، خواندن قرآن از روى مصحف است .

قال الصادق عليه‌السلام:

ثلاثه يشكون الى الله عزوجل مسجد خراب لا يصلى فيه اهله ، و عالم بين جهال ، و مصحف معلق قد وقع عليه الغبار لا يقرافيه .

الكافى ٢/٦١٣، و الخصال ١/١٤٢

سه گروه نزد خدا شكايت برند: مسجد ويرانى كه اهلش در آن نماز نگزارند. دانايى كه بين جاهلان تنها بماند و قرآن رها شده و غبار گرفته كه خوانده نگردد.

## قرآن مزد رسالت را اينگونه مى دهد

هنگامى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله وارد مدينه شد و پايه هاى اسلام محكم گرديد، انصار گفتند: ما خدمتش مى رسيم و عرض مى كنيم : اگر مشكلات مالى پيدا شد اين اموال ما بدون هيچگونه قيد و شرط در اختيار تو قرار دارد. هنگامى كه اين سخن را خدمتش عرض كردند، آيه قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده فى القربى (١٤٦) من مزدى از شما در برابر رسالت جز محبت نزديكانم نمى طلبم نازل شد و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آن را بر آنها تلاوت كرد و سپس فرمود: نزديكان مرا بعد از من دوست داريد. آنها با خوشحالى و رضايت از محضرش بيرون آمدند. اما عده اى از منافقان گفتند: اين سخنى است كه بر خدا افترا بسته و هدفش اين است كه ما را بعد از خود در برابر خويشاوندانش ذليل كند.

اين آيه نازل شد: ام يقولون افترى على الله كذبا فان يشاءالله يختم على قلبك و يمح الله الباطل و يحق الحق بكلماته انه عليم بذات الصدور (١٤٧)

و بدينوسيله پاسخ آنان را داد و گروهى از آنها پشيمان شدند و گريه كردند و توبه نمودند و خدا توبه آنها را پذيرفت . (١٤٨)

## قرآن و ارفاقى در حق روزه داران

در تفسير نعمانى از على عليه‌السلام نقل مى كند: هنگامى كه خداوند متعال روزه را واجب كرد، همچنين واجب نمود كه روزه داران در شبهاى ماه رمضان نيز جماع نكنند، چنانچه روزه اى كه بر بنى اسرائيل واجب شده بود نيز بايستى در شبهاى ماه رمضان جماع نكنند و نيز هرگاه در اول شب قبل از افطار خواب مى رفت نبايستى چيزى بخورند. پيرمردى از اصحاب پيغمبر به نام مطعم بن جبير در حفر خندق شركت داشت و اين عمل در ماه رمضان بود. مطعم روزى پس از فراغت از حفر خندق به منزل خود آمد و نماز مغرب خود را بجاى آورد ولى زوجه او افطارى او را به تاءخير انداخت و او را خواب ربود و زوجه اش وقتى كه ديد او در خوابست بيدارش نمود، مطعم متوجه شد كه خواب بوده اطهار كرد تنها خودت افطار كن و براى من كه خوابيده ام ، طعام حرام است . ناچار امساك كرد. فرداى آن روز با همان حال مشغول حفر خندق شد، ناگاه بيهوش گشت و پيغمبر از سبب آن پرسيد، پس جريان را نقل كرد، و ديگر اينكه مسلمانان چون نمى توانستند در شب جماع نكنند و امساك نمايند ناچار مخفيانه جماع مى كردند. پيغمبر اسلام در اين رابطه با پروردگارش مناجات كرد و آيه شريفه اجل لكم ليله الصيام الرفث ... تا جمله كلوا و اشربوا حتى يتبن لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر ثم اتمواالصيام الى الليل (يعنى بخوريد و بياشاميد تا رشته سفيد از رشته سياه از صبح پديد آيد سپس روزه را تا شب ادامه دهيد) نازل گرديد. پس اين آيه شريفه ، حكم سابق را نسخ كرد. (١٤٩)

## خاطرات پيامبر از جبل النور

غار حراء كه در قله كوه بسيار بلندى در مكه قرار گرفته و اكنون به آن كوه جبل النور مى گويند از عجايب معنوى تاريخ اسلام است .

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله قبل از بعثت سالى يك ماه تمام به (غار حراء) مى رفت ، شب و روز در آنجا بود و به عبادت مى پرداخت و هر وقت ماه به پايان مى رسيد از كوه سرازير مى شد و يكسره كنار كعبه مى آمد و آن را هفت بار طواف مى كرد و سپس به خانه خود باز مى گشت . پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله زمانى كه به مقام رسالت رسيد و وحى بر او نازل شد در همان ماهى بود كه طبق معمول هر سال در غار حرا به سر مى برد (١٥٠).

جالب اينكه طبق قرائن و احاديث على عليه‌السلام(كه در آن هنگام كمتر از ده سال داشت) به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در غار حرا مى رفت و در جوار آن حضرت به عبادت مشغول مى شد، چنان كه در نهج البلاغه حضرت على عليه‌السلام فرمود:

و لقد كان بجاور فى كل سنه بحراء فاراه و لايراه غيرى .

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله هر سال در غار حرا مى پرداخت و كسى جز من او را نمى ديد (١٥١).

## پيامبر شاهد بر امت

عبدالله بن مسعود مى گويد: پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

قرآن را براى من قرائت كن و من اتفاقى سوره نساء را باز كردم ، وقتى به آيه فكيف اذا جئنا من كل امه بشهيد وجنابك على مؤ لاء شهيدا (١٥٢) رسيدم ديدم اشك از چشمان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرو مى ريزد، فرمود:

اكنون بس است (١٥٣).

## قرآن و كمك به جبهه

سپاه اسلام براى جنگى (كه ظاهرا جنگ تبوك بود) آماده مى شدند. اين جنگ نياز شديد به كمك مالى داشت ، هركس هر اندازه مى توانست كمك مى كرد، يكى از مسلمين به نام ابوعقيل انصارى (يا سالم بن عمير) يك كارگر ساده بود، آنچه از مزد كارگرى بدست مى آورد، در مخارج ساده زندگيش مصرف مى شد، و ديگر زياد نمى آمد، ولى او تصميم گرفت تا شبانه نيز اضافه كار كند، بلكه بتواند به ارتش اسلام كمك مالى نمايد. او شب براى شخصى به كشيدن آب از چاه پرداخت و از اين راه دو من خرما بدست آورد، يك من آن را براى خانواده اش ذخيره كرد، و يك من ديگر آن را به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آورد و به عنوان كمك ناچيز به آن حضرت داد. جمعى از كوردلان منافق صفت در آنجا بودند، و كمك ناچيز آن كارگر زحمتكش را به مسخره گرفتند، و پوزخند مى زدند كه مثلا آيا كار لشگر اسلام به جايى رسيده كه نيازمند به يك من خرماى يك كارگر ساده دارد؟ اين پوزخند نيش دار گناه بزرگى بود، چرا كه هم يك كارگر تحقير مى شد و هم دهن كجى به سپاه اسلام بود. جبرئيل بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نازل شد و دو آيه سوره توبه (آيه ٧٩ - ٨٠) را در محكوميت و طرد آن مسخره كنندگان كوردل نازل كرد:

الذين يلمزون المطوعين من المؤ منين ...

كسانى كه از كمكهاى مالى مؤ منان مطبع ، عيبجويى مى كنند و آنها را كه دسترسى جز مقدار ناچيز، توان ندارند مسخره مى نمايند، خدا آنها را مسخره مى كند و براى آنان عذاب دردناك است ، اى پيامبر! چه براى آنها استغفاره كنى و چه نكنى (حتى) اگر هفتاد بار براى آنها استغفار كنى . هرگز خداوند آنها را نمى آمرزد، چرا كه آنها خدا و پيامبرش را انكار كردند، و خداوند جمعيت فاسقان را هدايت نمى كند (١٥٤).

## قرآن و مذمت توجيه گران

خلاصه داستان سبت كه در قرآن در آيه ١٦٣ تا ١٦٦ سوره اعراف آمده اين است : جمعى از بنى اسرائيل در ساحل درياى احمر در شهر ايله به نقلى در زمان حضرت داوود زندگى مى كردند. خداوند خواست آنها را امتحان كند. توسط پيامبرشان صيد ماهى در روز شنبه را بر آنها حرام اعلام كرد. آنها به اصطلاح از راه كلاه شرعى وارد شده ، حوضچه هايى در كنار دريا درست كردند، وقتى ماهيها روزهاى شنبه به آن حوضچه ها مى آمدند، هنگام غروب سر بند آن حوضچه ها را مى بستند، ماهيهاى زيادى در آن حوضچه ها مى ماند بعد در روز يكشنبه يا روزهاى بعد آنها را صيد مى كردند و مى گفتند: خدا ما را از صيد ماهى در روز شنبه نهى كرده نه در روزهاى بعد.

قرآن در آيه ١٦٥ سوره اعراف مى فرمايد:

آنها كه ظلم (به خود) كردند و نافرمانى نمودند به عذاب سختى گرفتار كرديم ولى آنها را كه نهى از منكر مى نمودند نجات داديم اما سرنوشت دسته سوم (يعنى آنانكه اين فرمان را گوش كردند ولى سكوت نمودند و نهى از منكر نمى كردند) در قرآن به خوبى روشن نيست (١٥٥).

عكرمه مى گويد: نزد ابن عباس رفتم (١٥٦) و ديدم قرآن به دستش گرفته و مى خواند و گريه مى كند، (علت گريه اش را چنين) گفت : مى دانم نهى از منكر كنندگان نجات يافتند و گنهكاران عذاب شدند ولى نمى دانم خداوند با سكوت كنندگان جه كرد؟ كه هم اكنون حال ما (كه ساكت هستيم) چنين است (١٥٧). با توجه به اينكه طبق ظاهر آيه ١٦٦ سوره اعراف و روايات متعدد گنهكاران به صورت ميمون مسخ شدند و سپس به هلاكت رسيدند. ميمون حيوانى است كه در تقليد كوركورانه بارز است ، شايد مسخ آنها به صورت ميمون بخاطر همان تقليد كوركورانه آنها از همديگر در صيد ماهى بوده است .

## دليل تكرار در سوره كافرون

ابوشاكرد بصانى يكى از نادقه عصر امام صادق عليه‌السلام از ابوجعفر احول (معروف به مؤ من طاق) دليل تكرار آيات سوره كافرون را سؤ ال كرد و گفت : آيا ممكن است شخصى حكيم اين چنين تكرارى در كلامش باشد؟ ابوجعفر پاسخى نداشت ، چيزى نگفت تا وارد مدينه شد و اين سؤ ال را از امام صادق عليه‌السلامپرسيد. حضرت فرمود: علت تكرار اين بود كه قريش به رسول خدا پيشنهاد كردند كه يك سال تو خدايان ما را بپرست ، سال ديگر ما خداى تو را مى پرستيم ، و دوباره سال بعد تو خدايان ما را پرستش كن و سال چهارم ما خداى تو را مى پرستيم و چون آنها تكرار كردند، خداوند هم در جواب پاسخ آنها آيات را مكرر فرمود.

هنگامى كه ابوجعفر اين پاسخ را براى ابوشاكر بيان كرد او گفت : اين سخن تو نيست بلكه از امام صادق عليه‌السلام است . (١٥٨)

## اى رسول خدا قرآن ديگرى بياور تا قبول كنيم

عده اى از بت پرستان خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده و گفتند: آنچه در اين قرآن درباره ترك عبادت بتهاى بزرگ ما (لات و عزى و منات و هبل) و مذمت از آنان وارد شده براى ما قابل قبول و تحمل نيست ، اگر مى خواهى از تو پيروى كنيم ، قرآن ديگرى بياور كه اين ايراد در آن نباشد، و يا اينگونه مطالب را در قرآن كنونى تغيير بده !

اين آيات نازل شد:

و اذا تتلى عليهم ءاياتنا بينات قال الذين لا يرجون لقاءناائت بقران غير هذا او بدله قل مايكون لى ان ابدله من تلقاء نفسى ان اتبع الاما يوحى الى انى اخاف ان عصيت ربى عذاب يوم عظيم (١٥٩).

هرگاه آيات روشن ما بر خلق تلاوت شود منكرات معاد كه اميدوار به لقاء ما نيستند به رسول ما اعتراض كرده گفتند: اگر تو رسولى ، قرآنى هم غير از اين بياور، يا همين را به قرآن ديگر مبتدل ساز، اى رسول ما در پاسخ آنها بگو مرا نرسد از پيش خود قرآن را تبديل كنم من از هيچ چيز جز وحى خدا پيروى نخواهم كرد و اگر عصيان پروردگار كنم ، از عذاب روز بزرگ قيامت مى ترسم .

و به اين وسيله پاسخ كوبنده اى به آنان داده شد. (١٦٠)

## دو آيه را مى خوانم ولى موفق نمى شوم

شخصى خدمت امام صادق عليه‌السلام آمد و عرض كرد: دو آيه در قرآن است كه من هر چه به سراغ آن مى روم آن را نمى يابم (و به محتواى آن نمى رسم). حضرت فرمود: كدام آيات ؟ او گفت : آيه اول اين سخن خداوند است كه فرمود: مرا بخوانيد تا دعاى شما را مستجاب كنم ادعونى استجب لكم و من خدا را مى خوانم اما دعايم مستجاب نمى شود!

امام فرمود: آيا فكر مى كنى خداوند عزوجل وعده خود را تخلف كرده ؟ گفت : نه . فرمود: علت آن چيست ؟ عرض كرد: نمى دانم . فرمود: اينك به تو خبر مى دهم كسى كه اطاعت خداوند متعال كند در آنچه امر به دعا كرده و جهت دعا را در آن رعايت كند اجابت خواهد كرد. عرض كرد: جهت دعا چيست ؟ فرمود: نخست حمد خدا مى كنى ، و نعمت او را يادآور مى شوى ، سپس شكر مى كنى ، بعد درود بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرستى ، سپس گناهانت را به خاطر مى آورى و اقرار مى كنى و از آنها به خدا پناه مى برى و توبه مى نمايى ، اين است جهت دعا!

سپس فرمود: آيه ديگر كدام است ؟ عرض كرد: اين آيه كه مى فرمايد: در راه خدا انفاق كنيد تا خدا بهتر از آن را به شما بدهد. و ما انفقهم من شى ء فهو يخلقه و هو خير الرازقين ولى من در راه خدا انفاق مى كنم ولى چيزى كه جاى آن را پر كند عايدم نمى شود! امام فرمود: اگر كسى از شما مال حلالى بدست آورد و در راه خدا حلال انفاق كند هيچ درهمى را انفاق نمى كند مگر اينكه خدا عوضش را به او مى دهد (١٦١).

## قرآن و تقدير از شهيدى باوفا

يكى از مسلمانان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به نام انس بن نضر در جنگ بدر حاضر نبود بعدا كه آگاه شد خيلى ناراحت گرديد كه چرا نبوده و در آن جنگ شركت نكرده است . با خدا عهد و پيمان بست كه اگر جنگ ديگرى رخ داد حتما شركت كند و تا سرحد شهادت جانبازى نمايد تا اينكه جنگ احد پيش آمد، او به عهد خود وفا كرده در آن جنگ شركت نمود و هنگامى كه گروهى فرار كردند، او همچنان ايستادگى كرد و جنگيد تا به شهادت رسيد، آنگاه در ارزش كار اين شخص فداكار اين آيه معروف نازل گرديد:

من المومنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا . (١٦٢)

در ميان مؤ منان مردانى هستند كه بر سر عهدى كه با خدا بستند صادقانه ايستادند بعضى پيمان خود را به آخر رساندند و بعضى در انتظارند و هرگز در عهد و پيمانشان تغيير و تبديلى نيست . (١٦٣)

به اين ترتيب انس بن نضر مطابق اين آيه به عنوان منتظران براى اداى پيمان از طرف خدا به شمار آمد.

## به حكم اين آيه بوسيدن حرم ، شرك نيست

يكى از دانشمندان مى گفت : در مدينه بودم ، يكى از شيعيان ايرانى ، پنجره و ديوار مرقد رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله را بوسيد، امام جماعت مسجد كه دانشمند وهابى بود، او را ديد، بر سرش فرياد كشيد كه چرا مى بوسى ؟ اين ديوار از سنگ است و آن پنجره آهن است چرا سنگ و آهن را كه فهم و شعور ندارند مى بوسى ؟ و مرتكب شرك مى شوى ؟ من در برابر فريادهاى او، دلم به حال آن شيعه ايرانى سوخت ، به جلو رفتم و به امام جماعت وهابى ، آنجا گفتم : بوسيدن اين در و پنجره ، نشانه پيوند و علاقه ما به رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله است و هيچ گونه شركى در آن نيست . گفت : نه ، اين كار شرك است . گفتم : آيا آيه ٩٦ سوره يوسف را نخوانده اى كه مى فرمايد:

فلما ان جاء البشير القاه على وجهه فارتد بصيرا .

هنگامى كه بشارت دهنده اى (مبشر زنده بودن يوسف عليه‌السلامنزد پدرش يعقوب) آمد، آن (پيراهن) را بر صورت يعقوب افكند ناگهان يعقوب بينا شد

اين پيراهن ، پارچه بود، چطور شد كه پارچه اى چشم يعقوب را بينا كرد؟ امام جماعت وهابى در پاسخ به سؤ ال من درمانده شد و نتوانست جواب بدهد. ولى حقيقت اين است كه آن پيراهن به يوسف صديق نسبت داشت ، و يعقوب در كنعان ، بوى خوش آن را كه در نزديك مصر بود، استشمام كرد (چنانكه اين معنى در آيه ٩٤ سوره يوسف آمده است) بنابراين انتساب چيزى به اولياء بزرگ خدا، آثار درخشانى دارد، و اين عقيده نه تنها شرك نيست بلكه عين توحيد است ، زيرا آثار درخشان اولياء خدا، از توحيد و عقيده پاك آنها، سرچشمه گرفته است (١٦٤).

## امام نهم با قرآن ارشاد مى كند

مردى خدمت امام محمد تقى عليه‌السلام رسيد با حالى كه شادى و خرسندى از ظاهرش آشكار بود. آن جناب فرمود:

ترا شادمان مى بينم سبب چيست ؟

- يا بن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيدم از پدرت كه مى فرمود: شايسته ترين روزى كه انسان بايد شادمان باشد روزى است كه او را صدقات و نيكى و نفع به برادران دينى از طرف خداوند نصيب شده باشد. امروز ده نفر از برادران دينيم بر من وارد شدند همه بى بضاعت و عيالمند. آنها را پذيرايى كردم به هر يك مقدارى كمك نمودم از اين رو خرسندم .

فرمود: بجان خودم سوگند ترا شايسته است اين شادمانى به شرط اينكه آن عمل را نابود نكرده باشى يا بعد از اين نابود نكنى .

عرض كرد: چگونه ممكن است از بين ببرم با اينكه من از شيعيان خالص ‍ شمايم ؟

فرمود: هم اكنون نابود كردى آن نيكى و كمك به برادران را.

پرسيد: به چه چيزى از بين بردم ؟

امام عليه‌السلام فرمود: اين آيه را بخوان :

ولاتبطلوا صدقاتكم بالمن و الاذى

صدقه هاى خود را با منت نهادن و آزار كردن باطل نكنيد.

عرض كرد: به اشخاصى كه آنها را صدقه و كمك نمودم نه منت گذاردم و نه آنها را آزردم .

آنجناب تفصيل داد كه : در آيه ولاتبطلواصدقاتكم يالمن والاذى خداوند نفرمود باطل نكنيد به منت گذاردن و آزردن كسانى كه به آنها صدقه داده ايد، منظور هر نوع اذيتى است . در نظر تو آزردن آنهايى كه صدقه داده اى بزرگتر است يا فرشتگانى كه ماءمور هستند و يا آزردن ما؟

جواب داد: آزردن شما و ملائكه .

حضرت جواد عليه‌السلام فرمود: به راستى مرا آزردى و صدقه خود را باطل كردى .

پرسيد با چه كارم شما را آزردم يا بن رسول الله ؟

آنجناب شرح داد: با همين سخنت كه گفتى چگونه باطل مى كنم آن را با اينكه از شيعيان خالص شمايم ! مى دانى شيعه خالص ما كيست ؟

با تعجب عرض كرد: نه .

حضرت فرمود: حزبيل مؤ من آل فرعون و صاحب يس كه خداوند مى فرمايد: و جاءرجل من اقصى المدينه يسعى سلمان ، ابوذر، مقداد و عمار خود را با چنين اشخاصى برابر داشتى آيا با اين سخن ملائكه و ما را نيازردى ؟

عرض كرد: استغفرالله و اتوب اليه يا بن رسول الله پس چه بگويم ؟

فرمود: بگو من از دوستان شمايم و دشمن دشمنانتان و دوست دوستانتان .

عرض كرد: و همين را مى گويم و همينطور نيز هستم و از آنچه گفتم كه بواسطه نپسنديدن خدا مورد پسند شما و فرشتگان نيز نبود، توبه كردم .

امام عليه‌السلامفرمود: اكنون ثوابهاى از بين رفته صدقه ات بازگشت نمود (١٦٥)

## اوصاف حاملان قرآن

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله :

ان اءحق الناس بالتخشع فى السر و العلانيه لحامل القرآن و ان احق الناس فى السر و العلانيه بالصلاه و الصوم لحامل القرآن ثم نادى باعلى صوته : يا حامل القرآن ! تواضع به ، يرفعك الله و لا تعزر به ، فيذلك الله . يا حامل القرآن ! تزين به لله يزينك الله به و لا تزين به للناس فيشينك الله به .

الكافى ٢/٦٠٤، و البحار ٩٢/١٨٥: و مستدرك الوسائل ٤/٢٥٠

همانا سزاوارترين مردمان به فروتنى و خشوع در پنهان و آشكار حامل قرآن است و شايسته ترين آدمى به نمازگزارى و روزه دارى اندرون و بيرون حامل قرآن است . سپس با صداى بلند ندا سرداد: اى حامل قرآن ! به خاطر قرآن عزت و بزرگى مجوى كه خدا تو را پست و زبون سازد. اى حامل قرآن ! براى خدا خود را به قرآن آراسته كن ، كه خدا تو را به قرآن زينت دهد. و براى مردم خود را به قرآن مياراى ، كه خدا ترا به قرآن رسوا و شرمنده سازد.

## استدلال به قرآن عليه طاغوتى ستمگر

هارون الرشيد پنجمين خليفه مقتدر عباسى ، طاغوتى بزرگ و ديكتاتورى بى نظير در زمان خود بود و در ميان تمام خلفاى عباسى هيچكدام قدرت و شكوه ظاهرى او را نداشتند و مردم ستمديده نمى توانستند در برابر او و دژخيمان جلاد او كوچكترين حركتى بر ضد او نشان دهند.

امام هفتم شيعيان حضرت موسى كاظم عليه‌السلام در برابر اين طاغوت قلدر، هيچگونه واهمه اى نداشت و در فرصتهاى مناسب افشاگرى مى كرد و فتوى آن حضرت در مورد حرمت ورود و همكارى در دستگاه هارون در همه جهان اسلام پيچيده بود.

روزى به مناسبتى امام موسى بن جعفر عليه‌السلام را به كاخ زيبا و سر به فلك كشيده و استوار هارون بردند. هارون پس از احوالپرسى متعارف به آن حضرت رو كرد و گفت : اين كاخ چيست ؟ امام بى آنكه به سلطنت و قدرت هارون اعتنايى كند، فرمود: اين خانه تبهكاران است كه قرآن (در سوره اعراف / آيه ١٤٦) مى فرمايد:

ساءصرف عن آياتى الذين يتكبرون فى الارض بغيرالحق و ان يروا كل آيه لايومنوا بهاوان يروا سبيل الرشد لا يتخذوه سبيلا

بزودى كسانى را كه در روى زمين به ناحق تكبر مى ورزند از ايمان به آيات خود منصرف مى سازيم (بطورى كه) اگر هر آيه و نشانه اى را ببينند به آن ايمان نمى آورند و اگر راه هدايت را ببينند آن را انتخاب نمى كنند.

هارون گفت : پس اين خانه (كاخ)، خانه كيست ؟ امام فرمود: اين خانه زمانى براى شيعيان ما بود و براى غير آنها، آتش شعله ور است .

هارون گفت : چرا صاحب خانه (شيعيان) آن را تصرف نمى كنند؟ امام (قريب به اين مضمون) فرمود: در وقت خودش كه تعمير آن امكان داشت خواهند گرفت و اكنون هنوز وقتش نرسيده است .

هارون گفت : شيعيان تو كجايند؟ امام كاظم عليه‌السلام اين آيه را تلاوت فرمود:

لم يكن الذين كفروا من اهل الكتاب و المشركين منفكين حتى ناتيهم البينه :

آن كسانى كه از اهل كتاب و مشركان كافر شدند (از انحراف) بازنايستند و حجت روشن براى آنها بيايد. (١٦٦)

اينجا بود كه هارون خشمگين شد كه همچون مارگزيده به خود مى پيچيد و چنان بى ادبى و گستاخى به ساحت مقدس امام عليه‌السلام نمود كه قلم از بيان آن شرم دارد (١٦٧). آرى ، امامان ما در برابر ستمگران و طاغوتيان اين چنين قاطعانه سخن مى گفتند و آن را محكوم مى ساختند.

## از استخاره هاى آيت الله حسن زاده آملى

استاد حسن زاده آملى درباره انگيزه چاپ كتاب الهى نامه مى گويند: الهى نامه كلماتى چند است كه از سنوات هزار و سيصد نود تا نود و چهار هجرى به قلم اين كمترين ، حسن حسن زاده آملى ، به اقتضاى تبدل بال و تحول حال ، به رشته نوشته درآمده است ، لذا در تلقى آن ، تثبيت لازم است كه در واقع تنافى ، منتفى است . طبعم به طبع آن راغب نبود كه نشر آن را چه بوده ، جز اينكه با تصويب و ابرام اصدقاء فاضل مركز نشر فرهنگى رجاء زادهم الله تعالى رجاء از ساحت قدس قرآن مجيد، بصورت استخاره ، استجازه نموده ام ، به جواب و اجازات اين آيه كريمه مباركه ، تشرف يافته ام : وفى نسختها هدى و رحمه للذين هم لربهم يرهبون (١٦٨)

به رجاء واثق اين كه بعضى از نفوس مستعده را مفيد افتد جمع بر نشر آن صورت گرفت (١٦٩).

## شدت تاءثير آيات قرآن در امام على عليه السلام

حبه عرنى مى گويد: در آن اثناء كه من و نوف در حياط قصر دارالاماره كوفه خوابيده بوديم ناگهان متوجه شديم كه امير المومنين در باقيمانده شب ، همچون آدمى سرگردان دست بر ديوار گذاشته و مى خواند: ان فى خلق السماوات و الارض و اختلاف الليل و النهار تا آخر آيه ، اين آيات را مى خواند و بسان كسى كه هوش و عقل خود را از دست داده - حيرت زده و سرگردان - گام مى زد، آنگاه فرمود: اى حبه آيا خوابى يا نگرانى و بيدار؟

عرض كردم : بيدارم ، شما كه اينگونه بى تابى و ناراحتى مى كنيد ما چه كنيم و وضع ما چگونه خواهد بود؟ پس چشمها را پايين آورد و گريه كرد. سپس ‍ به من فرمود: اى حبه راستى كه براى خداوند موقفى است و براى ما در برابر او موافقى ، چيزى از اعمالمان بر او پوشيده نيست ، اى حبه راستى كه خداوند به من و تو از رگ گردن نزديكتر است . اى حبه راستى كه هيچ چيز مرا و تو را از ديد خداوند نخواهد پوشانيد. آنگاه خطاب به نوف كرده و فرمود: اى نوف آيا تو در خوابى ؟ عرض كرد: يا امير المومنين بيدارم و گريه من امشب به طول انجاميد. حضرت فرمود: اى نوف اگر امشب گريه تو از خوف خداوند به طول انجاميد فرداى قيامت چشمانت در برابر خداوند روشن خواهد گرديد.

اى نوف قطره اى اشك از چشم آدمى از خوف خدا نمى ريزد مگر اينكه درياهايى را از آتش دوزخ خاموش مى گرداند. اى نوف منزلت هيچكس ‍ بالاتر نيست از كسيكه از خوف خداوند بگريد و در راه خدا دوستى و دشمنى كند. اى نوف كسى كه در راه خدا دوستى كند محبت احدى را بر محبت خداوند ترجيح نمى دهد و مقدم نمى داند و كسى كه در راه خدا دشمنى كند به دشمنان خدا خير نمى رساند و به نفع آنان گام بر نمى دارد.

در آن هنگام كه دوستى و دشمنى شما براى خدا باشد و ديگر صفات نيكى كه ذكر شد، شما حقايق ايمان را كامل كرده ايد. سپس آن دو نفر را مؤ عظه كرد و متذكر نمود و در اواخر آن فرمود: از خداوند بر حذر باشيد به تحقيق كه من شما را انذار كردم . سپس شروع به رفتن و گام برداشتن كرده و مى فرمود: اى كاش مى دانستم كه در غفلتهايم تو - اى - خدا - از من اعراض مى كنى يا ناظر به سوى من مى باشى . و اى كاش مى دانستم در اين خواب طولانى و كمى شكر و سپاسگزاريم بر نعمتهاى تو حال من چگونه است ؟

حبه گويد: به خدا قسم حضرت امير المومنين عليه‌السلام به همين حال ادامه داد تا سپيده صبح طالع شد. (١٧٠)

## حكم خدا در ميان يهوديان احياء مى شود

مرحوم ابوالفتوح رازى قضيه مفصلى را درباره آيه و من الذين هادوا سماعون للكذب سماعون لقوم آخرين لم ياءتوك (مائده / ٤١) ياد مى كند كه ما خلاصه اى از آن را در زير مى آوريم :

جماعتى از احبار يهود گروهى را نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله - راجع به دو نفر از اشراف اهل خيبر كه زنا كرده بودند فرستادند. و حكم آنها در تورات عبارت بود از رجم بود كه نمى خواستند درباره آن دو اجرا نمايند. و چون يهوديان بنى قريظه و بنى النصير با مسلمين در حال صلح به سر مى بردند اين جماعت را با گروهى از اين دو قبيله همراه ساختند. پس از در ميان نهادن جريان ، آن حضرت فرمود: محكوم به رجم و سنگسار شدن هستند. آنها زيربار نرفتند.

حضرت فرمود: حكم آنان حتى در تورات شما عبارت از رجم است . آنان منكر شدند. تا اينكه حضرت از آنها خواست جوانى به نام ابن صوريا را احضار كردند، و وى در برابر سوگند آن حضرت اقرار كرد كه حكم زناى محصنه در تورات عبارت از رجم است .

يهوديان به ابن صوريا اعتراض كردند. وى در پاسخ آنها گفت : در برابر چنان سوگندى ياراى انكار از من سلب شد.

حضرت فرمود: چرا حكم خدا را تحريف كرديد؟

ابن صوريا عرض كرد: اگر فرد بينوايى در ميان ما مرتكب زناى محصنه مى شد او را سنگسار مى كردند ولى اشراف از اين كيفر در صورت ارتكاب زنا مصون بوده اند، در نتيجه عمل زنا در ميان اشراف رايج گرديده ، و اگر مى خواستيم حد را اجرا كنيم فريادشان بلند مى شد و مانع اجراى آن مى گشتند.

تا آنكه پسر عموى پادشاه مرتكب زنا شد و ما از اجراى حد درباره او دريغ كرديم ؛ اما از آن پس نمى توانستيم حد را در مورد زناكاران اجرا نماييم ، و بهانه مى آوردند تا پسر عموى پادشاه مشمول اين قانون واقع نشود و كيفر نگردد و ما زير بار اين حكم نمى رويم . پادشاه احساس درماندگى كرد و شورايى تشكيل داد و نتيجه آن شد كه قانون حد و تازيانه زدن را تصويب كردند: ريسمانى را تافتند و آن را قيراندود ساختند و به وسيله آن چهل ضربه به زناكار وارد ساختيم و روز او را سياه كرده و بر الاغى واژگون نشانديم و او را دور شهر گردانيديم .

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: هم اكنون بازيافتيد كه من به حق ، رسول خدا هستم ، آنگاه فرمان داد آن مرد و زن زناكار را احضار و بر در مسجد رجم و سنگسار كنند، و اين حكم اجرا شد. حضرت خطاب به خدا گفت : گواه باش كه من نخستين كسى هستم كه يكى از اوامر ترا - كه در ميان يهود به دست فراموشى سپرده شده بود - احياء نمودم .

سرانجام پس از گفتگوهايى كه ميان آن حضرت و ابن صوريا رد و بدل شد ابن صوريا ايمان آورد، و به آن حضرت از تبعيض يهوديان در اجراى حد گزارشهايى به عرض رساند كه اگر آنها يكى از ما را مى كشتند به ما اجازه قصاص نمى دادند و ديه اى كه از ما مى ستاندند دو برابر ديه اى بود كه از ما گرفتند (١٧١).

## نوشته اى از خداوند آورد و آزاد شد

نقل كرده اند كه زياد مردى از خوارج را گرفت و حبس نمود، اتفاقا آن شخص فرار كرد، زياد هم برادر او را گرفت و بجاى او زندانى نمود و تهديد كرد كه اگر برادرت را آوردى ترا رها مى كنيم وگرنه گردنت را خواهم زد. آن مرد گفت : اگر نامه اى از طرف امير و فرمانرواى مسلمانان بياورم كه برائت و بى گناهى مرا تصديق كرده باشد آيا مرا رها مى كنى ؟ زياد گفت : آرى . آن مرد گفت پس من نوشته اى از خداى عزيز و رحيم مى آورم و خدا از من و از تو و از فرمانروايى مسلمين گراميتر است علاوه كه دو شاهد هم بر اين نوشته ، اقامه مى كنم و آن دو، ابراهيم و موسى عليه‌السلام هستند. خداى تبارك و تعالى كه راستگوترين گويندگان است مى فرمايد:

ام لم ينباء بما فى صحف موسى و ابراهيم الذى وفى ان لاتزر وازره وزر اخرى وان ليس للانسان الا ما سعى وان سعيه سوف يرى ثم يجزاه الجزاء الاو فى .

آيا آگه نشد به آنچه در تورات موسى و صحف ابراهيم كه وفادارى كرد، آورده كه هيچ كس بار گناه ديگرى را بدوش نخواهد برد و اينكه انسان نتيجه عمل خود را بزودى خواهد ديد، سپس پاداش كاملترى داده خواهد شد.

زياد گفت : خلوا سبيله فهذا رجل قد لقن حجته اين مرد را رها كنيد كه حجت و برهانش تلقين داده شده است .

و حاملا لمن حمله .

حامل : اسم فاعل است يعنى حمل دهنده چنانكه حمل اول صيغه ماضى و ضمير مستتر آن فاعل و ضمير ظاهر مفعول جعل است .

خداوند قرآن را حامل كسى قرار داده كه او قرآن را حمل دهد. اى امت اسلامى اگر شما امروز قرآن را حمل داديد و اين بار پرمحتوا و آسمانى را بدوش گرفته با تفسير قرآن و عمل به آن خو گرفتيد، قرآن كريم هم روز رستاخيز شما را حمل داده و از مواقف مشكل و خطير قيامت مى رهاند. البته چنانكه اشاره كرديم مقصود از حمل قرآن اين نيست كه آدمى قرآنى جيبى را در بغل داشته باشد كه اين عمل ، هيچگونه مؤ نه اى

ندارد و براى هركس حتى براى انسان كافر و منحرف نيز ميسر است . بلكه مقصود آنست كه محتواى قرآن و قوانين و مقررات آنرا در نهاد خويشتن جا داده و حمل دهيم و با عمل كردن و پاى بند بودن به نظامات عادلانه قرآن ، اين بار آسمانى را بدوش گرفته و حمل نماييم . و خلاصه بجاى آنكه قرآن را در جيب خود بگذاريم در قلب خود جاى دهيم و با قرآن دمساز شويم . (١٧٢)

## منزلت حاملان قرآن

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله :

حمله القرآن عرفاء اهل الجنه .

الكافى ٢/٦٠٦، و الخصال ١/٢٨

حاملان قرآن سرشناس اهل بهشتند.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله :

اشراف امتى حمله القرآن .

معانى الاخبار / ١٧٨

شريفان امت من حاملان قرآنند.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله :

اهل القرآن اهل الله و خاصته .

مجمع البيان ١/١٥١، و شرح غررالحكم ١/٣٨٢، و اعلام الدين / ١٠٠

اهل قرآن اهل خدا و خاصان بارگاه اويند.

## اقرار به شكست

بعد از بالا گرفتن كار پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله ، مشركين مكه چهار نفر از بزرگان و فصحاء معروف عرب را جمع كرده و به آنها وعده هاى فراوان دادند، و از آنها خواستند كه يكسال در محل و موطن خود كار كنند و هر يك مانند يك چهارم قرآن بسازد، و در مدت معين و زمان موعود، رؤ ساى شرك آنها را در مسجد الحرام جمع كردند، و آنها نتيجه كار را مطالعه نمودند. اولى بلند شد و گفت : وقتى به اين آيه برخوردم : و قيل يا ارض ابلغى مآئك و يا سماء اقلعى و غيض الماء و قضى الامرو استوت على الجودى و قيل بعدا للقوم الظالمين (١٧٣). دانستم كه نمى توانم با آن معاوضه و مقابله كنم . دومى بلند شد و گفت : من هم آنوقت فهميدم كه نمى توانم با قرآن معارضه كنم ، كه به اين آيه شريفه برخوردم : فلما استيئسوا منه خلصوا نجيا (١٧٤). سومى هم عذر خود را خواست با اين آيه : و اوحينا الى ام موسى ان ارضعيه فاذا خفت عليه فالقيه فى اليم و لا تخافى و لاتحزنى انا رادوه اليك و جاعلوه من المرسلين (١٧٥). و بالاخره چهارمى بلند شد و عجز خود را با اين آيه ابراز كرد:

ان الله يامر بالعدل و الاحسان و ايتاء ذى القربى ينهى عن الفحشاء و المنكر و البغى يعظكم لعلكم تذكرون (١٧٦). همه عجز و ناتوانى خود را اعلام كردند و از صحنه خارج شدند (١٧٧).

## غلط خواندن قرآن وادارش كرد

ابوعبيده گويد: ابوالاسود قواعد علم نحو را از على بن ابى طالب - عليه‌السلام- آموخته بود و آنچه را از على عليه‌السلامياد گرفته بود به هيچكس ياد نمى داد تا زياد بن ابيه به او پيام داد كه جزوه اى تنظيم كند تا براى مردم سرمشق باشد و كتاب خدا با آن فهميده شود. ابوالاسود نپذيرفت و از او خواست وى را از آن كار معذور بدارد. مدتى گذشت تا اينكه ابوالاسود روزى صداى شخصى را شنيد كه آيه ان الله برى من المشركين و رسوله (١٧٨) را مى خواند و لام و رسوله به صداى (-) ... و رسوله مكسور خواند (١٧٩). را ابوالاسود گفت : گمان نداشتم كار مردم به اينجا كشيده شده باشد، پس به نزد زياد بن ابيه برگشت و گفت : آماده ام دستور امير را اجرا كنم ، فقط يك نويسنده زيرك و باهوش در اختيار من بگذاريد كه هر چه گويم انجام دهد. از طايفه عبدالقيس نويسنده اى آوردند، اما او را نپسنديد، نويسنده دوم از همان طايفه بود - ابوالاسود به او گفت : فقط به دهان من نگاه كن چون هنگام تلفظ يك حرف كه جزئى از اجزاء كلمه است ديدى دهانم را گشودم بر بالاى آن حرف نقطه اى گذار و اگر لبانم را به هم كشيدم ، دو لب را بر يكديگر نهادم نقطه اى در جانب راست پيش از آن حرف بگذار و اگر مشاهده كردى دهان را شكسته دارم يا لب زيرين به سوى ذقن آرم نقطه اى در زير آن حرف قرار بده ، پس اين است نقطه هاى ابوالاسود. شرح : مراد از نقطه ها در آنجا اعراب و صداهاست و منظور از نقطه فوق به معنى (-) فتحه و نقطه زير (-) كسره ، و نقطه جلوى حرف (-) ضمه است .

## بهره گيرى از قرآن

ابن وهب گويد: امام صادق عليه‌السلام فرمود: كسى كه سه كار انجام دهد، از سه موهبت محروم نخواهد شد:

١ - كسى كه دعا كند، از استجابت آن بهره مند مى گردد.

٢ - كسى كه شكر كند، بر نعمتش افزوده مى شود.

٣ - كسى كه توكل كند، امورش سامان مى يابد.

سپس (براى هر كدام از موارد فوق ، به آيه اى از قرآن استدلال كرد و) فرمود: آيا قرآن ، كتاب خداوند متعال را خوانده اى كه در مورد اول مى فرمايد:

ادعونى استجب لكم (١٨٠):

مرا بخوانيد تا (دعاى) شما را اجابت كنم .

و در مورد دوم مى فرمايد:

لئن شكرتم لازبدنكم (١٨١):

هرگاه شاكر و سپاسگزار خدا باشيد قطعا بر نعمت شما مى افزايم

به اين ترتيب مى بينيم كه امامان ما در وعظ و ارشاد مردم از آيات قرآن بهره مى گرفتند، و گاه مثل حديث فوق ، آيات قرآن را ذكر مى كردند كه گفتارشان به بركت قرآن آميخته باشد و بهتر اثر كند (١٨٢).

## گفتارى از ملا حسينقلى همدانى (ره)

اين عارف بزرگ در نامه اى مى نويسد: خلاصه بعد از سعى در مراقبت البته طالب قرب بيدارى و قيام سحر را لااقل يك دو ساعت به طلوع فجر مانده الى مطلع الشمس از دست ندهد. و نماز شب را با آداب و حضور قلب به جا بياورد. و اگر وقتش زيادتر شد به ذكر يا فكر يا مناجات مشغول شود ليكن قدر معينى از شب بايد مشغول ذكر با حضور بشود. در تمام حالاتش ‍ خالى از حزن نباشد اگر ندارد تحصيل نمايد به اسبابش . و بعد از فراغ تسبيح سيده نساء و دوازده مرتبه سوره توحيد و ده مرتبه لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك الى آخر و صد مرتبه لا اله الا الله و هفتاد مرتبه استغفار بخواند و قدرى از قرآن شريف تلاوت نمايد و دعاى معروف صباح (كه در مفاتيح محدث قمى قبل از دعاى كميل منظور است) يعنى : يامن دلع لسان الصباح الى آخر البته خوانده شود و دائما با وضو باشد و اگر بعد از هر وضو دو ركعت نماز بكند بسيار خوب است ملتفت باشد كه به هيچ وجه اذيتش به غير نرسد و در قضاء حوائج مسلمين لاسيما علما ولا سيمااتقيائهم سعى بليغ نمايد.

و در شب جمعه صد مرتبه و در عصر روز جمعه صد مرتبه سوره قدر بخواند (١٨٣).

## حافظ قرآن شدن زاذان شاعر كوفى

زاذان كه كنيه اش ابو عمره فارسى بوده و به گفته شيخ طوسى و علامه حلى از احمد برقى و علامه مامقانى از كتاب خرايج و جرايع راوندى از سعد خفان از خواص امير المومنين عليه‌السلام از زاذان نقل كرده و مى گويد كه :

من به او گفتم : تو قرآن را از حفظ خوب مى خوانى ، بگو ببينم نزد چه كسى آموختى ؟

زاذان خنديد و گفت : من در جوانى صورت زيبا و خوشگل و صداى خوبى داشتم و همواره شعر، غزل و تصنيف مى سرودم پس روزى كه در كنار شهر كوفه مشغول آواز و شعر خواندن بودم ، امير المومنين عليه‌السلاماز نزديك من گذشت . پس ، از صداى من خوشش آمد.

فرمود: اى زاذان ! چرا قرآن نمى خوانى ؟

گفتم : اى امير المومنين ! من چگونه قرآن بخوانم كه به خدا قسم جز سوره قل هو الله كه در نماز مى خوانم ، سوره ديگرى بلد نيستم ، امير المومنين عليه‌السلام فرمود: بيا نزديك من پس در گوش من سخن گفت كه نفهميدم و ندانستم چه گفت ؛ فرمود: دهانت را باز كن پس دهانم را گشودم و او آب دهان مبارك خود را به دهان من ريخت و به خدا قسم كه قدمى برنداشته بودم از نزد او، مگر اينكه ديدم تمام قرآن با اعراب و تجويدش ، در سينه من نقش بسته و حفظ شده و بعد از آن هرگز نياز پيدا نكردم كه از كسى سؤ ال كنم .

سعد خفاف مى گويد: قصه و داستان او را به حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام عرض كردم ، فرمود: زاذان درست گفت ، امير المومنين عليه‌السلام در گوش او اسم اعظم خدا را خواند كه هرگز در نمى شود. (١٨٤)

## نفرين بر التقاط

حسين بن خالد مى گويد: به امام رضا عليه‌السلام عرض كردم : جمعى مى گويند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: ان الله خلق آدم على صورته . خداوند آدم را به صورت خودش آفريد آيا اين حديث درست است ؟ امام هشتم عليه‌السلام فرمود: قاتلهم الله ... خدا از ميان ببرد (بكشد) اين افراد را كه آغاز حديث را حذف كرده اند (يك قسمت را گرفته و قسمت ديگر را ناديده مى گيرند و بر اين اساس كه يكنوع التقاط است راءى مى دهند) بلكه اصل جريان اين است : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از كنار دو نفر مرد عبور كرد كه آن دو همديگر را فحش مى دادند، شنيد يكى از آنها به ديگرى مى گويد:

قبح الله وجهك و وجه من يشبهك .

خداوند صورت تو و صورت آنكس را كه شبيه تو است زشت گرداند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرمود: اى بنده خدا، اين سخن را به برادرت مگو فان الله خلق آدم على صورته خداوند آدم را به صورت او آفريده است (١٨٥) يعنى نتيجه فحش دادن به حضرت آدم عليه‌السلاماست .

## هرگز پيامبر را به اين حالت نديده بودم

اين طاووس از حضرت امام باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه : عثمان به مضعون گفت : كه من در مكه روزى به خانه حضرت رسالت پناه گذشتم ، ديدم آن حضرت در خانه نشسته است . پس نزد او نشستم و مشغول سخن شدم ، ناگاه ديدم كه ديدگاه مباركش به سوى آسمان باز ماند تا مدتى ، پس ‍ ديده خود را به جانب راست گردانيد و سر خود را حركت مى داد، مانند كسى كه با كسى سخن گويد و از كسى سخن بشنود. پس از مدتى بجانب آسمان نگريست پس به جانب چپ خود نظر كرد رو به جانب من گردانيد و از چهره گلگونش عرق مى ريخت ، من گفتم : يا رسول الله هرگز شما را به اين حالت نديده بودم . فرمود: كه مشاهده كردى حال مرا؟ گفتم : بلى . فرمود: جبرئيل بود كه بر من نازل شد و اين آيه را (سوره نحل / آيه ٩٠) آورد:

ان الله يامر بالعدل و الاحسان و ايتاء ذى القربى و ينهى عن الفحشاء و المنكر و البغى يعظلكم لعلكم تذكرون (١٨٦).

بدرستى كه خدا مرا امر مى كند به عدالت و نيكوكارى و عطا به خويشان و نهى مى كند از كارهاى زشت و ناپسند و ظلم ، پند مى دهد به شما، كه شما پند گيريد.

## پيروزى جاودان

مرحوم مجلسى نقل مى كند كه ابن ابى العوجاء كه يكى از ماديين بود، با سه نفر از همفكران خود قرار گذاشتند كه با قرآن مبارزه نمايند. هر يك متعهد شدند كه بخشى از قرآن را بعهده بگيرند و همانند آن سوره هائى بياورند قرارداد آنها تا يكسال بود، پس از پايان مدت تعيين شده در مكه دور هم بطور سرى جمع شدند، يكى از آنها گفت : من چون به اين آيه رسيدم از معارضه بازماندم . آيه اين است :

و قيل يا ارض ابلعى مائك و ياسماء اقلعى و غيض الماء . (١٨٧)

و بزمين گفته شد كه آب را فرو بر، و به آسمان امر شد كه باران را قطع كن ، آب يك لحظه خشك شد.

ديگرى گفت : من چون به اين آيه رسيدم دست از معارضه برداشتم .

آيه اين است :

فلما استيشسوا منه خلصوا نجيا. (١٨٨)

پس چون برادران يوسف از اجابت خواهش خويش ماءيوس شدند در خلوت راز خود به ميان آوردند.

امام صادق آنها را ديد و اين آيه را تلاوت فرمود:

قل لئن اجتمعت الانس و الجن على ان ياءتوا بمثل هذاالقرآن لا ياءتون بمثله .... .

بگو اگر جن و انس با هم مجتمع شوند بر اينكه بياورند مثل اين قرآن هيچگاه نخواهند آورد.

همگى از عظمت قرآن متحير و از شكست خود خجلت زده شدند. آرى قرآن در تمامى جنبه ها، داراى معجزات قوى و برتر است . هم از نظر فصاحت و بلاغت داراى اعجاز است ، هم از جهت علوم و ساير جهات معنوى . ادبا و فصحا و بلغاى جهان عرب در اعجاز قرآن مات و حيرت زده اند (١٨٩).عمل به قرآن

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله :

رب تال للقرآن ، و القرآن يلعنه .

جامع الاخبار / ٦٥، و التنبيهات العليه / ١٦٩

بسا كسانى قرآن را تلاوت كنند، در حالى كه قرآن بر آنها لعن و نفرين فرستد.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله :

من تعلم القرآن فلم يعمل به ، و آثر عليه حب الدنيا و زينتها استوجب سخط الله تعالى .

عقاب الاعمال / ٣٣٠، و اعلام الدين / ٤١٢

هر كه قرآن ياد گيرد آنگاه بدو عمل نكند و دوستى و زينت دنيا را بر او ترجيح دهد مستوجب عذاب خداوند خواهد بود.

## سوره واقعه و بى نيازى از مردم

عثمان بن عفان - بمنظور عيادت - بر عبدالله بن مسعود وارد شد، وى بيمار بود و با همين بيمارى از دنيا رفت . عثمان به عبدالله بن مسعود گفت : از چه چيزى مى نالى و رنج مى برى ؟

عبدالله گفت : از گناهانم .

عثمان گفت : هم اكنون چه مى خواهى ؟

عبدالله گفت : خواهان آمرزش و رحمت پروردگارم هستم .

عثمان گفت : آيه به پزشك نيازى نيست تا براى درمان تو او را دعوت كنم ؟

عبدالله گفت : پزشك مرا بيمار كرده است و همو اگر بخواهد مرا شفا خواهد داد. (١٩٠)

عثمان گفت : آيا نمى خواهى به تو كمك مالى كنم ؟ و از عطا و بخشش ، تو را بهره مند سازم ؟

عبدالله گفت : آن زمان كه من نيازمند بودم از عطا و بخشش به من دريغ مى كردى ، ولى اكنون كه نيازى ندارم مى خواهى به من ، مال عطا كنى ؟

عثمان گفت : (اگر ترا به مال و عطا نيازى نيست) عطيه من براى دخترانت مى ماند.

عبدالله گفت : دخترانم را نيز به عطيه و بخشش تو نيازى نيست ؛ چون به آنها سفارش كرده ام كه سوره واقعه را بخوانند. زيرا از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيده ام كه مى فرمود: اگر كسى هر شب سوره واقعه را بخواند، فقر و بى چيزى بدو روى نمى آورد.

ابى بصير گويد (١٩١): كه امام صادق عليه‌السلام فرمود:

هرگاه كسى در هر شب جمعه سوره واقعه را بخواند نزد خدا و خلق محبوب مى گردد. و هرگز در دنيا سختى فقر و بى چيزى و آفتى از آفات دنيا را در زندگانى خود نبيند. (١٩٢)

## فضيل از راهزنى تا زاهدى

فضيل كه در كتب رجال ، به عنوان يكى از راويان موثق از امام صادق عليه‌السلام و از زهاد معروف معرفى شده ، و در پايان عمر در جوار كعبه مى زيسته ، و همانجا در روز عاشورا بدرود حيات گفت . در آغاز كار، راهزن خطرناكى بود كه مردم از او وحشت داشتند.

روزى از نزديكى يك آبادى مى گذشت . دختركى را ديد و نسبت به او علاقه مند شد. عشق سوزان دخترك ، فضيل را وادار كرد كه شب هنگام از ديوار خانه او بالا رود، و به هر قيمتى كه شده به وصال او نائل گردد، در اين هنگام بود كه صداى آيه كريمه : الم يان للذين امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله ... او را منقلب كرد، اين آيه ، همچون تيرى بر قلب آلوده فضيل نشست ؛ درد و سوزى در درون دل احساس ؛ تكان عجيبى خورد و اندكى در فكر فرو رفت : اين كيست كه سخن مى گويد؟! و اين پيام را به چه كسى مى دهد؟! به من مى گويد: اى فضيل ! آيا وقت آن نرسيده است كه بيدار شوى ، و از بين راه خطا برگردى ؟! خود را از اين آلودگى بشويى ، و دست به دامن توبه زنى ؟!

ناگهان صداى فضيل بلند شد و پيوسته مى گفت : بلى والله ، قد ءان بلى والله قد ءان به خدا سوگند وقت آن رسيده است ، به خدا سوگند وقت آن رسيده است .

## قرآن و علت گرفتاريها

هنگامى كه ماءمون على بن موسى الرضا عليه‌السلام را وليعهد خود قرار داد، عده اى به در خانه آن جناب آمده اجازه ورود مى خواستند. گفتند: به حضرت رضا عليه‌السلام عرض كنيد يك دسته از شيعيان على عليه‌السلام مى خواهند خدمت شما برسند. در جواب آنها فرمود: من مشغولم ، آنها را برگردانيد. فردا آمدند مانند روز قبل خود را معرفى كردند باز فرمود: آنها را برگردانيد تا دو ماه بهمين طريق مى آمدند و برمى گشتند. بالاخره از شرفيابى ماءيوس شدند. روزى به دربان گفتند: به آقاى ما على بن موسى عليه‌السلام بگو ما شيعه پدرت على عليه‌السلام هستيم . دشمنان بواسطه اجازه ندادن شما ما را سرزنش كردند. اين بار برمى گرديم و از خجالت بوطن خود نخواهيم رفت زيرا تاب شماتت دشمنان را نداريم . اين مرتبه اجازه فرمود داخل شدند و سلام كردند، آن جناب نه جواب سلام و نه اجازه نشستن داد، همانطور كه ايستاده بودند عرض كردند: يا بن رسول الله اين چه ستمى است كه بر ما روا مى دارى ، ما را خوار مى گردانى بعد از اينهمه سرگردانى كه اجازه شرفياب شدن نمى دادى ديگر چه براى ما باقى مى ماند؟

فرمود: اين آيه را بخوانيد:

ما اصابكم من مصيبه فيما كسبت ايديكم و يعفوا عن كثير

هر مصيبتى كه بر شما وارد مى شود بواسطه كارهايى است كه كرده ايد با اينكه بسيارى از آنها را مى بخشند.

در اين عمل من از خدا و پيغمبر و على و اباء طاهرينم عليهم السلام پيروى كردم آنها شما را مورد عتاب قرار دادند و من نيز چنين كردم . عرض كردند: سبب چه بود كه باعث عتاب و سرزنش شديم ؟ فرمود: چون شما ادعا مى كنيد ما شيعيان على عليه‌السلام هستيم . واى بر شما، شيعيان آن آقا حسن و حسين عليه‌السلام و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن ابى بكرند. آن كسانى كه كوچكترين مخالفت نسبت به دستورات على عليه‌السلام نكردند و مرتكب يك كار كه او نهى كرده بود نشدند اما شما مى گوييد ما شيعه على عليه‌السلام هستيم در بيشتر از كارها مخالف او هستيد و نسبت به بسيارى از واجبات كوتاهى مى كنيد. حقوق برادران را سبك مى شماريد، جايى كه نبايد تقيه نماييد مى كنيد و تقيه نمى كنيد آنجا كه بايد بكنيد، اگر بگوييد دوستان و محبين آن آقاييم با دوستانش دوست و با دشمنانش دشمن هستيم ، اين سخن را رد نمى كنم اما مقامى بسيار ارجمند را ادعا كرديد، اگر گفته خود را بوسيله كردار ثابت نكنيد هلاك خواهيد شد مگر رحمت خدا نجاتتان بدهد.

عرض كردند: يا بن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله اينك از گفته خود استغفار مى كنيم و توبه مى نماييم همانطور كه شما تعليم داديد، مى گوييم شما را دوست داريم . دوست دوستان شما و دشمن دشمنانتان هستيم . در اين هنگام على بن موسى الرضا عليه‌السلامفرمود مرحباءبكم يا اخوانى و اهل ودى مرحبا به شما اى برادران و دوستان من ، بالاتر بياييد بالاتر بياييد، پيوسته آنها را بطرف بالا مى برد تا پهلوى خود نشانيد آنگاه از دربان سؤ ال كرد چند مرتبه اينها آمدند و اجازه نيافتند، عرض كرد: شصت بار فرمود: شصت مرتبه برو و سلام مرا نيز برسان . بواسطه استغفار و توبه اى كه كردند گناهانشان محو شد و به سبب محبتى كه با ما دارند سزاوار احترامند. به احتياجات خود و خانواده شان رسيدگى كن و از نظر مالى بر آنها فراوان توسعه ده براى مخارج و هدايا و تحفه و رفع احتياجات . (١٩٣)

## اينها قرآن مى خوانند ولى از گلويشان تجاوز نمى كند

ابو سعيد خدرى ، يكى از اصحاب معروف پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى گويد: روزى ابوبكر به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و عرض كرد: در فلان بيابان مى گذشتم ، چشمم به مردى خوش سيما افتاد كه با كمال خشوع نماز مى خواند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به ابوبكر فرمود: برو و اين شخص را به قتل برسان . ابوبكر به سوى آن شخص رفت ، ولى وقتى كه او را با آن حال عبادت ديد، از كشتنش صرف نظر كرد و برگشت .

پيامبر به عمر بن خطاب فرمود: تو برو او را بكش . عمر نيز رفت و او را در آن حال ديد، او را بحال خود گذاشت و بازگشت و عرض كرد: اى رسول خدا من مردى را ديدم كه با كمال خشوع ، نماز مى خواند دلم نيامد او را بكشم .

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به على عليه‌السلام فرمود: برو او را بقتل برسان . على عليه‌السلام با شمشير آخته اش به سوى او رفت تا هركس هست ، فرمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را در موردش اجرا كند. ولى او از آن جا رفته بود، و متاءسفانه شمشير على عليه‌السلام به خون آن دغلباز كوردل ، سيراب نگرديد.

على عليه‌السلام به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بازگشت و به عرض ‍ رساند: به محل ماءموريت رفتم ، ولى آن شخص را در آن جا نديدم !

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اين شخص و طرفدارانش ، قرآن مى خوانند، ولى قرآن از گلويشان تجاوز نمى كند، و همچون رميدن تير از كمان ، از دين ، خارج مى گردند، آنها را بكشيد كه بدترين و ناپاكترين موجودات هستند (١٩٤).

## قرآن و تبديل گناهان به حسنات

سلمان بن خالد گفت : اين آيه را خدمت حضرت صادق عليه‌السلامقرائت كردم :

الا من تاب و آمن و عمل صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات :

توجه داشته باشيد كه هر كه توبه كند و ايمان آورد و عمل صالح انجام دهد خداوند گناهان او را به حسنات تبديل مى كند.

فرمود اين آيه درباره شماست : روز قيامت بنده مؤ من گنهكار را مى آورند. در پيشگاه خداى متعال مى ايستد. خداوند خود متصدى حساب او مى شود. به يك يك گناهانش او را متوجه مى كند كه در فلان روز و ساعت چنين كارى كردى . مى گويد: آرى ، پروردگارا همين طور است . به تمام گناهانش ‍ آگاه مى كند و او همه را اقرار و اعتراف مى نمايد. آنگاه خداوند مى فرمايد: بنده من در دنيا اين گناهان را بر تو پوشاندم ، اينك نيز مى بخشم . فرمان مى رسد از طرف خداوند كه به جاى گناه او را ثواب بدهيد؛ در اين هنگام كه گناهانش بحسنات تبديل شد، نامه عمل او را در ميان مردم مى آورند. اهل محشر تعجب مى كنند از اين نامه كه يك گناه در آن نيست . مى گويند اين بنده يك معصيت هم نكرده است (١٩٥)!

## آيت الله خوانسارى قدس سره و حافظ قرآن

مرحوم آيت الله سيد محمدتقى خوانسارى (قدس سره) صاحب نماز ياران در قم كه از بزرگان مراجع عصر ما بود به كربلايى كاظم حافظ قرآن پس از آزمايشها گفت : قرآن را مى توانى بر عكس بخوانى ؟ گفت : آرى ! و شروع كرد به خواندن سوره بقره ، بزرگترين سوره قرآن ، از آخرين آيه كه آيه شريفه آمن الرسول ... است وارونه به طرف اولين آيات .

آقاى (خوانسارى) گفت : بسيار عجيب است ، من شصت سال است قل هو الله احد را كه چهار آيه است مى خوانم ، ولى نمى توانم بدون فكر و تاءمل از آخر كفوا احد برگردم به اول سوره و اين مرد عامى دهاتى ، سوره بقره كه ٢٨٦ آيه است ، بدون تاءمل مستقيما و معكوس از حفظ مى خواند (١٩٦). و همچنين با مرحوم كربلايى كاظم ساروقى حافظ قرآن ، در مدرسه فيضيه كنار حوض ملاقات كردم . و دو آيه را كه در كلمات با هم اشتراك داشتند، به هم منظم كردم و از او پرسيدم دو آيه يكى از سوره انعام و ديگرى از آخر سوره ص بدين قرار:

لكل نباء مستقر و سوف تعلمون (١٩٧). و لتعلمن نباءه بعد حين (١٩٨).

بلافاصله گفت اين دو آيه از جاى قرآن است ؛ يكى از سوره انعام و ديگرى از سوره ص است .

## علامه مجلسى درباره قرآن چنين مى گويد

با نام خدا قلم نور را بدست گرفت در مقدمه كتابش چنين نگاشت : من در ابتداى جوانى در تحصيل انواع مختلف علوم حريص بودم و از هر علمى بهره كافى بردم پس آنگاه در آثار و نتايج علوم تاءمل كردم و در غرضها و نيات جويندگان آن دانش ها انديشيدم و به اين نتيجه رسيدم كه :

اگر اين علوم از سرچشمه زلال وحى و الهام گرفته نشود سودى نخواهد داشت و حكمت اگر از بزرگان دين اخذ نشود نمى تواند موجب رستگارى گردد. پس از مطالعه و تحقيق دريافتم كه تمام علوم در قرآن كريم و اخبار اهل بيت يعنى گنجينه داران علوم الهى مى باشد. پس آنچه را كه مدتى از عمر خود در تحصيل آن ضايع گردانيده بودم رها كردم ؛ با وجود آنكه آن علوم در زمان ما بسيار رايج و متداول است و توجه به علومى كردم كه به سود آخرتم بود، در حالى كه بازار آن در اين عصر زمان كساد است پس ‍ بحث و تحقيق در اخبار پيشوايان پاك را وجهه خاطر خود ساختم .(١٩٩)

## تدبر در قرآن

تدبروا آيات القرآن ، و اعتبروا به ، فانه ابلغ العبر .

شرح غررالحكم ٣/٢٨٤

در آيات قرآن تدبر پيشه كنيد، و از آن عبرت گيريد، كه آن رساترين عبرتهاست .

قال على عليه‌السلام:

تفقهوا فى القرآن ، فانه ربيع القلوب .

نهج البلاغه / ١٦٤ خطبه ١١٠

در حقائق قرآن تفقه و انديشه كنيد، زيرا كه قرآن بهار و خرمى دلهاست .

پايان كتاب .

پى نوشت ها

۱- كافى ، ج ۴، ص ۳۹۸.

۲- يوسف / ۱۱۱.

۳- هفده گفتار در علوم قرآنى ، ص ۲۷۹.

۴- ديدار با ابرار، ج ۳۳، ص ۵۳.

۵- سوره طه ، آيه ۱۲۱.

۶- سوره انسان ، آيه ۲۲.

۷- مجمع البيان ، ج ۵، ص ۴۰۴، مؤ لف كتاب ، مرحوم طبرسى گفته است : شيعه و سنى روايت كرده اند كه ، آيات ۵ تا ۲۲ سوره انسان در شاءن على عليه‌السلام، فاطمه عليها السلام ، حسن و حسين عليه السلام

۸- يادنامه علامه طباطبائى ، ص ۱۳۱ با تلخيص .

۹- سوره توبه ، آيه ۶۱.

۱۰- داستانهاى شگفت ، ص ۷۰.

۱۱- تاريخچه و روايتى از عمر و هشام بن حكيم با اسناد مختلف از صحيح بخارى و مسلم و تومذى آمده كه شبيه به همين روايت است : - صحيح مسلم ، ج ۲، ص ۲۰۲، بخارى ، ج ۳، ص ۹۰ و ج ۶، ص ۱۰۰ و ج ۸، ص ۵۳ و ۲۱۵.

۱۲- توبه / ۶۱.

۱۳- بقره / ۲۳۰.

۱۴- پنجگام دين ، ص ۲۰۳.

۱۵- مقدمتان ، ص ۴۵ و ۴۶.

۱۶- تاريخ قرآن ، (ف) ۸۶ و ۸۷.

۱۷- سوره انعام ، آيه ۸۴ و ۸۵.

۱۸- شرح نهج البلاغه خوبى . ج ۱۳، ص ۱۰۴. ناگفته نماند كه سرانجام حجاج ، طاقت نياورد كه سعيد بن جبير آزاد باشد، دستور داد او را دستگير كردند و سر از بدن مباركش جدا نمودند.

۱۹- اعلام النساء المؤ منات ، ص ۴۵۵، اعيان الشيعه ، ج ۱۰، ص ۳۳۶. آيينه داران خورشيد.

۲۰- مغازى و اقدى . ج ۱، ص ۳۶۴ - ۳۴۹ و فروغ ابديت ، ج ۲، ص ۵۰۲.

۲۱- داستانهاى شگفت ، ص ۲۷۴.

۲۲- مناهل العرفان ، زرقانى ، ج ۱، ص ۳۱۳.

۲۳- سوره نساء، آيه ۵۹.

۲۴- منابع انديشه مذهبى شيعه ، ص ۱۰۲.

۲۵- سوره نحل ، آيه ۱۱۱.

۲۶- مروج الذهب ، ج ۳، ص ۳۱۳.

۲۷- مجمع البيان ، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۳؛ تاريخ قرآن ، ص ۱۲۳.

۲۸- سوره نور، آيه ۵۸.

۲۹- گنجينه سعادت . ص ۷۹ و ۸۰.

۳۰- المصاحف ، ص ۳.

۳۱- به نام خداوندى كه شفادهنده است به نام خداوندى كه كفايت كننده است به نام خداوندى كه عافيت دهنده است ، به نام خداوندى كه با اسم او چيزى ضرر نمى زند و دردى در زمين و آسمان نمى باشد و او او شنونده و داناست .

۳۲- بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۱۸. عاقبت بخيران عالم ، ص ۱۰۲.

۳۳- بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۰.

۳۴- تاريخ قرآن زنجانى (ب)، ص ۳۸ و ۳۹.

۳۵- تاريخ قرآن (ق)، ص ۷۹. مباحث فى علوم القرآن ، ص ۷۶، الاثقان ، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳۶- بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۰.

۳۷- سوره ص / آيه ۵.

۳۸- تفسير مجمع البيان ، ج ۷ و ۸، ص ۴۶۵.

۳۹- فاجعه قرن ، ص ۱۴۰.

۴۰- رياحين الشريعه ، ج ۵، ص ۲۲ و ۲۳ - اعلام النساء المؤ منات . ص ۵۲۹ - آيينه داران خورشيد.

۴۱- تفسير جامع ، ج ۱، ص ۲۱.

۴۲- سوره واقعه ، آيه ۷۹.

۴۳- سوره طه ، آيه ۱۴.

۴۴- الطبقات الكبرى ، ج ۳، ص ۲۶۷ و ۲۶۸ - اعيان الشيعه ، ج ۳، ص ۲۲۴ - آيينه داران خورشيد

۴۵- از اين مرد به عنوان سلمه بن صخر نيز ياد كرده اند (رك : الاتقان ۱/۵۰).

۴۶- ظهار: در دوران جاهلى موجب حرمت دائمى زن و شوهر نسبت به يكديگر بود كه اسلام ، اصل اظهار را تحريم كرد. رك : جواهر الكلام ۳۳/۹۶. الروضه البهيه ۶/۱۱۷). بجاست بادآور شويم كه در ميان تمام سوره هاى قرآن كريم - ظاهرا - تنها سوره اى كه در تمام آيات آن لفظ جلال ، يعنى الله يكبار و يا چند بكار رفته همين سوره مجادله است رك : هامش مسالك الافهام : جواد كاظمى ۲/۹۲.

۴۷- اسباب النزول ، ص ۷۶.

۴۸- سسوره مجادله ، آيات ۱ تا ۴.

۴۹- ديدار با ابرار، مقدس اردبيلى تنديس پارسايى ، ص ۵۶.

۵۰- ظاهرا حكمت اين لعنت كردن ، آن است كه در آن روزگار اين عمل نوعى تدليس بوده كه زن بى مو و كجل ، هنگام ازدواج ، با اين كار خود را داراى مو جلوه مى داده است .

۵۱- سوره حشر، آيه ۷.

۵۲- مجمع البيان ، ج ۲، ص ۲۹۸.

۵۳- تاريخ قرآن (ق)، ص ۸۶.

۵۴- الاتقان ، ج ۱، ص ۹۹.

۵۵- همان ، ج ۱، ص ۹۹ تا ۱۰۰.

۵۶- توبه / ۱۰۷

۵۷- اسباب النزول ، ص ۵۵.

۵۸- سحيح مسلم ، ج اول ، ص ۱۴۳، حديث ۲۵۵.

۵۹- وحى محمدى ، ص ۱۰۲.

۶۰- تاريخ قرآن ، محمود راميار، ص ۱۰۵.

۶۱- سوره اسرا (بنى اسراييل). آيه ۸۲.

۶۲- داستانهاى شگفت . مرحوم دستغيب ، ص ۱۳۸.

۶۳- داستانها و پندها، ج ۴، ص ۶۵. مجالس المومنين . ج ۱، ص ۳۸۱.

۶۴- سوره علق ، آيه ۱ و ۲.

۶۵- سوره مدثر.

۶۶- تاريخ قرآن ، راميار، ص ۱۶ -۲۳.

۶۷- پرواز روح ، ص ۲۴.

۶۸- فوائد الرضويه ، ص ۴۰۶. ديدار با ابرار سيد بحر العلوم ، ص ۲۷.

۶۹- امالى شيخ طوسى ، ج ۱، ص ۴۹.

۷۰- تفسير مجمع البيان ، ج ۱۰، ص ۵۵۹.

۷۱- مجمع البيان ، ص ۵۵۹.

۷۲- سوره فتح ، آيه ۲۷.

۷۳- تفسير الميزان ، جلد ۱۸ ، ص ۳۱۷.

۷۴- سوره حديد، آيه ۱۶.

۷۵- خصائص فاطميه . ص ۳۷۹. تفسير مجمع البيان . ج ۱ و ۲، ص ۴۷۴. تفسير مجمع الصادقين ، ج ۲، با مختصر تفاوت .

۷۶- براى تحقيق بيشتر مراجعه كنيد به : تاريخ القرآن ، زنجانى ، ص ۴۷ به بعد، تاريخ قرآن كريم ، سيد محمد حجتى ، ص ۲۳۵ - ۲۴۶، تاريخ قرآن ، دكتر راميار، ص ۲۱۱ - ۲۹۶.

۷۷- تاريخ و علوم قرآن ، ص ۹۲.

۷۸- توبه . آيه ۱۱۸ - ۱۱۷.

۷۹- تفسير برهان ، ج ۲، ص ۱۳۲.

۸۰- بحارالانوار تفسير سوره حمد، استاد عمادزاده ، ص ۸۵.

۸۱- جامع النورين . ص ۱۳۲.

۸۲- انعام / ۸۲ .كسانى كه ايمان آورده ايد و ايمان خويش را به هيچ طلمى نياميختيد.

۸۳- لقمان / ۱۳. همانا شرك به يقين ظلمى بزرگ است .

۸۴- عبدالرحمن سيوطى . مبانى و روشهاى تفسير قرآن . ص ۲۵.

۸۵- تاريخ قرآن . زنجانى . (ف) ص ۵۲ و ۵۳.

۸۶- المحجه البيضا، ج ۲ ، ص ۲۳۷. كجل البصر، ص ۷۹. - شهيد ربذه ص ۱۴۱.

۸۷- تاريخ تمدن اسلام ، جلد ۴، ص ۶۴.

۸۸- تفسير سوره حمد. استاد عمادزاده . ص ۹۰.

۸۹- توبه / ۱۱۹.

۹۰- تفسير نمونه . ج ۸، ص ۱۸۱.

۹۱- اقتباس از المحجه البيضاء. ج ۴، ص ۱۹۱. حكايتهاى شنيدنى . ج ۵، ص ۸۵.

۹۲- سيره . ج ۱، ص ۳۶۵.

۹۳- اربد محمدا الذى فرق امر قريش و سفه احلامها و عاب دينها و سب آلهتها قاقتله .

۹۴- لقد غرتك نفسك من نفسك يا عمر .

۹۵- ماهذه الهيمنه التى سمعت ؟

۹۶- آياتى چند از آغاز سوره طه است .

۹۷- تفسير نمونه . ج ۱۸، ص ۱۴۵.

۹۸- تهذيب التهاذيب ابن حجر، ج ۸، ص ۲۹۴. مرآه الجنان يافعى . ج ۱، ص ۴۱۶ و فيات الاعيان . ج ۳، ص ۲۱۵.

۹۹- سوره طلاق ، آيات ۲ و ۳ يعنى : ... هركس تقواى الهى پيشه كند، خداوند راه نجاتى براى او فراهم مى كند و او را از جاى كه گمان ندارد روزى مى دهد؛ و هر كس به خدا توكل كند كفايت امرش را مى كند؛ خداوند فرمان خود را به انجام مى رساند؛ و خدا براى هر چيزى اندازه اى قرار داده است .

۱۰۰- عبس / ۳۱.

۱۰۱- تفسير نمونه . ج ۲۶، ص ۱۵۱.

۱۰۲- سيره ابن هشام . ج ۱، ص ۳۶۴. فروغ ابديت . ج ۱، ص ۲۶۷.

۱۰۳- مجمع البيان . ج ۵، ص ۵۱. (شاءن نزولهاى ديگرى نيز در مورد آيه فوق نقل شده است). حكايتهاى شنيدنى . ج ۴، ص ۸.

۱۰۴- اصول كافى . ج ۲، ص ۶۳۳.

۱۰۵- وفيات العلماء، ص ۲۰۸.

۱۰۶- اقتباس از تفسير مجمع البيان . ج ۵، ص ۶۸ - حكايتهاى شنيدنى ، ص ۱۶۳.

۱۰۷- قرآن و آخرين پيامبر. ص ۵۲.

۱۰۸- بحارالانوار ج ۲۱. ص ۱۱۹.

۱۰۹- تفسير منهج الصادقين . ج ۸، ص ۱۸۸.

۱۱۰- سوره فصلت /۳۳.

۱۱۱- غررالحكم . ج ۱، ص ۳۹۴.

۱۱۲- محمد شريف رازى . آثارالحجه (چاپ سوم ، دارالكتاب ، قم ، بى تا)، ص ۱۶۵- ۱۶۶ استخاره و تفاءل . ص ۴۴..

۱۱۳- طبق روايت متعدد منظور از خويشان حضرت فاطمه عليها السلام و امامان معصوم عليهم السلام هستند. نورالثقلين ، ج ۴، ص ۵۷۲ و ۵۷۳. مجمع البيان ذيل آيه ۲۳ شورى .

۱۱۴- تفسير صافى . ذيل آيه ۲۳ شورى . ص ۴۸۰ به نقل از قرب الاسناد.

۱۱۵- معانى الاخبار صدوق . ص ۱۱، داستان دوستان . ج ۱، ص ۱۹۶.

۱۱۶- اسدالغابه . ج ۱، ص ۲۳۷. داستانها و پندها، ص ۱۶.

۱۱۷- سوره توبه / آيات ۱۲۸ و ۱۲۹.

۱۱۸- داستانها و پندها. ج ۱، ص ۷۵. الدى المنسور ج ۶، ص ۲۲۳.

۱۱۹- حجرات / ۶.

۱۲۰- تفسير نمونه ، ج ۲۲، ص ۱۲۵.

۱۲۱- الكلام بجرالكلام ، ص ۲۳۰.

۱۲۲- رعد / ۳۲ .

۱۲۳- تفسير نمونه . ج ۱۰، ص ۲۲۰.

۱۲۴- الكلام يجرالكلام ، ص ۲۴۹.

۱۲۵- ديدار با ابرار وحيد بهبهانى . ص ۹۱.

۱۲۶- المائده ۵/۱۱۸.

۱۲۷- المحجه البيضاء. ج ۲، ص ۲۳۷.

۱۲۸- اسباب النزول . ص ۹۱.

۱۲۹- مناقب اين شهر آشوب . ج ۳، ص ۳۲۰. تفسير آصفى . ج ۲، ص ۷۵. تفسير نورالثقلين . ج

۱۳۰- فوايد الرضويه . ص ۴۱۹. هديه الاحباب . ص ۱۵۲.

۱۳۱- مجمع البيان ۳/۵۹ و نيز بنگريد به روض الجنان ۳/۲۰۰، ۲۰۱ - كشف الاسرار ۲/۵۳۸ - ۵۴۰. اسباب النزول : واحدى . ص ۱۸۹.

۱۳۲- ترجمه : از من سؤ ال كنيد. قسم به خداى يكتا هر چه از من بپرسيد به شماجواب خواهم داد. و از كتاب خدا ( قرآن) سؤ ال كنيد. قسم به خداى يكتا هيچ آيه اى ازقرآن نيست مگر آنكه من مى دانم در شب نازل شده يا در روز در دشت فرو فرستاده شده يادر كوه . زرقانى : مناهل العرفان فى علوم قرآن . ج ۱، ص ۴۸۳.

۱۳۳- اين قتيبه . تاويل مشكل القرآن . ص ۱۲.

۱۳۴- شيخ كلينى : اصول كافى . ج ۲، ص ۳۳۲. ترجمه : چه بسيارند حاملان فقهى كه در حقيقت فقيه نيستند. مبانى و روشهاى تفسير قرآن . ص ۲۶.

۱۳۵- احتجاج طبرسى . ج ۱، ص ۲۳۰. حكايتهاى شنيدنى . ج ۲، ص ۲۰۲.

۱۳۶- مناقب آل ابى طالب ، ج ۱، ص ۴۹ - ۵۰.

۱۳۷- خدمات متقابل /۴۸۳ و مير حامد حسينى /۵۵.

۱۳۸- تفسير الميزان . ج ۲۰، ص ۴۲۴. حكايتهاى شنيدنى . ج ۲، ص ۱۰۵.

۱۳۹- آل عمران ، آيه ۱۴۴.

۱۴۰- واحدى ، اسباب نزول /۸۳، طبرسى ، مجمع البيان ۲/۸۴۸، علامه طباطبائى ، الميزان ۴/۳۷ نمونه ۳/۱۱۵

۱۴۱- آل عمران /۹۲.

۱۴۲- تفسير نمونه . ج ۳، ص ۴.

۱۴۳- زيدالشهيد. عبدالرزاق ، مقدم . ص ۱۸۰.

۱۴۴- توبه /۱۱۱.

۱۴۵- قاموس الرجال . ج ۴، ص ۲۷۱. قليح الايام خيابانى (صيام). ص ۶۳. معاتل الطالبين . ص ۹۶. شرح بيشتر در كتاب زيد شهيد انتقامگر.

۱۴۶- شورى /۲۳.

۱۴۷- شورى /۲۴.

۱۴۸- تفسير نمونه . ج ۲۰، ص ۴۰۲.

۱۴۹- تاريخ و علوم قرآن . ص ۲۶۷.

۱۵۰- شرح نهج ابلاغه . ابن ابى الحديد. ج ۱۳، ص ۲۰۸.

۱۵۱- نهج البلاغه . خطبه ۱۸۷.

۱۵۲- سوره نساء، آيه ۴۱.

۱۵۳- ابوعلى الفارسى . دكتر عبدالفتاح شلبى . ص ۱۱. چاپ مصر.

۱۵۴- اقتباس از تفسير نمونه . ج ۸، ص ۵۶.

۱۵۵- طبق روايت امام صادق عليه‌السلامدو دسته يعنى گنهكاران و سكوت كنندگان هلاك شدند و يكدسته يينهى از منكر كنندگان نجات يافتند.

۱۵۶- ابن عباسى پسر عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از علماى بزرگ و مفسرين و محدثين معروف در تاريخ شيعه و سنى است .

۱۵۷- مجمع البيان . ج ۴، ص ۴۹۳. داستانها و پندها. ص ۵۸.

۱۵۸- تفسير نمونه . ج ۲۷، ص ۳۳۸.

۱۵۹- يونس / ۱۵ - ۱۷.

۱۶۰- تفسير نمونه . ج ۸، ص ۲۴۴.

۱۶۱- تفسير نمونه . ج ۱۸، ص ۱۲۳.

۱۶۲- سوره احزاب ، ۲۳.

۱۶۳- تفسير مجمع البيان و قرطبى ذيل آيه ۲۳ سوره احزاب .

۱۶۴- حكايتهاى شنيدنى . ج ۵. ص ۵۴.

۱۶۵- كلمه طيبه . ص ۲۵۴.

۱۶۶- سوره بينه / آيه ۱.

۱۶۷- بحار، جديد. ج ۴۸، ص ۱۵۶. داستانها و پندها، ص ۱۲۵.

۱۶۸- اعراف / آيه ۱۵۴: و در نوشته هاى آن براى كسانى كه از پروردگارشان بيمناكند، هدايت و رحمت بود.

۱۶۹- آيت الله حسن زاده آملى ، الهى نامه (چاپ سوم : مركز نشر فرهنگى رجاء تهران ، ۱۳۶۷)

۱۷۰- فلاح السائل / ۲۶۶ و بحار الانوار ج ۴۱، / ۲۳.

۱۷۱- روض الجنان ۳/۴۶۲ - ۴۶۴. احاديثى قريب به همين مضمون و فشرده تر از آن را بنگريد در: جامع البيان ۶/۱۵۲ - ۱۵۴. اسباب انزول ص ۱۴۹.

۱۷۲- سيماى قرآن . ص ۱۵.

۱۷۳- موره هود، آيه ۴۴.

۱۷۴- سوره يوسف ، آيه ۸۰ .

۱۷۵- سوره قصص ، آيه ۷.

۱۷۶- سوره نحل ، آيه ۹۰.

۱۷۷- نورالافهام ، ص ۲۲۷، فقط آيه ان الله يامر بالعدل را دومى خوانده و بعد بترتيب تا چهار مى آورده است .

۱۷۸- قطعا خدا و رسولش از عهد مشركان بيزارند. (توبه ۹ :۳).

۱۷۹- كه در اين صورت معنا غلطى فاحش مى شود، پناه به خدا: يعنى خدا از گروه مشركين و از پيغمبر خود بيزار است .

۱۸۰- سوره مؤ من آيه ۶۰.

۱۸۱- سوره ابراهيم ، آيه ۷.

۱۸۲- محاسن برقى . ج ۲، ص ۳. وسائل ج ۱۱، ص ۱۶۷. داستان دوستان ، ج ۱، ص ۱۷۴.

۱۸۳- تذكره المتقين ، ص ۲۱۱ - ۲۱۳.

۱۸۴- كرامات صالحين . ص ۳۷۷.

۱۸۵- احتهجاج طبرسى . ج ۲، ص ۱۹۲. داستان دوستان . ج ۴، ص ۶۴.ش

۱۸۶- حبات القلوب . ج ۲، ص ۲۵۸، ترجمه تفسير طبرى . ج ۴، ص ۸۸۴، تفسير ابوالفتوح رازى . ج ۳، ص ۳۵۵..

۱۸۷- سوره هود آيه ۴۴.

۱۸۸- سوره يوسف آيه ۸۰.

۱۸۹- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۶.

۱۹۰- منظور عبدالله اين است كه بيماريم از جانب خدايى است كه همو پزشك من است ، سه حكم آيه و اذا امرضت فهو يشفين (الشعراء / ۲۶ :۸۰).

۱۹۱- ابوبصير، ابو محمد يحيى بن فسم اسدى ، وى از اصحاب امام صادق عليه‌السلاماست كه از حضرت روايت وى را در عاليترين درجه صحت معرفى كرده و به سال ۱۵۰ ه .ق از دنيا رفته است (ر.ك : سفينه ابحار ج ۱، ص ۸۶)

۱۹۲- مجمع البيان . (ط. اسلاميه) ص ۲۱۲.

۱۹۳- بحارالانوار، جزء اول ، ج ۱۵، ص ۲۴۴ داستانها و پندها، ص ۱۰۱.

۱۹۴- صحيح مسلم . ج ۲، ص ۱۴. تاريخ طبرى . ج ۲، ص ۴۳۶ - الخلفاء الرسول الاثنى عشر. ص ۲۲. در تاريخ آمده : اين شخص حرقوس دوالخوبصر نام داشت و مؤ سس گروه خوارج بود و در جنگ نهروان ، بدست سپاه على عليه‌السلامبه هلاكت رسيد، او را ذوالشديه مى گفتند، زيرا در شانه او گوشتى اضافى ، همچون پستان زن - وجود داشت وقتى خبر هلاكت او به على عليه‌السلامرسيد، تكبير گفت و از مركب پياده شد و سجده شكر به جا آورد. (تتمه المنتهى ، ص ۲۱ و ناسخ التواريخ) حضرت على عليه‌السلام. ج ۴، ص ۱۴.

۱۹۵- جزء ۷ بهار، ص ۲۸۸. داستانها و پندها. ج ۴، ص ۷۴.

۱۹۶- كرامات صالحين . ص ۳۶۱.

۱۹۷- سموره انعام / آيه ۶۷.

۱۹۸- سوره ص / آيه ۸۸.

۱۹۹- ديدار با ابرار ص ۳۷.

فهرست مطالب

[فضل القرآن 2](#_Toc440484572)

[پيشگفتار 4](#_Toc440484573)

[جاذبه داستانهاى واقعى 4](#_Toc440484574)

[ويژگيهاى داستانهاى اين كتاب 6](#_Toc440484575)

[١ - استوار بر حقايق 6](#_Toc440484576)

[٢ - بيان ايدئولوژى حق و باطل 7](#_Toc440484577)

[٣ - تنوع ياران حق 7](#_Toc440484578)

[٤ - تازگى و ايجاد ارتباط 9](#_Toc440484579)

[چه نوع داستانى را بخوانيم 10](#_Toc440484580)

[قرآن شفاعت مى كند 13](#_Toc440484581)

[اهتمام حضرت آيت الله العظمى گلپايگانى به قرآن كريم 14](#_Toc440484582)

[حره ، پاسدارى از حريم ولايت با سلاح قرآن 15](#_Toc440484583)

[شرح ماجرا: 15](#_Toc440484584)

[تعليم و تعلم قرآن 20](#_Toc440484585)

[علامه طباطبائى (ره)، مفسر نمونه 21](#_Toc440484586)

[منافقى در محضر پيامبر 22](#_Toc440484587)

[هفتاد ساله اى حافظ كل قرآن شد 23](#_Toc440484588)

[عمر از خواندن قرآن عصبانى مى شود 27](#_Toc440484589)

[استشهاد به آيات در كلام معصومين 28](#_Toc440484590)

[كليسا، مسيحيان را از حقايق قرآن دور مى كند 29](#_Toc440484591)

[عثمان سوزاننده مصاحف 30](#_Toc440484592)

[نكته اى ظريف 32](#_Toc440484593)

[شرف الاشرف دختر سيد بن طاووس حافظ قرآن 35](#_Toc440484594)

[كشتار معلمين قرآن در بئر معونه 36](#_Toc440484595)

[قرآن و مفاتيح نورانى 37](#_Toc440484596)

[اشتياق به تلاوت قرآن در ميان اصحاب 39](#_Toc440484597)

[اولى الامر چه كسانى هستند؟ 39](#_Toc440484598)

[برنارد شاو فيلسوف شهير انگليسى 40](#_Toc440484599)

[اينگونه شما از آيات پند بگيريد 40](#_Toc440484600)

[تكريم حاملان قرآن 43](#_Toc440484601)

[الم ، جلوه اى از اوصاف خداوند است 43](#_Toc440484602)

[فاطمه مالك مفسره اى عاليقدر 44](#_Toc440484603)

[زيد بن ثابت نويسنده وحى 46](#_Toc440484604)

[بسم الله الرحمن الرحيم ، سم را خنثى كرد 46](#_Toc440484605)

[معاويه شاگرد ناخلف 49](#_Toc440484606)

[اعزام معلم قرآن 49](#_Toc440484607)

[قرآن با دو شاهد تاءييد مى شد 50](#_Toc440484608)

[نويسنده وحى توبيخ مى شود!! 50](#_Toc440484609)

[شما فقط بك جمله بگوييد كافى است 52](#_Toc440484610)

[منزلت حاملان قرآن 55](#_Toc440484611)

[فاطمه دختر حاج سيد على كويتى 56](#_Toc440484612)

[قرآن و ادوار سه گانه 57](#_Toc440484613)

[فاطمه خواهر عمر بن الخطاب پاسدار قرآن 58](#_Toc440484614)

[تصميمى عجولانه و كفاره اى سنگين 60](#_Toc440484615)

[مقدس اردبيلى تنديس پارسايى 63](#_Toc440484616)

[زنى كه يك شبه قرآن را تلاوت كرد 65](#_Toc440484617)

[جامعيت علمى قرآن 66](#_Toc440484618)

[پيامبر مسجد را به آتش كشيد 68](#_Toc440484619)

[نقشه اى مؤ ثر 71](#_Toc440484620)

[جاودانگى قرآن 73](#_Toc440484621)

[فرشته اى ميان آسمان و زمين 73](#_Toc440484622)

[معلمين اعزامى 74](#_Toc440484623)

[استشفاء از قرآن مجيد 74](#_Toc440484624)

[رقيب و عتيد كيستند؟ 75](#_Toc440484625)

[غار حرا و اولين نزول وحى 77](#_Toc440484626)

[جوان صداى فرشتگان را مى شنود 78](#_Toc440484627)

[هدايت قرآن 79](#_Toc440484628)

[بحر العلوم هديه قرآن را نپذيرفت 80](#_Toc440484629)

[بهترين شكر الحمدالله است 81](#_Toc440484630)

[مژده ورودى پيروزمندانه 82](#_Toc440484631)

[فضيل بن عياض و توبه 84](#_Toc440484632)

[فاطمه عليها‌السلام به قرآن عمل كرد 84](#_Toc440484633)

[حافظين قرآن در عهد رسول الله كيانند؟ 85](#_Toc440484634)

[خداوند پيامبر را دلدارى مى دهد 86](#_Toc440484635)

[قرآن اينگونه ادب مى كند 87](#_Toc440484636)

[جبرئيل در تشييع جنازه او حاضر شد 89](#_Toc440484637)

[درسى اجتماعى از يك آيه 90](#_Toc440484638)

[تعليم و تعلم قرآن 91](#_Toc440484639)

[بلاغت و شيوايى الفاظ قرآن 92](#_Toc440484640)

[پيامبر پيوسته اين آيه را مى خواند 93](#_Toc440484641)

[قرآن را غلط مى خواند و افتخار مى كرد 94](#_Toc440484642)

[يك روز او به اندازه يك ماه رشد داشت 95](#_Toc440484643)

[صادقين در قرآن كيانند 96](#_Toc440484644)

[ايثار به مسكين و يتيم و اسير 97](#_Toc440484645)

[معلم قرآن را در پستوى خانه مخفى كردند 98](#_Toc440484646)

[مقايسه اى بيجا 101](#_Toc440484647)

[قرائت قرآن با صداى حزين 102](#_Toc440484648)

[ببينيد چگونه آيه اى خطاكارى را هدايت مى كند 103](#_Toc440484649)

[انگشتر قرآنى 104](#_Toc440484650)

[عمر معناى اءب را نمى دانست 105](#_Toc440484651)

[ابن ام مكتوم مردى نابينا 105](#_Toc440484652)

[قرآن و قسم دروغ 107](#_Toc440484653)

[قرآنى به دريا افتاد 109](#_Toc440484654)

[نفوذ گفتار مرحوم ملا على كنى (ره) 109](#_Toc440484655)

[خود را به ستون مسجد بستند 110](#_Toc440484656)

[جامعيت علمى قرآن 112](#_Toc440484657)

[قبل از آتش جهنم در آتش دنيا سوخت 112](#_Toc440484658)

[آيه اى كه در مورد بلال بر پيغمبر نازل شد 113](#_Toc440484659)

[استخاره آيه الله حجت قدس سره شريف 115](#_Toc440484660)

[پيامبر از مردم پيمان گرفت 117](#_Toc440484661)

[معنى سبحان الله 118](#_Toc440484662)

[دو آيه اسيرى را آزاد كرد 121](#_Toc440484663)

[قرآن پرده از نيات فاسقى برمى دارد 123](#_Toc440484664)

[قرآن و احترام آن 124](#_Toc440484665)

[اين كوهها را بوسيله قرآن عقب بران 124](#_Toc440484666)

[قرائت قرآن 126](#_Toc440484667)

[اگر نجات پيدا كنم تفسيرى مى نويسم 126](#_Toc440484668)

[چرا قرآن را با اين زينتها زندانى كرده ايد 127](#_Toc440484669)

[اشتباه در قبله 130](#_Toc440484670)

[شب قدر بهتر از هزارماه 130](#_Toc440484671)

[او هر شب پانزده جزء قرآن مى خواند 132](#_Toc440484672)

[مقصود از يؤ منون بالجبت و الطاغوت چيست 132](#_Toc440484673)

[تفاوت على عليه‌السلامدر تفسير قرآن با خلفاى ثلاثه 134](#_Toc440484674)

[اوصاف حاملان قرآن 136](#_Toc440484675)

[تصرف ولايتى در حفظ قرآن 137](#_Toc440484676)

[على عليه‌السلام با قرآن است و از آن جدا نمى گردد 138](#_Toc440484677)

[منادى توحيد را كذاب خواندند 139](#_Toc440484678)

[شيخ مفيد چهره درخشان تشيع 140](#_Toc440484679)

[خواندن قرآن هنگام غذا 140](#_Toc440484680)

[فرياد زد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله كشته شد 141](#_Toc440484681)

[زبيده و قرآن گران قيمت 143](#_Toc440484682)

[سيزده سال قرآن را با تدبر خواندم 143](#_Toc440484683)

[با اين آيه حال پيامبر دگرگون شد 145](#_Toc440484684)

[قرائت از روى قرآن 146](#_Toc440484685)

[قرآن مزد رسالت را اينگونه مى دهد 146](#_Toc440484686)

[قرآن و ارفاقى در حق روزه داران 147](#_Toc440484687)

[خاطرات پيامبر از جبل النور 148](#_Toc440484688)

[پيامبر شاهد بر امت 149](#_Toc440484689)

[قرآن و كمك به جبهه 149](#_Toc440484690)

[قرآن و مذمت توجيه گران 150](#_Toc440484691)

[دليل تكرار در سوره كافرون 152](#_Toc440484692)

[اى رسول خدا قرآن ديگرى بياور تا قبول كنيم 153](#_Toc440484693)

[دو آيه را مى خوانم ولى موفق نمى شوم 154](#_Toc440484694)

[قرآن و تقدير از شهيدى باوفا 155](#_Toc440484695)

[به حكم اين آيه بوسيدن حرم ، شرك نيست 156](#_Toc440484696)

[امام نهم با قرآن ارشاد مى كند 157](#_Toc440484697)

[اوصاف حاملان قرآن 159](#_Toc440484698)

[استدلال به قرآن عليه طاغوتى ستمگر 159](#_Toc440484699)

[از استخاره هاى آيت الله حسن زاده آملى 161](#_Toc440484700)

[شدت تاءثير آيات قرآن در امام على عليه السلام 162](#_Toc440484701)

[حكم خدا در ميان يهوديان احياء مى شود 164](#_Toc440484702)

[نوشته اى از خداوند آورد و آزاد شد 166](#_Toc440484703)

[منزلت حاملان قرآن 168](#_Toc440484704)

[اقرار به شكست 168](#_Toc440484705)

[غلط خواندن قرآن وادارش كرد 169](#_Toc440484706)

[بهره گيرى از قرآن 170](#_Toc440484707)

[گفتارى از ملا حسينقلى همدانى (ره) 171](#_Toc440484708)

[حافظ قرآن شدن زاذان شاعر كوفى 172](#_Toc440484709)

[نفرين بر التقاط 173](#_Toc440484710)

[هرگز پيامبر را به اين حالت نديده بودم 173](#_Toc440484711)

[پيروزى جاودان 174](#_Toc440484712)

[عمل به قرآن 176](#_Toc440484713)

[سوره واقعه و بى نيازى از مردم 176](#_Toc440484714)

[فضيل از راهزنى تا زاهدى 178](#_Toc440484715)

[قرآن و علت گرفتاريها 179](#_Toc440484716)

[اينها قرآن مى خوانند ولى از گلويشان تجاوز نمى كند 181](#_Toc440484717)

[قرآن و تبديل گناهان به حسنات 182](#_Toc440484718)

[آيت الله خوانسارى قدس سره و حافظ قرآن 183](#_Toc440484719)

[علامه مجلسى درباره قرآن چنين مى گويد 184](#_Toc440484720)

[تدبر در قرآن 184](#_Toc440484721)

[فهرست مطالب 195](#_Toc440484722)